فارسی — شرح ملا خلیل بر کافی کتاب الحیض ۳

موضوع: فقه و حدیث
مؤلف: مولی خلیل بن غازی قزوینی
آغاز: اصل کتاب الحیض و شرح کتاب نهم از سی کتاب
انجام: تم شرح کتاب الجنائز و فرغ الشارح یوم الاحد
۲۳ رجب (۱۰۷۰) هجریة حامداً مصلیاً
اندازه: (۲۵) ۲۹×۱۹ برگ ۱۱۶
کاتب: خلیل بن غازی قزوینی
تاریخ: رجب ۱۰۷۰
خط نسخ و نستعلیق - کاغذ: صیقلی - جلد چرمی
تاریخ نامبرده تاریخ تألیف است نه تاریخ کتابت. عناوین و فصول را با شنگرف نوشته اند

به عنوان الصافی فی شرح الکافی ف م ۲



کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی ۸

نام کتاب: شرح الکافی
مؤلف متن: محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی — محشی
شارح: خلیل بن غازی قزوینی — مترجم: —
تاریخ تحریر .... نوع خط: نستعلیق خوش — تعداد سطر: ۲۵
جزء کتب: اخبار، فقه — زبان: فارسی و عربی — عدد اوراق: ۱۷۴
طول: ۲۸٫۵ — عرض: ۱۹ — شماره عمومی: ۲۵۱۶۹
وقفی / خریداری — تاریخ — وقف / خریداری
ملاحظات: عناوین با شنگرف، کاغذ نخودی آهار مهره، جلد تیماج، حاشیه ...

اندازهٔ نوشته: ۱۹٫۵ × ۱۰٫۵

بسم الله الرحمن الرحیم

اصل کتاب الحیض شرح کتاب نهم از سی کتاب که کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی مشتمل است بر آنها کتاب
احادیث متعلقه بحیض است و درین کتاب بیست و پنج باب است اول ابواب الحیض دوم باب ادنی الحیض و اقصاه و ادنی
الطهر سیم باب المراه تری الدم قبل ایامها اربعه طهرها چهارم باب المراه تری الصفرة قبل الحیض او بعده پنجم
باب اول ما تحیض المراه ششم باب استبراء الحائض هفتم باب غسل الحائض و ما یجزی من الماء هشتم باب المراه
تری الدم وهی جنب نهم باب جامع فی الحائض والمستحاضه دهم باب معرفه دم الحیض من دم الاستحاضه
یازدهم باب معرفه دم الحیض والعذره والقرحه دوازدهم باب الحبلی تری الدم سیزدهم باب النفساء چهاردهم
باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رات الدم قبل ان تلد پانزدهم باب ما یجب علی الحائض فی اوقات
الصلوة شانزدهم باب المراه تحیض بعد دخول وقت الصلوة وقبل ان تصلیها او تطهر قبل دخول وقتها فتتوانی
فی الغسل هفدهم باب المراه تکون فی الصلوة فتحس بالحیض هجدهم باب الحائض تقضی الصوم ولا تقضی
الصلوة نوزدهم باب الحائض والنفساء تقرآن القرآن بیستم باب الحائض تاخذ من المسجد ولا تضع فیه شیئا
بیست یکم باب المراه یرتفع طمثها ثم یعود وحده الایاس من المحیض بیست و دوم باب المراه یرتفع طمثها من علة
فتسقی الدواء لیعود طمثها بیست سیم باب الحائض تختضب بیست چهارم باب غسل ثیاب الحائض بیست پنجم
باب الحائض تناول الخمره والماء بدانکه مقدمات شرح این کتاب نیز مثل مقدمات شرح کتاب الطهاره است
و برای قرب عهد احتیاج بتکرار آنها نیست باب اول اصل ابواب الحیض شرح ابواب الفتح همزه جمع باب است
که آنرا بابه نیز می نامند یعنی نوبتهای منع از جزی صاحب قاموس گفته والباب والبابه فی
الحساب والحدود و مراد اینجا آنست که در حدود است چنانچه ظاهر میشود از لفظ حد در حدیث اول این باب
و مضاف محذوف است تقدیر باب اول بدانکه این باب بیان نوبتهای حیض است یعنی بیان نوبتهای منع

مردان از جماع و طلاق بسبب حیض که در هر چند وقت یکبار می باشد درین باب دو حدیث است اول
اصل سمعت اباعبدالله علیه السلم تقول ان الله تبارک و تعالی حد للنساء فی کل شهر مرة شرح
لام در للنساء برای انتفاع است زیرا که منع مردان از جماع و طلاق برای مصلحت زنان است تا شاید
رغبت مردان در زنان بیشتر شود و اگر اراده طلاق کرده باشند پشیمان شوند یعنی شنیدم از امام جعفر
صادق علیه السلم میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی منع کرد مردان را برای مصلحت زنان در هر ماهی
یکنوبت دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال سالته عن قول الله عز و جل ان ارتبتم فقال ع
ما جاز الشهر فهو ریبة شرح ما موصوله و مبتداست و عبارتست از یکی از زن از حیض است جاز بجیم و الف
و زای با نقطه است و ضمیر مستتر در آن عاید بما موصوله است الشهر منصوب است و مفعول جاز است و مراد
بشهر اینجا اعم از شهر حقیقی و حکمی است زیرا که تجاوز از اول وقت عادت باعث شک میشود و ایضا تجاوز
از بیست و هفت روز باعث شک میشود زیرا که تفاوت میان آن و یکماه سه روز است که اقل زمان
حیض است جمله فهو ریبة خبر مبتداست و ضمیر راجع بمبتداست ریبة بکسر رای بی نقطه و سکون یای دو نقطه
در پایین و بای یک نقطه بتقدیر باعث ریبه است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت
پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سوره الطلاق واللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم
فعدتهن ثلثة اشهر زنانی که بسبب رسیدن بسنی که در آن حیض نمی باشد نا امید شده اند از حیض از
جمله زنان نکاحی شما حکم ایشان در طلاق اینست که اگر شک کنید در صدق دعوی ایشان که بآن سن
رسیده اند و نا امید شده اند و احتمال آبستنی و مانند آن در ایشان دهید پس عده از زنان سه
ماه است پس امام گفت هر ماهی که درگذرد از ماه پس آن باعث شک شوهران است مراد آنست
که مقرری خون زنان در هر یکماه یکنوبت است بدانکه ظاهر این آیت چند چیز است اول اینکه عده
حق شوهران است و محض دعوی زنان در نا امیدی از حیض حاصل شده مقبول نیست دوم اینکه
کبر سن نباشد و معلوم شوهران نیز باشد که نا امیدی از حیض حاصل شده این عده نیست سیوم اینکه
اگر نا امیدی از حیض حاصل نشده باشد و دعوی از زنان باطل باشد و حیض عود کند پیش از
انقضای سه ماه عده ایشان قسمی دیگر است باب دوم اصل باب ادنی الحیض و اقصاه
و ادنی الطهر شرح این باب بیان کمتر ایام حیض و بیشتر ایام حیض و کمتر ایام پاکی از حیض است و
درین باب پنج حدیث است اول اصل سالت اباالحسن علیه السلم عن ادنی ما یکون من المحیض فقال
ثلثة و اکثره عشرة شرح ما موصوله است یکون از افعال تامه است من بیانیه است الحیض مصدر میمی است

دراصل مصدریست و بتقدیر زمان الحیض الحیض الوهست مثل رایت زیدا مجئ الحاج یعنی پرسیدم از امام رضا علیه السلم را از کمتر انچه می باشد از زمان حیض پس گفت سه شبانه روز است و بیشتر انچه می باشد از زمان حیض ده شبانه روز است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اقل ما یکون من الحیض ثلثة ایام واکثر ما یکون عشرة ایام شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن ادنی ما یکون من الحیض قال ادناه ثلثة وابعده عشرة شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال لا یکون القرء فی اقل من عشرة ایام فما زاد اقل ما یکون عشرة من حین تطهر الی ان تری الدم شرح القرء بضم قاف و سکون را و بفتح ... پاکی از حیض و حیض و مراد اینجا معنی اول است ما در ما زاد موصوله است و مجرور است محلا و معطوف بر عشرة است و بعطف السحاب و مراد این است که کمتر از قدر مشترک میان ده و بالاتر از ده نمی باشد و فایده ذکر بالاتر شبیه بر اینست که همیشه طهر منحصر در ده شبانه روز نیست اقل مبتدا است ما مصدریه است و یکون از افعال تامه است ما یکون بتقدیر زمان ما یکون است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة خبر مبتدا است من ابتدائیه است و ظرف مستقر است و صفت عشرة است حین مضاف بجمله است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت نمی باشد پاکی از حیض در کمتر از ده شبانه روز اما در بیشتر از ده شبانه روز می باشد بیان این انکه کمتر زمان بودن پاکی از حیض ده شبانه روز است
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ادنی الطهر عشرة ایام و ذلک ان المرأة اول ما تحیض ربما کانت کثیرة الدم فیکون حیضها عشرة ایام فلا تزال کلما کبرت نقصت حتی ترجع الی ثلثة ایام فاذا رجعت الی ثلثة ایام ارتفع حیضها شرح ادنی مبتدا است الطهر بضم طا و سکون ها مصدر باب نصر و حسن است بمعنی پاکی و بتقدیر زمان الطهر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة مرفوع و خبر مبتدا است مشار الیه ذلک ادنی الطهر است ان بفتح همزه است و تشدید نون بتقدیر لان است و مقصود استدلال نیست بلکه مقصود بیان باعث بر وقوع ادنی الطهر است با نیروش که چون زن گاهی در اول جوانی و غلبه حرارت بسیار خون می باشد آن باعث این می شود که کم طهر باشد حتی انکه گاهی ده روز حیض و ده روز طهر میدارد چنانچه در حدیث واقع شده که تجلس شطر دهرها یعنی نصف دهرها اول منصوب است ما مصدریه است و بتقدیر زمان ما است ربما بضم را و تشدید و تخفیف با مفتوحه و چند لغت دیگر دارد در برای تقلیل است و میتواند بود که برای تکثیر باشد اسم لا تزال ضمیر مستتر راجع بمرأة است و خبر ان جمله است کبرت بصیغه ماضی معلوم باب

علم است

علم است نقصت بصیغه ماضی معلوم باب نصر است النقص کم کردن و کم شدن و نصیب کسی از چیزی بود و اینجا مناسب گفت ترجع بصیغه مضارع غایبه معلوم یا مجهول از باب ضرب مرفوع و منصوب میتواند بود الرجوع برگشتن و الرجع بفتح را و سکون جیم برگردانیدن یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت کمتر زمان پاکی از حیض ده شبانه روز است و آن سبب این است که زن در اول زمان حایض شدن بسا که باشد بسیار خون پس میباشد حیض او ده شبانه روز و مساوی زمان طهر او میشود پس همیشه این حال دارد که هر چند که بالا میرود سن او کم میکند حیض را تا انکه بر میگردد آنزن بسن یا پس بسوی سه شبانه روز پس چون برگشت بسوی سه شبانه روز بر طرف میشود حیض او بوصول بسن یاس اصل ولا یکون اقل من ثلثة ایام فاذا رات المرأة الدم فی ایام حیضها ترکت الصلوة فان استمر بها الدم ثلثة ایام فهی حایض وان انقطع الدم بعد ما رأته یوما او یومین اغتسلت و صلت و انتظرت من یوم رأت الدم الی عشرة ایام فان رأت فی تلک العشرة ایام من یوم رأت الدم یوما او یومین حتی یتم لها ثلثة ایام فذلک الذی رأته فی اول الامر مع هذا الذی رأته بعد ذلک فی العشرة هو من الحیض شرح فا در فاذا برای تفریعست ایام حیضها عبارت از ایامی است که ممکنست که خون آن ایام حیض باشد مثل اینکه آنزن بسن حیض رسیده باشد و درنگذشته باشد و آن خون زیاد بر ده روز نباشد و از اینجاست که فقها میگویند کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض یا بمعنی که عمل حایض در ان واجبست اگرچه آخر کاشف بهم رسد که حیض نبوده انقطاع دم معلوم میشود باستبرا که می آید در باب ششم ما مصدریه است انتظرت بمعنی نظرت است من هر دو جا ظرف مستقر و حال از عشرة ایام است و چون لفظ عشرة ایام گذشته است میتواند بود که من ظرف لغو متعلق با نتظرت یا رات باشد لکن بر بعید از مجاز و بر این تقدیر انتظرت بمعنی خود میتواند بود و یوم هر دو جا مضاف بجمله است الی ظرف لغو متعلق با نتظرت است حصر مفهوم از هو که ضمیر فصل است نسبت بما بعد است پس میان ذلک الذی رأته و هذا الذی رأته نیز داخل حیض است زیرا که طهر کمتر از ده شبانه روز نمی باشد چنانچه مذکور شد در صدر این حدیث یعنی و نمیباشد حیض در کمتر از سه شبانه روز متصل یا منفصل پس چون دید زن خون در ایامی که ممکنست حیض او در انها ترک کرد نماز را پس اگر مستمر شد بآن زن خون در سه شبانه روز پس زن حایض است یا بمعنی که نماز او قضا ندارد و اگر بریده شد خون بعد از دیدن او خون را در یک روز یا دو روز غسل استحاضه میکند و نماز میکند و نظر میکند بدیده بصیرت بسوی ده روز بر حالی که آن ده

روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را پس اگر دید دران ده روز بر حالی که آن ده روز از ابتدای
روزی باشد که دید خون را روزی یا دو روز تا اینکه تمام شود برای آن زن سه روز خون از جمله آن ده روز
پس آنچه دید آنرا در اول کار با اینکه دیده آنرا بعد از آن در ده روز آن از حیض است بمعنی که مابعد
آن استحاضه است اگر خون مستمر شود چنانچه می آید در تتمه حدیث که ثم هی مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة

فصل وان مرّ بها من یوم رات الدم عشرة ایام ولم تر الدم فذلک الیوم والیومان
الذی راته لم یکن من الحیض انما کان من علة اما قرحة فی جوفها واما من الجوف فعلیها ان تعید
الصلوة ذلک الیومین التی ترکتها لانها لم تکن حائضا فیجب ان تقضی ما ترکت من الصلوة وفی
الیوم والیومین شرح مرّ بصیغه ماضی معلوم است من ابتدائیه است و ظرف مستقر است و حال از عشرة است
یوم مضاف بجمله است عشرة مرفوع و فاعل مرّ است فذلک بتقدیر فذم ذلک است واو واو اشاره برای تغلیب صفت
بر معطوف بر صفت است واو در والیومان بمعنی او است الذی صفت ذلک است العلة بکسر عین آنچه عارض
شود و بر خلاف مقتضای طبع معروض باشد اما هر دو جا که تمیز و تشدید میم است قرحه مجرور و بدل تفصیل
علة است القرحة بفتح و ضم قاف و سکون را زدمل و مانند آن که ماده جمع میکند اولا و بیرون می دهد اجزا
جوفها بفتح جیم و سکون واو است الجوف اندرون من در من الجوف تبعیضیه است و ظرف محلا مجرور است عطف
بر قرحه الجوف بفتح جیم و فتح واو وسیع شدن و مراد اینجا مشترک میان جراحت و گشاده شدن دهن
رگ عانک بعین بی نقطه و الف و کسر ذال با نقطه که مشهور است که استحاضه از آن رگ می آید و یا مانند آنها است ذلک
محلا منصوب است بر ظرفیت و عامل ان الصلوة است و شاید که مضاف الیه باشد والف لام الصلوة
از تصرف کاتبان باشد ظاهر است که بجای ذلک الیومین ذلک الیوم الیومین باید و از کاتبان سهوی شده
التی صفت الصلوة است یعنی و اگر گذشت بآن زن از روزی که دید خون را ده روز و ندید خون را در تتمه آن ده
روز پس خون آن یکروز یا دو روز که دیده بود آنرا نبوده است از جمله حیض چرا این نیست که بوده است از عارضه
که آن عارضه یا دملی است در درون آن زن یا چیزی از جمله زخم و مانند آنست پس واجب بر آن زن که قضا
کند نماز آن یکروز یا دو روز را که ترک کرده آنرا زیرا که آن زن در آن وقت نبوده است حایض پس واجب است که
قضا کند آنرا که ترک کرده که نماز در آن یکروز یا دو روز باشد فصل وان تم لها ثلثة ایام فهو من الحیض وهو
ادنی الحیض ولم یجب علیها القضاء ولا یکون الطهر اقل من عشرة ایام شرح ضمیر هو هر دو جا راجع بدم ثلثة
ایام متفرقه است که مدلول سابق است ادنی اینجا بمعنی سست تر است جمله این تکرار و لا یکون اقل من ثلثة
ایام نیست اقل منصوب بر ظرفیت است و ظرف خبر یکون است مراد بعشرة ایام ده شبانه روز مفصل است

بقرینه

بقرینه اینکه ذکر اقل طهر اینجا با وجود اینکه در صدر حدیث گذشت برای اینست که دفع توهم عکس
ادنی الطهر بر ادنی الحیض است در تجویز تفرق و اگر درست شد برای آن زن سه روز از جمله آن ده روز
بمعنی که در شبانه روز متفرق از جمله ده شبانه روز خون دید پس آنچه دیده در عرض آن ده روز
از حیض است و سه شبانه روز متفرق نیست ترحیض است بمعنی که ضعیف تر است از سه شبانه روز متصل
و کمتر عدد ایام حیض است و واجب نیست بر آن زن قضای نماز آن یکروز یا دو روز فصل واذا
حاضت المراة وکان حیضها خمسة ایام ثم انقطع الدم اغتسلت وصلت فان رات بعد ذلک
الدم ولم یتم لها من یوم طهرت عشرة ایام فذلک من الحیض تدع الصلوة فان رات الدم من
اول ما رات الثانی الذی راته تمام العشرة ایام ودام علیها عدت من اول ما رات الدم الاول
والثانی عشرة ایام ثم هی مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة شرح واو اذا واو است و در بعض نسخ بجای است
الدم در اول مرفوع و فاعل انقطع است و در نسخه جای دیگر منصوب و مفعول رات است یوم در
ولم یتم لها من یوم طهرت مضاف است بجمله [illegible] در طهرت دو احتمال است اول اینکه بجای طهرت
حاضت باشد و طهرت از تصرف کاتبان باشد بنا بر نسخه فاذا حاضت و کمان اینکه این برای
تفریع بر ولا یکون الطهر اقل من عشرة ایام است دوم اینکه در این کلام اختصاری باشد و تقدیر آن
باشد که لم یتم لها من یوم حاضت ثم طهرت بقرینه الذی راته تمام العشرة ایام والله اعلم الف لام
الحیض برای [illegible] خارجیت بمعنی حیض اول ما در ما رات مصدریه است الثانی منصوب و مفعول
رات است الذی صفت الثانی است تمام منصوب بظرفیت است و عامل آن راته است و دام
عطف بر رات الدم است عدت بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب بضر جوابی فان رات است
ما مصدریه است الدم مفعول رات است الاول صفت الدم است والثانی عطف بر اول است
عشرة منصوب و مفعول عدت است یعنی و چون حایض شود زن و باشد حیض او پنج شبانه روز
مثلا بعد از آن بریده شود خون غسل میکند و نماز میگزارد پس اگر بیند خون را و درست نشده باشد
برای او از روزی که حایض شده و بعد از آن پاک از حیض شده ده شبانه روز پس آن خون از حیض است
وامیگذارد نماز را پس اگر بیند خون را از اول دیدن او خون دوم را که دید آنرا در تتمه ده شبانه
روز و مستمر شود آن خون دوم بمعنی که از تتمه ده شبانه روز تجاوز کند میشمارد از اول دیدن او
خون اول و دوم را ده شبانه روز بمعنی که خود را در آن ده شبانه روز حایض میشمرد و بعد
از آن آن زن مستحاضه است بیان این که میکند آنرا که میکند مستحاضه و بیان میشود در حاب [illegible] فصل

وقال کل ما رات المراة فی ایام حیضها من صفرة او حمرة فهو من الحیض وکلما رات بعد ایام حیضها فلیس من
الحیض شرح ایام حیضها اینجا نیز عبارتست از همانست که مذکور شد در صدر این حدیث زیرا که اگر مراد ایام عادت
باشد منافات دارد با آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده که فاذا کان اکثر ایامها تا آخر یعنی و امام
گفت هرچه دید زن در ایام حیض خود پیش از انقضای ده شبانه روز از زردی یا سرخی پس آن
از حیض است و هرچه دید بعد از انقضای ده شبانه روز پس نیست از حیض باب سیوم ... باب
المراة ترى الدم قبل ایامها او بعد طهرها شرح مراد با ایامها اینجا اعم از قبل از انقضای ده روز
و قبل از ایام عادت است و اول بیان میشود در حدیث اول و دوم در دوم و مراد به بعد طهرها
اعم از بعد از انقضای ده روز و انقضای عادت است یعنی این باب زنیست که می بیند خون را پیش
از ایام او یا بعد از انقضای ایام او که وقت پاکی اوست و در این باب سه حدیث است اول حدیث عن ابی
جعفر علیه السلم قال اذا رات المراة الدم قبل عشرة فهو من الحیضة الاولی وان کان بعد العشرة
فهو من الحیضة المستقبلة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت دو مسئله اول چون دید زن
که خونی دیده باشد خون را پیش از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم
از حیضی است که گذشت یا معنی که تتمه آنست و میان این و آن نیز داخل ایام حیض است دوم و اگر باشد خون
دوم بعد از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیضی دیگر است بشرط آنکه
میان آن و پاک شدن از خون اول ده شبانه روز گذشته باشد چنانچه بیان شد در حدیث چهارم و پنجم
باب سابق دوم حدیث عن سماعة قال سالته عن المراة ترى الدم قبل وقت حیضها فقال اذا رات
الدم قبل وقت حیضها فلتدع الصلوة فانه ربما تعجل بها الوقت فاذا کان اکثر من ایامها التی
کانت تحیض فیهن فلتربص ثلثة ایام بعد ما تمضی ایامها فاذا تربصت ثلثة ایام ولم ینقطع عنها الدم
فلتصنع کما تصنع المستحاضة شرح وقت حیضها عبارتست از وقت عادت است امر در فلتربص برای ایا
و تجویز است یا بمعنی که زیاد بر سه روز جایز است چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث هشتم باب نهم در شرح
تستظهر یوم تعجل بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت با در بها برای ملابست است الوقت فاعل تعجل است
فا در فاذا کان برای تعقیب ذکری است اسم کان ضمیر مستتر راجع بالدم است اکثر با سه نقطه منصوب است
بظرفیت و ظرف خبر کان است ضمیر فیهن راجع بالتی است و جمع مؤنث باعتبار معنیست که التی عبارت
از ایامهاست و در غیر ذوی العقول گاهی جمع مؤنث می آرند مثل صافنات فلتربص بصیغه مضارع معلوم
غایبه باب تفعلت بحذف یک تا یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام موسی کاظم علیه السلم است

دم

گفت

گفت پرسیدم امام علیه السلم را از زنی که می بیند خون را پیش از وقتی که عادت حیض اوست پس
گفت دو مسئله اول چون دید خون را پیش از وقت عادت حیض خود پس باید که واگذارد نماز را چه
بدرستی که شان اینست که بسا که پیش افتاده باشد وقت عادت او یا بمعنی که خون حیض پیش از
وقت عادت آمده باشد اشارتست بقاعده که در میان فقها مشهور است که کل دم یمکن ان یکون
حیضا فهو حیض چنانچه اشارت بآن شد در شرح حدیث پنجم باب سابق دوم پس چون باشد خون زن
در اکثر از ایام عادت او که حیض میدید در آنها یا بمعنی که در ایام عادت و بعد از آن نیز خون
آید پس باید که صبر کند و نماز نکند در سه شبانه روز بعد از گذشتن ایام عادت او بشرط آنکه
مجموع عادت و این سه شبانه روز زیاده بر ده شبانه روز نباشد پس چون صبر کرد سه روز و بریده
نشد از او خون پس باید که بجا آورد چنانچه بجا می آورد مستحاضه که بیان میشود در باب نهم مخفی نماند
که این اعم از آنست که پیش از انقضای ده روز باشد و این منافات ندارد با حدیث اول این باب
زیرا که این در صاحب عادت است یا این در خون متصل است و حدیث اول در خون متفرق است
والله اعلم سیوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا کانت ایام المراة عشرة ایام لم
تستظهر فاذا کانت اقل استظهرت شرح الاستظهار بطا با نقطه و را بی نقطه طلب ظهور کار که
بکجا میرسد و مراد اینجا تربصی است که مذکور شد در حدیث دوم این باب و در بعض نسخ بطا بی نقطه
است یعنی طلب پاکی از حیض و حاصل هر دو یکی است فا در فاذا برای تفریع بر مفهوم سابقست یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون باشد ایام عادت زن از حیض ده شبانه روز تربصی که مذکور شد در
حدیث دوم نمیکند پس چون باشد کمتر تربص میکند بقدر سه روز یا کمتر اگر انقضای ده روز پیش از انقضای
سه روز باشد باب چهارم حدیث باب المراة ترى الصفرة قبل الحیض او بعده شرح این باب
زنیست که می بیند زردی را پیش از ایام عادت حیض او یا بعد از ایام عادت حیض او و در این باب سه حدیث است
اول حدیث سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المراة ترى الصفرة فی ایامها فقال لا تصلی حتى تنقضی
ایامها وان رات الصفرة فی غیر ایامها توضات وصلت شرح غیر ایامها یعنی بعد ایامهاست بقرینه
احادیث آینده وضو در توضات محمول بر معنی لغوی است و شامل ازاله نجاست و غسل نیز هست یعنی
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زنی که می بیند زردی را در ایام عادت حیض خود پس گفت نماز
نمیکند تا آنکه آخر شود ایام عادت او و اگر بیند زردی را بعد از ایام عادت خود را میشوید بازاله نجاست
و بغسل یا وضو نماز میکند دوم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم فی المراة ترى الصفرة فقال ان کان

وحدیث اول در غیر صاحب عادت است

قبل الحيض بيومين فهو من الحيض وان كان بعد الحيض بيومين فليس من الحيض شرح ذكر يومين هر دو جا
مبنی بر غالب حال زنانست بقرینه بعض احادیث آینده ومیتواند بود که تخصیص احادیث آینده با
شود و بر هر تقدیر آنچه مقدم باشد وقتی از حیض است که ایام طهر زن اکثر از ده شبانه روز باشد
بقدر آنچه زردی دیده دران یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که می بیند زردی را
بامعنی که سوال کرده شد از حکم آن زن پس گفت اگر باشد آن زردی پیش از عادت حیض بدو روز پس آن
از حیض است واگر باشد بعد از عادت حیض بدو روز پس نیست از حیض سیوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلم قال اذا رات المرأة الصفرة قبل انقضاء ایام عدتها لم تصل وان رات صفرة بعد
انقضاء ایام قرئها صلت شرح العده بکسر عین مهمله وتشدید دال مهمله آنچه شمرده میشود و از سه کمتر
و از ده زیاده نیست و اضافه در عدتها باعتبار اینست که مراد اینجا ایام عادت است قرء بضم قاف
و سکون راء مهمله وهمزه حیض و پاکی از حیض و مراد اینجا معنی اولست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلم گفت چون بیند زن زردی را پیش از آخر شدن ایام عادت خود نماز نگذارد خواه پیش از شروع
در ایام عادت و خواه بعد از شروع واگر بیند زردی را بعد از آخر شدن ایام عادت حیض خود نماز بگذارد
چهارم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلم وانا حاضر عن المرأة ترى الصفرة فقال ما كان قبل الحيض
فهو من الحيض وما كان بعد الحيض فليس منه شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلم از حکم زنی که می بیند زردی را
پس گفت آنچه باشد پیش از ایام عادت حیض پس آن از حیض است و آنچه باشد بعد از ایام عادت حیض
پس نیست از حیض پنجم اصل محمد بن ابی عبد الله علیه السلم عن معویة بن حکیم قال قال الصفرة قبل الحیض
بیومین فهو من الحیض وبعد ایام الحیض لیس من الحیض وهی فی ایام الحیض حیض شرح ظاهر اینست که بجای
محمد احمد باید زیرا که ابو عبد الله کنیت محمد بن خالد برقی است و در کتب رجال راوی از معویه احمد بن ابی
عبد الله است و الله اعلم ضمیر قال در اول راجع بمعویه است و در دوم راجع بامامیست که روایت از
اوست پس حدیث مضمر است ومیتواند بود که در اول راجع بمحمد یا احمد باشد و در دوم راجع بمعویه تا
حدیث موقوف باشد فا در فهو مبنی بر تضمین معنی شرط است در سابق یعنی روایت کرد احمد بن ابی عبد الله
علیه السلم برقی از معویه بن حکیم که از راویان امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلم است گفت که امام
گفت اگر زردی باشد پیش از حیض بدو روز پس آن از حیض است و بعد از ایام عادت حیض نیست
از حیض و آن زردی در ایام عادت حیض حیض است باب پنجم اصل ۲ باب الحیض المرأة شرح اول م
این باب بیان اول حیض زنست در این باب سه حدیث است اول اصل عن سماعة بن مهران

6

قال سألته عن الجارية البكر اول ما تحيض فتقعد في الشهر يومين وفي الشهر ثلثة ايام يختلف عليها لا
يكون طمثها في الشهر عدة ايام سواء قال فلها ان تجلس وتدع الصلوة ما دامت ترى الدم
ما لم يجز العشرة فاذا اتفق شهران عدة ايام سواء فتلك ايامها شرح اول منصوبست بر ظرفیت
و ظرف صفت الجاریه است زیرا که الف لام برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است ما مصدریه
است و مصدر مضاف الیه اولست فاء در فتقعد بیانیه است تقعد بقاف و عین مهمله بصیغه مضارع
غائبه باب نصر معطوف بر تحیض است یوم در یومین و در ثلثة ایام دو احتمال دارد اول اینکه بمعنی
شبانه روز باشد و این منافات ندارد با آنکه حیض در دو روز نمی باشد زیرا که زن در اول
خون نمیداند که زیاد دارد و روز خون نخواهد آمد پس آنرا حیض میشمرد و بنا بر این الف لام در لا یکون
طمثها فی الشهر برای جنس است و مراد دو ماه و بیشتر از دو ماه است دوم اینکه بمعنی نوبت مثل باشد در
قول اعشی که مذکور است در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه شتان ما یومی علی کورها ویوم حیان اخی
جابر شتان اسم فعلست بمعنی افترق فی المعرفة ما موصوله است یا بمعنی الشیء است و بر هر
تقدیر محلا مرفوعست تا فاعل شتان باشد و بر تقدیر اول یومی منصوبست تقدیرا بر ظرفیت
و ظرف صله ماست و یوم حیان منصوبست لفظا بعطف بر یومی و بر تقدیر دوم یومی مرفوعست
تقدیرا و صفت ماست و یوم مرفوعست لفظا بعطف بر یومی علی کورها حالست از ضمیر یومی الکور
بضم کاف و سکون واو و راء مهمله پالان شتر که بی اسباب دیگر باشد ضمیر کورها راجع بناقه است
که بر آن سوار بوده و در صحراها و گرما تردد میکرده با کمال آزار حیان مردی بزرگ از بنی حنیفه بوده
اخی مضاف بیاء متکلم صفت یا عطف بیان حیان است بمعنی برادر من جابر مضاف
بیاء متکلم صفت دیگر یا عطف بیان دیگر حیان است بمعنی تلافی کننده هر آزار من و بعضی میگویند
اخی بی یاء متکلم است و مضافست بجابر که آن نیز بی یاء متکلم است و این محل اشکالست زیرا که
مناسب مقام مدح حیان نیست اینکه او را برادرش تعریف کند تختلف بصیغه مضارع معلوم
غائب استیناف بیانیست یا جمله حالیه است و بر هر تقدیر ضمیر مستتر در آن راجع بمصدر تقعد
یا مصدر تحیض است العده بکسر عین عددی که کم از سه نباشد و زیاد از ده نباشد و لهذا در ثلثه
ایام بلفظ جمع واقع شده عده در اول خبر لا یکون است و در دوم نیز از نسبت در اتفق شهران است
سواء بفتح سین هر دو جا مجرور و صفت ایام میتواند بود و منصوب و صفت عده میتواند بود
و اصل آن مصدر است و تذکیر و تانیث در آن مساوی است ما هر دو جا شرطیه زمانیه است لم یجز بجیم

وزای نقطه بصیغه مضارع غایب معتل العین باب نصر است وضمیر مستتر راجع بالدم است یعنی
روایتست از سماعة بن مهران بکسر میم و الف گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از دختر بکر
دراول حیض دیدن او با بزروش که می نشیند درماهی دو روز و درهر ماهی سه روز مختلف میشود از او
میباشد حیض و در دو ماه چند روز برابر امام گفت پس جاریست آن دختر را اینکه نشیند و ترک نماز
کند مادام که می بیند خون را چند آنکه در نگذشته باشد خون از ده شبانه روز دوم فصل قلت لابی عبد الله
علیه السلم المراة ترى الدم ثلثة ایام او اربعة قال تدع الصلوة قلت فانها ترى الطهر ثلثة ایام
او اربعة تصلى قلت فانها ثلثة ایام او اربعة قال تدع الصلوة تصنع ما بينها و بين شهر فان
انقطع الدم عنها والا فهى بمنزلة المستحاضة شرح فرق میان این حدیث و حدیث اول است که
اول در صورت اخلال با قل حیض است که سه روز باشد و این در صورت اخلال با قل طهرست
که ده روز باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که زن دراول حیض دیدن می بیند خون را
سه شبانه روز یا چهار گفت وا میگذارد نماز را گفتم پس بدرستی که او می بیند خون را سه شبانه روز یا چهار
گفت وا میگذارد نماز را با وجود آنکه اقل طهر نگذشته زیرا که ممکنست که خون اول حیض نباشد و این
حیض باشد و هر خونی که ممکنست که حیض باشد حکم حیض دارد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم
باب دوم میگذارد نماز را میکند آن زن آنچه را که مذکور شد میان ابتدای خون دیدن او و میان
انتهای یکماه پس اگر بریده شد خون از او بروشی که اقل طهر در میان دو خون ظاهر شود خوب والا
پس آن زن در مرتبه مستحاضه است بآن معنی که عمل مستحاضه میکند که بیان میشود در باب نهم
سیوم فصل عن سماعة قال سالته عن جارية حاضت اول حيضها فدام دمها ثلثة اشهر و
هى لا تعرف ايام اقرائها فقال اقراؤها مثل اقراء نسائها فان كانت نسائها مختلفات
فاكثر جلوسها عشرة ايام واقله ثلثة ايام شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی
کاظم علیه السلم را از دختری که حیض دید در اول حیض دیدن او پس مستمر شد خون او در سه ماه و آن
دختر نمی شناسد ایام حیضهای خود را بآن معنی که خون او همیشه بیکرنگست و نمیتواند که باختلاف رنگ
خون بعضی را حیض را شمرد و بعضی را استحاضه چنانچه مذکور میشود در حدیث اول باب نهم پس امام
گفت حیضهای او مثل حیضهای اهل قبیله اوست که در سال و با شند پس اگر باشند آن اهل
قبیله مختلف در ایام حیض و وقت حیض پس بیشتر نشستن آن دختر ده روز است و کمتر نشستن او
سه روز است بدانکه درانجا چند احتمالست اول اینکه چون میان سه و ده شش و نیم است هر

قال م
ترى الدم م

پاکیرا در سه شبانه روز یا چهار
گفت نماز میگذارد گفتم پس بدرستی
که او می بیند م

در سنت سیوم

دو جهت که اشکال دارد مخیرست میان نشستن شش و نشستن هفت چنانچه ظاهر حدیث
اول باب نهم است در سه سوم که تحيضى فى كل شهر فى علم الله ستة ايام او سبعة مخفی
نماند که بعضی طعن برین احتمال میکنند بآنکه تخییر در فریضه معقول نیست جواب اینست که تخییر
چهار راجع باستحباب فریضه در روز هفتم میشود و اطلاق فریضه بر آن قسم نماز باعتبار فرض بوده
است بلکه باعتبار فرض بر دیگر است چنانچه اگر کسی گوید فریضه برین زن در روز ششم
است بهمین اعتبار است و توضیح این بوجهی دیگر میشود در حدیث هفتم باب نهم در شرح
مستظهر سوم دوم اینکه در یکماه شش را تعیین کند و در ماهی دیگر هفت را و مخیرست در ابتدا هر
ماه که خواهد سوم اینکه در یکماه سه روز و در ماهی دیگر ده روز چهارم اینکه اختیار دارد در هر ماهی
میان سه تا ده بآن معنی که مخیرست اختیار شش در ماه اول نظیر آنچه مذکور شد در دفع طعن از
احتمال اول و ممکن است حمل حدیث اول باب نهم برین احتمال تعیین عدد و در تعیین وقت مادام
مخالف حال جمیع اهل قبیله او نباشد پنجم اینکه در هر ماه شش شبانه روز و نیم را تعیین
کند والله اعلم باب سیوم فصل باب استبراء الحیض شرح این باب بیان وا رسیدن حایض
است خود را که آیا بری و پاک از حیض شده یا نه در این باب شش حدیثست اول فصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال سئل عن امراة انقطع عنها الدم فلا تدرى اطهرت ام لا قال تقوم
قائما و تلزق بطنها بحائط و تستدخل قطنة بيضاء و ترفع رجلها اليمنى فان خرج على راس
القطنة مثل راس الذباب دم عبيط لم تطهر و ان لم يخرج فقد طهرت تغتسل و تصلى
شرح فلا یدری است لا یدری بدال بی نقطه و تشدید را بی نقطه بصیغه مضارع غایب باب نصر
است و همزه استفهامیه است و در بعض نسخ فلا تدری بصیغه غایبه معتل اللام باب ضرب است
همزه استفهام فاما حال موکده است تلزم از باب افعالست العبیط بفتح عین بی نقطه و کسر با
یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و طا بی نقطه خالص سرخ بمعنی اینکه زرداب نباشد یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیده شد از زنی که بریده شد از او خون
بزروش که سیلان نمیکند آیا پاک شد از حیض یا نه امام گفت می ایستد ایستاده و میچسباند شکم خود را
بدیواری و بر میدارد در خود پاره پنبه سفید و بر میدارد پای راست خود را پس اگر
بیرون آمد بر سر آن پاره مانند سر مگس خون خالص پاک نشده از حیض و اگر بیرون نیامد
پس بتحقیق پاک شده غسل میکند و نماز میکند دوم فصل عن ابی جعفر علیه السلم قال اذا اراد

باین معنی که مستحب است اختیار شش در ماه اول
نظیر آنچه مذکور شد در دفع طعن از احتمال اول ممکن
است حمل حدیث اول باب نهم برین احتمال م

فلا تدری طهرت

الحایض ان تغتسل فلتستدخل قطنة فان خرج فیها شیء من الدم فلا تغتسل وان لم تر شیئا
فلتغتسل وان رات بعد ذلک صفرة فلتوضأ ولتصل **شرح** فلا تغتسل مجزومست فلتوضأ
بصیغه مضارع غایبه مهموز اللام باب تفعّل است یک تا حذف شده و همزه منقلب بالف شده وجزم
افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی لغوی است **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم کفت چون
خواهد حایض که غسل کند پس باید که بر دارد خود پاره پنبه را پس اگر بیرون آید در ان پنبه چیزی از خون
حیض پس باید که غسل نکند و اگر نبیند چیزی از حیض را پس باید که غسل کند و اگر بیند بعد از ان غسل زردی را
بر روی پنبه یا علیحده پس باید که خود را شوید بازاله نجاست و غسل یا وضو و نماز کند **سیوم فصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت کیف تعرف الطامث طهرها قال تعمد برجلها الیسری علی الحایط
وتستدخل الکرسف بیده الیمنی فان کان ثم مثل رأس الذباب خرج علی الکرسف **شرح** تعمد بعین
مهمله و دال مهمله بصیغه غایبه باب نصر است العمد قصد چیزی کردن و مراد اینجا توجه بجانبی است بالاء
برجلها برای تعدیه است منافات نیست میان الیسری اینجا و الیمنی در حدیث اول زیرا که بعضی را
اول آسانترست و بعضی را دوم و هر کدام در بعضی است و بنابر اول دست چپ را کار باید فرمود
تعدیه عمد بعلی برای تضمین معنی وضع است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت
که کفتم او را که چون می شناسد حایض پاکی خود را از حیض امام کفت متوجه میسازد و میکذارد پای
چپ خود را بر دیوار و بر میدارد در خود پنبه را بدست راست خود پس اگر باشد در انجا که پنبه را
داخل آن کرده مانند سر مکس از خون بیرون می آید بر پنبه **چهارم فصل** عن ابی جعفر علیه السلم انه بلغه
ان نساء کانت احداهن تدعو بالمصباح فی جوف اللیل تنظر الی الطهر فکان یعیب ذلک ویقول
متی کان النساء یصنعن هذا **شرح** متی استفهام انکاریست و کان ضمیر شان مستترست و اسم آن
و جمله خبر کان است و در بعض نسخ کانت است باعتبار اینکه ضمیر شان کاهی تابع عمده در جمله میباشد
در تانیث و تذکیر **یعنی** روایتست از امام محمد باقر علیه السلم که خبر رسید باو که جمعی از زنان عادت
ایشان این بوده که یکی از ایشان میطلبیده چراغ را در میان شب نظر میکرده بسوی پاکی از حیض
باینمعنی که پنبه میکذاشته و بیرون می آورده تا بداند که پاک شده یا نه پس امام علیه السلم مذمت میکرد
آن عمل را و میکفت که در زمان سابق کار زنان این بود که میکرده باشند این را بیان وجه این می آید
در حدیث آینده **پنجم فصل** عن ابی عبد الله علیه السلم انه کان ینهی النساء ان ینظرن الی
انفسهن فی المحیض باللیل ویقول انها قد تکون الصفرة والکدرة **شرح** ضمیر انها راجع بشان است و تا

عمده ۸

8

باعتبار اینست که عمده در جمله مؤنث است تکون از افعال تامه است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم که او منع میکرد زنان را از اینکه نظر کنند بسوی خود شان در موضع حیض بکذاشتن پنبه
و بیرون آوردن آن تا بدانند که آیا پاک شده اند از حیض یا نه در شب و میکفت بدرستی که
حکایت اینست که کاهی میباشد زردی و تیرکی باینمعنی که در شب پیش چراغ معلوم نمیشود که انچه
بر سر پنبه بیرون آمده زردست یا تیره است و هر یکی حکمی علیحده دارد چنانچه ظاهر شد در حدیث
اول و دوم این باب **ششم فصل** عن محمد بن علی البصری قال سالت ابا الحسن الاخیر علیه
السلم وقلت له ان ابنة شهاب تقعد ایام اقرائها فاذا هی اغتسلت رات القطرة قال
فقال مرها فلتقم باصل الحائط کما یقوم الکلب ثم تامرها فلتغمز بین ورکیها غمزا شدیدا فانه انما
هو شیء یبقی فی الرحم یقال له الاراقة وانه سیخرج کله **شرح** البصری بکسر با منسوب بصره بفتح با
شهاب بکسر شین با نقطه است ثم تامر و مجزومست و در حالت وصل کسره برای التقاء الساکنین
لاحق آن میشود فلتغمز بغین با نقطه و زای با نقطه از باب ضرب است الورک بفتح واو وکسر و سکون
را بی نقطه و بکسر واو و سکون را بالای ران و بفتح واو و فتح را استخوان بالای ران ضمیر هو
راجع بخارج بعد از غسل است اراقه بکسر همزه و را بی نقطه و الف و قاف در اصل مصدر باب افعال
بمعنی ریختن کله مرفوع و فاعلست یا تاکید ضمیر مستتر در سیخرج است **یعنی** روایتست از محمد بن
علی بن مهزیار که ساکن بصره بوده کفت پرسیدم امام علی نقی علیه السلم را و کفتم او را که دختر شهاب می
نشیند در ایام حیضهای خود که ایام عادت اوست پس او چون غسل میکند می بیند قطره بعد از قطره را
از خون محمد کفت که پس امام کفت امر کن او را پس باید که بایستد در بیخ دیوار چنانچه می ایستد سک
در وقت بول کردن باینمعنی که یکپای خود را بردارد بعد از ان باید که امر کنند زن را پس باید که ان
زن افشرد میان بالای رانهای او را افشردنی سخت چه بدرستی که انچه می آید از قطره بعد از قطره
جز این نیست که آن چیزیست که میماند در زهدان از بقیه حیض که آنرا اراقه میخوانند و بدرستی که آن زود باشد
که بیرون آید مجموع آن بسبب این عمل و اصلا بقیه از ان در زهدان نماند **فصل** ثم قال لا تخبروهن بهذا
وشبهه وذروهن وعلتهن القذرة قال ففعلت المرأة الذی قال فانقطع عنها الدم فما عاد
الیها الدم حتی ماتت **شرح** بعد از ان امام کفت خبر مدهید زنان را زیرا که مخالف امامیه اند باین و مانند
این از مسایل حیض و واکذارید ایشان را با علت ایشان که نجس است بنجاست ایشان و نیز اشارتست
باینکه از مخالفان نماز و روزه و سایر عبادات مقبول نیست پس کفتن مسایل ایشان عبث است محمد

بعد القطرة م

ففعلت بالمراة

گفت پس کرد آن زن آنچه را که امام گفت پس بریده شد از او آن خون که قطره قطره می آمد پس برگشت بسوی
آن زن آن خون قطره قطره تا آخر عمر او باب هفتم اصل باب غسل الحایض و ما یجزئها من الماء شرح
این باب بیان کیفیت غسل حایض است و آنچه کافیست او را از جمله آب در این باب پنج حدیث است
اول اصل عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلم ان النسا الیوم احدثن
مشطا تعمد احداهن الی القرامل من الصوف تفعله الماشطة تصنعه مع الشعر ثم تحشوه بالریاحین ثم
تجعل علیه خرقة رقیقة ثم تخیطه بمسلة ثم تجعله فی رأسها ثم تصیبه الجنابة شرح المشط بکسر میم و سکون شین
با نقطه و طاء بی نقطه نوعی از مشط بفتح میم که مصدر باب نصر است بمعنی راست کردن موی سر شانه کردن
و بستن و مانند آنها القرامل بفتح قاف و راء بی نقطه و الف و کسر میم جمع قرمل بکسر قاف و سکون راء
و کسر میم طرهایی که از ابریشم سیاه یا کج سیاه و یا مانند آنها ساخته میشود و آنها را با موهای سر زنان می‌بافند
تا بیشتر بود و از تر نماید ضمیر تفعله راجع بالصوف است تصنعه بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه است
و ضمیر مستتر راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بالصوف است الصنعة کارگری و مراد اینجا بافتن است
ضمیر مستتر در تحشوه راجع باحداهن یا راجع بماشطه است و ضمیر منصوب راجع بصوف است اما باعتبار
جنس نه باعتبار آنچه قرمل از آن بعمل آمده زیرا که مراد اینجا آنست که بعضی زنان عجم آنرا ذکه می‌نامند
و آن غیر طره است المسله بکسر میم و فتح سین بی نقطه و تشدید لام سوزن بزرگ یعنی روایت است از عبد الله
بن یحیی که از قبیله کاهل است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که بدرستی که زنان در این روزگار احداث
کرده اند نوعی از سر بستن را بیان این آنکه قصد میکند یکی از ایشان بسوی طرهای ابریشم که بعمل می آورد
آن ابریشم را ماشطه می‌بافد آن ابریشم را با موی سر زن بعد از آن پر میکند پارچه ابریشم را از خوشبویها
بعد از آن میگردانند بر آن ابریشم پارچه نازکی را مثل دستار بعد از آن میدوزد آن ابریشم را با آن
پارچه و ریسمان بسوزنی بزرگ یا بمیخی که از طرفی بطرفی دیگر میگذرانند تا مستحکم شود بعد از آن
میگردانند آن ابریشم را که ذکه ساخته در سر زن بعد از آن میرسد او را جنابت آیا حکم آن زن چیست
اصل فقال کان النساء الاول انما یمتشطن المقادیم فاذا اصابهن الغسل تغذر مرها ان تروی
رأسها من الماء و تعصره حتی یروی فاذا روی فلا بأس علیها قال قلت فالحایض قال تنقض
المشط نقضا شرح ضمیر مستتر در کان ضمیر شان و اسم کان است و جمله خبر آنست النساء مبتدا است
الاول بضم همزه و فتح واو جمع اولی است که مونث اول است و صفت النساء است ضمیر اصابهن راجع
باحداهن است تغذر بعاف و دال بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب علم است و ضمیر مستتر

ضرب است ان تروی بصیغه مضارع غایبه باب تفعیل است حتی یروی بصیغه غایب باب علم

راجع

راجع بر رأس است یعنی پس امام گفت شان این بود که زنانی که در زمان سابق بودند چون این بود که
شانه و زینت میکردند موهای پیش سر را پس چون بر میخورد یکی از ایشان را غسل قادر میشود بر آن
غسل یا سایر امرکن یکی از ایشان را که عمل طرهها و ذکه کرده باشد باینکه سیراب کند سر خود را از آب و
افشرد آنرا تا سیراب شود پس چون سیراب شد پس روایی نیست بر آن زن یا آمیختن که جهت باز کردن
کردن موها عبد الله گفت که گفتم پس حایض چه حکم دارد امام گفت وا میکند آن مشاطگی را و اگر دی مراد آنست
که حکم او غیر حکم جنب است و مبالغه او را لازم است بعنوان استحباب چنانچه ظاهر حدیث چهارم است
یا بعنوان وجوب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الطامث تغتسل بتسعة ارطال من ماء
شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حایض غسل میکند به نه رطل از آب مخفی نماند
که بیان شد در کتاب الطهاره در حدیث ششم باب دوم که وزن رطل عراقی صد و سی درهم است و درهم
بوزن چهل هشت جو میانه است و وزن رطل مدنی یک و نیم عراقی است و رطل مکی دو برابر عراقی است
و الله اعلم سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم عن المرأة الحایض ترى الطهر وهی فی السفر ولیس
معها من الماء ما یکفیها لغسلها وقد حضرت الصلوة قال اذا کان معها بقدر ما تغسل به فرجها فتغسله
ثم تتیمم و تصلی قلت فیأتیها زوجها فی تلک الحال قال نعم اذا غسلت فرجها و تیممت فلا بأس شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زن حایض که می بیند پاکی از حیض را و او در سفر است و نیست
با او از آب آنقدر که کافی باشد او را برای غسل حیض او و بتحقیق حاضر شده نماز امام گفت اگر باشد با او
آب بقدر آنچه بشوید بآن فرج خود را پس میشوید آنرا بعد از آن تیمم میکند و نماز میکند گفتم پس جماع
میکند با او آنقدر شوهر او در آن حال گفت آری چون شست فرج خود را و تیمم کرد پس
پروایی نیست بدانکه در اینجا چند مسئله است اول آنکه مفهوم اذا کان آنست که اگر آنقدر آب نیز
باشد که فرج خود را بشوید تیمم کافیست دوم آنکه ظاهر قال نعم تا آخر مؤید قول سید مرتضی است
که تیمم منتقض نمیشود و حدث پیش از وصول بآب خواه حدث اصغر و خواه اکبر سیوم آنکه مفهوم اذا
غسلت آنست که اگر فرج را نشسته باشد یا تیمم نکرده باشد در جماع باس است اگر چه نماز میکند
شاید که این مبنی باشد بر آیت سوره بقره و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی
المحیض ولا تقربوهن حتی یطهرن فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین
و یحب المتطهرین در این آیت چند احتمالست از الجمله آنکه محیض اینجا اسم مکان و عبارت از موضع
حیض باشد و آن باطن فرج است چنانچه ظاهر شد از احادیث باب سابق و این منافات ندارد باینکه

مراد بمحیض در آیت سوره الطلاق حیض باشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم باب اول و مراد باذی
باعث آزار و آفت باد و نیا برای شوهر انست اگر جماع کنند ودان بقرینه فا تفریعیه در فاعتزلوا وامر
در فاعتزلوا برای ایجاب نیست ونهی در ولا تقربوهن بمعنی نهی از جماع مطلق نیست خواه در فرج وخواه در دبر پس
معطوفست بر هو اذی تا آخر زیرا که اذی بودن محیض دخل در نهی از جماع در دبر ندارد پس نهی انجا
برای تنزیه است طهارت در یطهرن عبارت از پاکی از حیض است و تطهر عبارت از غسل یا جاری
مجرای او که شستن فرج و تیمم باشد غسل است و امر در فأتوهن برای رفع کراهت است پس بعد از
طهارت و قبل از غسل و جاری مجرای او که شستن فرج و تیمم باشد جماع مکروهست والله اعلم **چهارم اصل**
عن ابی جعفر علیه السلم قال الحائض ما بلغ بلل الماء من شعرها اجزاها **شرح** الحائض مبتدا است جمله
ما بلغ تا آخر خبر مبتدا است ما موصوله است و مبتدا است بلغ بتقدیر بلغه است و ضمیر محذوف عاید
بموصولست بلل مرفوع و فاعل بلغ است من بیانیه است و برای بیان موصولست و میتواند بود که من
تبعیضیه باشد اجزاها خبر ما است و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر منصوب راجع بالحائض است و نسبت
اجزا بموی که تر شده باشد نسبت مجازی است و مراد اجزای تری الموست **یعنی** روایت از امام
محمد باقر علیه السلم گفت حائض آنچه باو رسد تری آب که موی سر او باشد کافیست برای او در شستن آنمو
برای غسل حیض **پنجم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم فی الحائض تغتسل وعلی جسدها الزعفران لم یذهب
به الماء قال لا باس **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در حایض که غسل حیض میکند و بر بدن او زعفران
است نبرده آن زعفران از آب غسل امام گفت پروائی نیست باینمعنی که غسل او صحیح است و آن زعفران مانع صحت
غسل نیست **باب ... باب المرأة تری الدم وهی جنب** این باب بیان زنیست که می بیند خون حیض را و آن
زن جنب است در این باب سه حدیث است **اول اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المرأة یجامعها
زوجها فتحیض وهی فی المغتسل تغتسل او لا تغتسل قال قد جاءها ما یفسد الصلوة فلا تغتسل **شرح** المغتسل
بضم میم و فتح سین اسم مکان و مصدر میمی باب افتعال میتواند بود و بر تقدیر تغتسل بتقدیر استفهامست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از حکم زنی که جماع میکند با او
شوهرش پس حیض می بیند و حال آنکه او در موضع غسل جنابت است آیا غسل جنابت میکند یا غسل جنابت
نمیکند امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه باطل میکند نماز را پس غسل جنابت نمیکند **بدانکه** ظاهر این
اینست که غسل جنابت واجب لنفسه نباشد بلکه وجوب آن برای این باشد که شرط نماز است **دوم اصل**
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المرأة تحیض وهی جنب هل علیها غسل الجنابة قال غسل الجنا

والحیض

والحیض واحد **شرح** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از حکم زنی
که حیض می بیند بر حالی که او جنب است آیا واجبست بر او غسل جنابت در آنوقت امام گفت غسل
جنابت و حیض یکی است باینمعنی که در آنوقت بر او واجب نیست غسل جنابت بلکه بعد از پاکی از
حیض یک غسل میکند برای جنابت و حیض **سیوم اصل** قلت لابی عبد الله علیه السلم المرأة تری الدم
وهی جنب اتغتسل من الجنابة او غسل الجنابة والحیض فقال قد اتاها ما هو اعظم من ذلک **شرح**
غسل منصوبست بر مفعول مطلق **یعنی** گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را زن می بیند خون حیض را
و او جنب است آیا در آن وقت غسل میکند از جنابت یا غسل میکند غسل جنابت و حیض پس امام
گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه آن بزرگتر است از آنچه گفتی باینمعنی که هر دو شق باطلست و در آنوقت
اصلا غسل نمیکند **باب نهم اصل باب جامع فی الحائض والمستحاضة شرح** این بابیست که جمع کرده فواید بسیار را
در بیان حکم زنی که حایض و مستحاضه شود در این باب هفت حدیث است **اول اصل** عن غیر واحد
سألوا ابا عبد الله علیه السلم عن الحائض والسنة فی وقته فقال ان رسول الله صلی الله علیه
سن فی الحائض ثلث سنن بین فیها کل مشکل لمن سمعها وفهمها حتی لا یدع لاحد مقالا
فیه بالرای **شرح** مراد بحائض هر دو جا زنی است که حیض او متصل باستحاضه شده داستمرار
بهم رسانیده و ضمیر وقته راجع بحیض است که در ضمن حائض مذکورست کل مشکل اشارت باینست که
حکم زنی که حافظ لعدد و الوقت یا برعکس باشد از مجموع سنه اولی و سنه ثانیه مستنبط میشود
لا یدع بصیغه غایب مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بمصدر بین است
و بنا بر دوم راجع برسول الله صلی الله علیه و آله است و بصیغه غایبه مفتوح و مرفوع میتواند بود
و بنا بر اول و دوم ضمیر مستتر راجع بثلث سنن است ضمیر فیه راجع بمشکل است **یعنی** روایتست از
جمعی که پرسیدند امام جعفر صادق علیه السلم را از حایضی که مستمر شود خون او و از طریقت رسول
علیه السلم در تعیین وقت حیض در این هنگام پس گفت به درستی که رسول الله صلی الله علیه و آله قرار
داد در آن حایض سه طریقت که بیان کرد در آنها هر مشکل را برای کسی که گوش کرد آنها را و فهمید آنها را
تا بحدی که وا نمیگذارد آن بیان برای هیچکس حکمی را در مشکل از پیش خود **اصل** اما احدی السنن
فالحائض التی لها ایام معلومة قد احصتها بلا اختلاط علیها ثم استحاضت واستمر بها الدم
وهی فی ذلک تعرف ایامها ومبلغ عددها **شرح** حمل در فالحائض مجازی است و مراد اینست که این
سنت در آن حائض است الاختلاط بجر بانقطه وطار بیقطه ممزوج شدن و مراد اینجا مشتبه

١٠

رسیده

شرح صه

الحیض

شدن است استحاضت اینجا و در بعض نسخ فقرات آینده بصیغه معلوم مثل العین یا بی باب استفعالست و مشهور آنست که بصیغه مجهول باشد چنانچه در بعض دیگر فقرات آینده است و حقیقت این اینست که اصل حیض بمعنی روان شدن خون از درون فرج زن است و غالب شده در روان شدن خون در ایام معتری و استحاضه بمعنی طلب روان شدن خونست از درون فرج زن در غیر ایام معتری و چون شیطان دعوت کرده او را بآنچه باعث آمدن خونست در غیر ایام معتری چنانچه مذکور میشود در فقرات بعد ازین پس گویا که شیطان طلب آمدن خون از او کرده در غیر ایام معتری و چون این زن باختیار خود تابع شیطان شده و باعث آن خون را بعمل آورده پس گویا که از خود طلب کرده روان شدن خون را در غیر ایام معتری و بنا بر مذهب جمعی از اهل عربیت که میگویند استفعل مبالغه فعل است توجیه استحاض بصیغه معلوم اینست زیرا که تجاوز از حیض در آن شده و حیض ایا یکی از آن سه سنت است یعنی عادتی است که او را روزهای حیض معلومه هست بتحقیق بخاطر گرفته آنها را بی اشتباهی بر او بعد از آن صاحب استحاضه شده و باقیمانده باو خون استحاضه بروشی که حیض و غیر حیض متصل شده و آن زن در آنوقت می شناسد روزهای حیض خود را که از چندم ماه شروع میشود و میشناسد منتهای مدت حیض خود را **اصل** فان امراة یقال لها فاطمة بنت ابی حبیش استحاضت فاتت ام سلمة فسالت رسول الله صلی الله علیه وآله عن ذلک فقال تدع الصلوة قدر اقرائها و قدر حیضها و قال انما هو عرق فامرها ان تغتسل و تستثفر بثوب و تصلی **شرح** اقرا بفتح همزه جمع قرء بضم قاف و سکون راء است و اما قرء پس آن جمع قرء بفتح و ضم قاف میتواند بود و قدر را از قبیل عطف تفسیر است چون قرء مشترکست میان حیض و طهر و در بعض نسخ او او است و این مبنی بر شک راویان از امام جعفر صادق علیه السلام است حیضها بکسر حاء و فتح یاء جمع حیضه بکسر حاء و سکون یاء است و آن اسم حیضه بفتح حاء است که برای مره است العرف بفتح عین مهمله و سکون رای بی نقطه و فا آواز و غوغای شیطان و از آن ماخوذ است معرف بکسر میم و سکون عین و فتح رای یعنی ساز که آلت لهو است مثل عود و طنبور و آنرا عرف نیز مینامند عرف تعدد اثر عرف است و حقیقت این اینست که استحاضه آفتی است و هر آفتی و مصیبتی که بزن مکلف می آید بسبب گناهست چنانچه گفته در سوره شوری ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر و بیان شد در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب صد و نود و نهم که باب نادر ایضا است و گفته در سوره نسا ما اصابک من سیئة فمن نفسک و هر گناهی بسبب غوغای ابلیس و لشکر اوست چنانچه الله تعالی باو گفته در سوره بنی اسرائیل و اجلب علیهم بخیلک و رجلک الاستثفار بثا سه نقطه و فا و را بی نقطه بستن زن پارچه بر میان و دوران

خود

خود و محکم کردن دو طرف آن بر میان از ما خونست از تقریح یا و فته فا معنی یا در که در پس بر جای روانی شد بیان میشود از حدیث سیوم این باب یعنی چه بدرستی که زنی که گفته میشد او را فاطمه دختر ابو حبیش بضم حا و فتح بای یک نقطه و فتح یا و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه صاحب استحاضه شد پس آمد از برای عرض حال خود نزد ام سلمه رضی الله عنها که زوجه مومنه رسول الله صلی الله علیه وآله بود پس ام سلمه پرسید از رسول الله صلی الله علیه وآله از آنچه آن زن گفت پس رسول صلی الله علیه وآله گفت که آن زن وا میگذارد نماز را در زمانی که مطابق اقراء اوست و مطابق حیضهای اوست و رسول الله صلی الله علیه وآله گفت خبر این نیست که آنچه آن زن گفت اثر غوغای شیطانست پس رسول الله صلی الله علیه وآله امر کرد آن زن را که بعد از آن ایام غسل کند و ببندد آن موضع را بپارچه تا خون در اثنای نماز جاری نشود نماز کند **اصل** قال ابو عبد الله علیه السلام هذه سنة النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی التی تعرف ایام اقرائها لم تختلط علیها الا تری انه لم یسئلها کم یوم هی و لم یقل اذا زادت علی کذا یوما کانت مستحاضة و انما سن لها ایاما معلومة ما کانت من قلیل او کثیر بعد ان تعرفها **شرح** کم استفهامیه است و خبر مبتداست که مقدم شده بر مبتدا یوم مجرور است و جر آن باضافه است نزد زجاج و بمن جاره است که مقدر است وجوبا نزد فراء و ابن السراج و جمعی دیگر هی مبتداست و راجع بایام اقرائها است کذا مرکب از کاف تشبیه و اسم اشاره است نزد جمعی و مشار الیه شش روز یا هفت روز است که می آید در سنت ثالثه بقرینه آنچه می آید در سنت ثانیه که حکم بامر الاول بذلک و میتواند بود که مشار الیه قدر مشترک میان این و ایام اقبال دم باشد که مذکور میشود در سنت ثانیه یوما تمیز اسم اشاره است ما در ما کانت اسمی است نکره بمعنی ای شیء و آن منصوبست محلا تا خبر کانت باشد مقدم شده و برای اینکه استفهام مقتضی تقدم در کلامست ضمیر مستتر در کانت اسم است و راجع بایاما معلومة است من بیانیه است و برای بیان ما است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این طریقت پیغمبر است صلی الله علیه وآله در زنی که میشناسد ایام حیضهای خود را مشتبه نشده آنها بر آن زن ایامی بینی که پیغمبر صلی الله علیه وآله نپرسید ام سلمه را که چند روز است ایام او و نگفت که چون زیاد کند ایام را از هفت عدد میشود مستحاضه و جز این نیست که قرار داد برای آن زن چند روز را که معلوم آن زنست هرچه باشد از کم یا زیاد بعد از آنکه آن زن میشناخته باشد آن ایام را **اصل** و کذلک افتی ابی علیه السلام و سئل عن المستحاضة فقال انما ذلک عرق عابر او رکضة من الشیطان فلتدع الصلوة ایام اقرائها ثم تغتسل و تتوضأ لکل صلوة قیل و ان سال قال و ان سال مثل المثعب **شرح** واو در و سئل حالیه است فا در فقال

برای عطف بر سَیل است عرف بفتح عین بی‌نقطه و سکون زای با نقطه و فا مرفوع و مضاف است و بیان
حقیقت آن شد در شرح فقرات سابقه عار بعین بی‌نقطه و الف و کسر بای یک‌نقطه و رای بی‌نقطه مجرور و مضاف
الیه است یعنی شیطانی که در کذرست و این موافق قول الله تعالی است در سورهٔ اعراف طائف من الشیطان رکضة
بفتح رای بی‌نقطه و سکون کاف و ضاد با نقطه و تاء وحدت مرفوع و معطوف بر عرف است الرکض زدن
سوار پای خود را بر پهلوی چاروا تا تندتر رود من ابتدائیه است و ظرف صفت رکضه است و این اشارت است
بانکه شیطان در اول آمدن نزد مکلف مانند غوغا و آواز میکند و اصلا از کاری دیکر نمی‌آید و چون مکلف
از غوغای او متاثر نشد اصلا شیطان از دور پی کار خود میرود و اکر مکلف اندکی متاثر شد شیطان
درمی‌یابد او را اندکی ضرری باو میرساند و عبور میکند چنانچه در سورهٔ اعراف کفته اذا مسهم طائف من الشیطان
تذکروا و اکر بسیار متاثر شد شیطان لازم او میشود و برو سوار میشود و چون کاهلی کند تنارش میکند ثم
تغتسل مجزومست واو در و تتوضا معنی او است بنا بر آنچه کذشت در کتاب الطهاره در حدیث
دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باب ببیت و نهم تتوضا نیز مجزومست مثل الثعب منصوبست
بر نیابت مفعول مطلق و بتقدیر سیلانا مثل سیلان الثعب است پس موصوف مثل مقدرست و مضاف الثعب
نیز مقدرست مضاف الثعب بفتح ثاء سه نقطه و سکون و فتح عین بی‌نقطه و بای یک‌نقطه آب جاری یعنی
و همچنان فتوی داد پدرم امام محمد باقر علیه السلم بر حالی که پرسیده شد از حکم مستحاضه پس کفت چرا
این نیست که ان استحاضه اکر اندکیست اثر محض غوغای شیطان کذارکننده است و اکر بسیار است
اثر سوار شدن و مهمیز زدن بعد از غوغا از جانب شیطان است پس باید که واکذارد نماز را در ایام حیضهای
بعد از آن غسل کند یا وضو سازد برای هر نمازی کفته شد پدرم را که اکرچه خون روان شده باشد پدرم
کفت اکرچه روان شده باشد مانند آب جاری **متن** قال ابو عبد الله علیه السلم هذا تفسیر
حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و هو موافق له فهذه سنة التی تعرف ایام اقرائها لا وقت لها الا
ایامها قلت او کثرت **شرح** مشار الیه هذا مرکب از دو جزوست **اول** انما ذلک عرف عار یا
رکضة من الشیطان که تفصیل قول رسولست که انما هو عرف بتقسیم آن بر دو قسم چنانچه بیان شد
دوم ثم تغتسل و تتوضا لکل صلوة که توضیح قول رسولست که مفهوم میشود از امر بان تغتسل بیان اینکه
آن مخصوص مستحاضه کثیره است چون سوال اینجا واقع شده بود پس از غیر آن کاهی اکتفا بوضو میشود و هو
موافق برای احتیاط اینست که مبادا کسی از تفاوت در لفظ تفاوت در معنی خیال کند یعنی کفت امام
جعفر صادق علیه السلم که این کلام پدرم تفسیر حدیث رسول الله است صلی الله علیه و آله و آن موافق

آن

آنحدیث است پس اینکه مذکورست طریقت زنی است که می‌شناسد ایام حیضهای خود را بیان این
انکه وقتی نیست برای حیض او مکر ایام عادت او خواه کم باشد و خواه بسیار باشد
متن و اما سنة التی قد کانت لها ایام متقدمة ثم اختلط علیها من طول الدم فزادت و نقصت حتی اغفلت
عددها و موضعها من الشهر فان سنتها غیر ذلک **شرح** اختلط بصیغه مجهولست علیها نایب فاعلست
و در بعض نسخ اختلطت بصیغه مونث است و بنا بر این بصیغه معلومست و ضمیر مستتر راجع
بایام است اغفلت بغین با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم باب افعالست الاغفال ترک چیزی
بفراموش کردن آن بالکلیه سنتها از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیرست مثل الحاقة ما الحاقة
پس ضمیر راجع بالتی است و فان سنتها بجای فانها است که ضمیر راجع بسنت باشد یعنی و اما
طریقت زنی که بتحقیق بود او را روزهای حیض که پیشتر معلوم او بود بعد از ان اشتباه واقع
شد بر او از درازی روزکار خون پس یکمان خود کاهی زیاد کرد آن روزهای حیض را و بکمان
خود کاهی دیکر کم کرد آنها را تا بحدی رسید که بالکلیه فراموش کرد عدد آنها را و جای آنها را از
جمله ماه پس بدرستی که طریقت آن زن غیر آنست که مذکور شد **متن** و ذلک ان فاطمة بنت
ابی حبیش اتت النبی صلی الله علیه و آله فقالت انی استحاض فلا اطهر فقال النبی صلی الله علیه
و آله لیس ذلک بحیض انما هو عرق فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة و اذا ادبرت فاغسلی
عنک الدم و صلی فکانت تغتسل فی کل صلوة **شرح** فلا در بعض نسخ لا و ست اطهر در نسخ نطاء
بی‌نقطه است و بنا بر این بتشدید طاء و تشدید ها بصیغه مضارع معلوم باب تفعلست بمعنی لا اغتسل
یا بتخفیف طاء و ها بصیغه مضارع معلوم باب حسن و نصر است و میتواند بود که بظاء با نقطه بصیغه
مضارع معلوم یا مجهول باب افعال باشد الاظهار حفظ چیزی بظهر القلب و مطلع کردن کسی را بر چیزی
چنانچه کفته در سورة الجن عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی الاقبال رو آوردن و مراد
اینجا زیاد شدنست حیضه بفتح حاء مصدرست برای مره و بکسر حاء اسم مصدرست و بر تقدیر
مراد آنست که بصفت حیض باشد در رنک **یعنی** و آنچه مذکور شد برای آنست که فاطمه دختر
ابو حبیش که مذکور شد سابقا باری دیکر آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله پس بخود کشش بوساطت ام
سلمه رضی الله عنها که بدرستی که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل میکنیم و نماز میکنیم پس کفت
نبی صلی الله علیه و آله که نیست آنچه می‌بینی حیض چرا این که آن اثر غوغای شیطانست پس چون آورد
حیض پس واکذار نماز را و چون رو کردان شود پس بشو از خود خون را و نماز کن بعد از غسل و مراد آنست

که هرچه بسیاهی مایلست حیض است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود و هرچه غیر آنست استحاضه است تا آنکه
خلاف آن ظاهر شود پس او بعد از شنیدن این جواب غسل میکرد در هر نمازی با همین که عمل بحکم
استحاضه کثیره میکرد بدانکه این جواب مبنی بر آنست که غالب در زنی که عادتی داشته باشد و آنرا فراموش
کند اینست که اختلاف در کیفیت خون او میباشد و او چون صاحب تجربه است آنرا میشناسد و این منافات ندارد
با اینکه اگر اختلاف نباشد واجب باشد بر او اینکه رجوع بنسبت ثالثه کند چنانچه می آید در آخر این حدیث اصل
وکانت تجلس فی مرکن لاختها وکان صفرة الدم تعلو الماء شرح این برای بیان اینست که استحاضه او کثیره
بوده مرکن بکسر میم و سکون راء منقطه و فتح کاف ظرفیست از سفال برای آب که بزرگست و سوراخی در پایین دارد
که بسته و گشوده میشود و دران جامها شسته میشود و آنرا در بعضی لغات عجم سونه مینامند یعنی و عادت
آن زن بعد از شنیدن این جواب این بود که برای ازاله نجاست از خود پیش از غسل می نشست
در سونه که از خواهرش بود و از بسیاری خون که بر بدن او بود زردی خون ظاهر میشد در بالای آب
آن سونه اصل قال ابو عبد الله علیه السلم اما تسمع رسول الله صلی الله علیه واله امر هذه بغیر ما امر به تلک الا
تراه لم یقل لها دعی الصلوة ایام اقرائک ولکن قال لها اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت
فاغتسلی وصلی فهذا یبین ان هذه امراة قد اختلط علیها ایامها لم تعرف عددها ولا وقتها الا
تسمعها تقول انی استحاض فلا اطهر شرح هر یک از هذه و تلک منصوبست محلا بمفعول به بنابر
آنکه برای تعیین وصف در مجرای تعیین ذات برای اشارت باینکه اگر مامور در این دو خطاب دو کس میبود
این دلیل تمام میبود چه جای اینکه مامور هر دو جا یک کس است و میتواند بود که مشار الیه هذه فاطمه
بنت ابی حبیش باشد و مشار الیه تلک ام سلمه باشد که نایب مناب فاطمه بوده و میتواند بود که هر
یک منصوب باشد بر ظرفیت زمان و مراد هذه المرة و تلک المرة باشد الا تراه استیناف بیانی است
الا تسمعها استدلال دیگرست بر مدعای دلیل سابق یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم آیا نمیشنوی از
رسول الله صلی الله علیه واله که امر کرد این فاطمه دوم را که واگذار نماز را در ایام حیضهای خود ولیکن
گفت او را که چون رو آورد حیض پس واگذار نماز را و چون روگردان میشود پس غسل کن و نماز کن
پس این کلام رسول علیه السلم ظاهر میکند که این فاطمه دوم زنی بوده که بتحقیق مشتبه شده بر وی روزهای
عادت حیض او نشناخته عدد آنها را و نه وقت آنها را آیا نمیشنوی از فاطمه دوم که میگوید که بدرستی
که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل و نماز میکنم اصل وکان ابی یقول انها استحیضت سبع سنین ففی
اقل من هذا تکون الریبة والاختلاط فلهذا احتاجت الی ان تعرف اقبال الدم من ادباره و تغیر

بعید آنچه امر کرد بآن فاطمه اول را آن
این آنکه آیا نمی بینی رسول علیه السلم راکه
نگفت فاطمه دوم را

لونه

لونه من السواد الی غیره و ذلک ان دم الحیض اسود یعرف لمعرفته شرح این قرینه یا استدلالیا
دیگرست بر آنچه مذکور شد و بنابر اول فقره تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلم است و بنابر دوم
تتمه کلام امام محمد باقر علیه السلم است و بر هر تقدیر فا برای بیانست و تغیر بصیغه مصدر باب
تفعل مجرورست بعطف بر ادباره و یعرف بعین منقطه و راء منقطه و فاء بصیغه مضارع غایب
مجهول باب ضرب است و مراد اینست که شناخته میشود غالبا نزد زنی که صاحب تجربه است برنگ
آن یا باعم از رنگ و صفات دیگر که مذکور میشود در باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضه بلکه چنانچه
می آید در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی و پدرم میگفت که بدرستی که فاطمه دوم صاحب
استحاضه شد هفت سال بیان این آنکه در کمتر از هفت سال میباشد شک و اشتباه چه جای هفت سال
پس برای اینست که محتاج شد فاطمه دوم بسوی اینکه بشناسد رو آوردن خون را ممتاز از رو گردانیدن
خون و متغیر شدن رنگ خون از سیاهی بسوی غیر سیاهی و آنچه مذکور شد برای اینست که خون حیض
سیاه است شناخته میشود برنگ آن اصل ولو کانت تعرف ایامها ما احتاجت الی معرفة
لون الدم لان السنة فی الحیض ان تکون الصفرة والکدرة فما فوقها فی ایام الحیض اذا عرفت
حیضا کله ان کان الدم اسود او غیر ذلک فهذا یبین لک ان قلیل الدم وکثیره ایام
الحیض حیض کله اذا کانت الایام معلومة شرح الصفرة مرفوع و اسم تکون است فوقها منصوبست
و ظرف خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هو فوقها و جمله صله ماست ضمیر فوقها راجع بکدرت است و مراد سواد است
فی ایام حال از الصفره است اذا برای محض ظرفیت است و ظرف حال دیگر الصفرة است عرفت بصیغه
مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بایام الحیض است حیضا خبر تکون است کله منصوب و تاکید
حیضا است و ضمیر راجع بحیضا است و این برای دفع توهم آنست که صفره را دران ایام بعضی حیض دانند
با نیز و شش که بعض احکام حیض دران جاری دانند و بعضی را جاری ندانند ان کان الدم تا آخر برای شرط
نیست بلکه برای تعمیم است بمعنی سواء کان الدم ایام منصوبست کله انجام نوعست اذا اینجا چنانچه
برای محض ظرفیت میتواند بود برای شرط نیز میتواند بود و بر این تقدیر جزای آن محذوفست و دلالت
بر جزای آن میکند سابق آن یعنی و اگر میبود اینکه فاطمه دوم میشناخت ایام عادت حیض خود را
محتاج نمیشد بسوی شناختن رنگ خون چه بدرستی که طریقت در حیض اینست که باشد زردی و تیرگی و آنچه
آن ببالای تیرگیست در ایام عادت حیض وقتی که شناخته شده باشد آن ایام حیض بهمگی آن خواه
باشد خون سیاه و خواه غیر سیاه پس اینکه مذکور شد ظاهر میکند برای تو این را که کم خون و بسیار خون

در ایام حیض حیض است یعنی آن وقتی که آن ایام معلوم باشد **متن** فاذا جهلت الایام وعددها احتاجت
الی النظر حینئذ الی اقبال الدم و ادباره وتغیر لونه ثم تدع الصلوة علی قدر ذلک ولا اری النبی
صلی الله علیه وآله قال اجلسی کذا وکذا یوما فما زادت فانت مستحاضة کما لم یامر الاولی
بذلک **شرح** تغیر مجرور و معطوف بر ادباره است و مراد تغیر لون از سواد بغیر سواد است چنانکه
در سابق گفت وتغیر لونه من السواد الی غیره ثم تدع عطف بر ... مشار الیه ذلک
اقبال الدم است واو در وکذا بمعنی او است و اول عبارت از شش ... دوم عبارت از هفت
روز است که در سنت ثالثه مذکور میشود مشار الیه بذلک مامور به در اجلسی کذا وکذا یوما است
چنانچه اشارت شد بآن در قول امام در سنت اول که ولم یقل اذا زادت علی کذا یوما کانت مستحاضة
پس چون نداند خصوص بعض روزها را و عدد آنها را محتاج میشود بسوی نظر درین هنگام بسوی رو آوردن
خون و رو گردان شدن آن و متغیر شدن رنگ آن بعد از آن و امیگذارد نماز را بر قدر آمدن خون
و نمی بینم نبی را صلی الله علیه وآله که گفته باشد بنشین چنین یا چنین روز پس آنچه زیاد باشد پس تو
استحاضه داری در آن چنانچه امر کرد زن اول را بآنچه مذکور شد یعنی که باو نیز گفت که بنشین
چنین و چنین روز پس از آن استحاضه داری بلکه این امر مخصوص ثالثه است **متن** وکذلک ابی علیه السلم
افتی فی مثل هذا وذلک ان امراة من اهلنا استحاضت فسالت ابی علیه السلم عن ذلک فقال اذا
رایت الدم البحرانی فدعی الصلوة واذا رایت الطهر ولو ساعة من نهار فاغتسلی وصلی
بحرانی منسوب ببحر است بزیاده الف و مثل ربانی که منسوب برب است و مراد ببحر آبی است که بسیار
عمیق باشد خواه دریا و خواه حوض طهر بضم طا و سکون ها عبارت از استحاضه است ولو وصلیه
ساعة منصوب بر ظرف زمانست ذکر نهار بعنوان مثالست پس اگر در شب باشد نیز همین حکم دارد
یعنی و همچنانچه از رسول الله صلی الله علیه وآله منقول شد و توضیح آن شد پدرم علیه السلم فتوی داد
در مثل این سوال فاطمه دوم و آنچه گفتم برای اینست که زنی از مردم ما صاحب استحاضه شد پس سوال
کرد پدرم را علیه السلم از آن پس پدرم گفت چون دیدی خون مانند آب بسیار عمیق را در کثرت و
سیاهی رنگ پس واگذار نماز را و اگر دیدی پاکی از حیض را هر چند که در یک ساعت از روزی باشد
پس غسل کن و نماز کن **بدانکه** از اینجا ظاهر میشود که انقسیم زنی میتواند بود که در ماهی هفتاد و پنج بار نماز
ذبیحه کند و هفتاد و پنج بار ترک نماز ذبیحه کند زیرا که ماهی سی شبانه روز است و در هر شبانه روزی
پنج نماز ذبیحه است و حاصل ضرب سی در پنج صد و پنجاه میشود و نصف آن هفتاد و پنج است **بدانکه**

در این حدیث وجوب قضای بعض نمازها بر انقسیم زنی مذکور نیست و در آن دو احتمالست **اول**
اینکه چون مامور است باینکه رعایت اقل طهر و اقل حیض کند قضای نماز بر او واجب نباشد **دوم**
اینکه قضای بعض نمازها کند و شاید که آن بعض بقدر نماز بیست و سه شبانه روز یا بیست و چهار شبانه
روز باشد که مذکور میشود در سنت ثالثه والله اعلم **متن** قال ابو عبد الله علیه السلم واری
جواب ابی علیه السلم ههنا غیر جوابه فی المستحاضة الاولی الا تری انه قال تدع الصلوة ایام
اقرائها لانه نظر ههنا عدد الایام وقال ههنا اذا رایت الدم البحرانی فلتدع الصلوة فامرها ههنا
ان تنظر الی الدم اذا اقبل و ادبر وتغیر **شرح** تدع الصلوة ایام اقرائها نقل بالمعنی است و همچنین
اذا رایت الدم البحرانی فلتدع الصلوة و تغیر عطف بر ادبر است **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم
که و می بینم جواب پدرم علیه السلم را در این موضع که بیان حکم مستحاضه دوم است غیر جواب او در مستحاضه
اول بیان این آنکه آیا نمی بینی که پدرم در مستحاضه اول گفت وا میگذارد نماز را در ایام عادت
حیضهای او برای اینکه پدرم نظر کرد در مستحاضه اول بسوی عدد ایام عادت یعنی که دانست
که آن ایام معلوم مستحاضه اول است و گفت در این موضع که چون دید خون بحرانی پس باید که
وا گذارد نماز را پس امر کرده زن را در این موضع باینکه نظر کند در خون در وقتی که اقبال کند خون
و وقتی که ادبار کند و متغیر شود **متن** وقوله البحرانی شبه معنی قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم
ان دم الحیض اسود یعرف وانما سماه ابی بحرانیا لکثرته ولونه فهذه سنة النبی صلی الله علیه وآله
وسلم فی التی اختلط علیها ایامها حتی لا تعرفها وانما تعرفها بالدم ما کان من قلیل الایام وکثیره
شرح الشبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و با رد بفتح شین و فتح با مانند و یاد کردن
لفظ شبه اینجا برای اشعار باینست که قول پدرم صریح معنی قول نبی نیست مانند دو لفظ که مترادف
باشند بلکه نزدیک بمعنی آنست و مراد بمعنی اینجا تفسیر لفظ است ضمیر لکثرته و ضمیر لونه راجع بدم
الحیض است باعتبار اینکه اکثر افراد حیض بسیار است و اکثر افراد استحاضه کمست چنانچه فی آیه
در حدیث دوم باب دوازدهم با ... ببحر است و مراد اینست که کثرت عمق آن باعث سیاه نمودن
آنست و تشبیه در سیاهیست نه در کثرت نیز ظاهر این حدیث اینست که بحرانی منسوب ببحر است به
زیاده الف و نون مثل ربانی که منسوب برب است جوهری در صحاح گفته البحر خلاف البر یقال سمی
لعمقه واتساعه وکثیره وکل نهر عظیم وکثیره والبحر عمق الرحم ومنه قیل للدم الخالص الحمرة باحر وبحرانی مخفی
نماند که بنا بر ظاهر این لفظ بحر مشترکست و مقررست که ارتکاب حقیقت بهتر است از ارتکاب مجاز

وار تکاب مجاز بهتر است از ارتکاب اشتراک لفظی ما در ما کان بمعنی ای شی است و منصوب است محلا
تا خبر کان باشد و خبر کان ضمیر مستتر راجع بالدم است چنانچه بیان نظیر این شد در شرح قول امام علیه السلم
در ان حدیث در سنه اولی که ما کانت من قلیل او کثیر ظاهر اینست که الا ایام اینجا از غلط کاتبان باشد
و بجای آن الدم باشد تا ضمیر کثیره راجع بآن شود **یعنی** و قول پدرم که البحرانی مانند تفسیر قول نبی است صلی الله
علیه وآله وسلم که بدرستی که خون حیض شناخته میشود و جز این نیست که نامیده خون حیض را پدرم
بحرانی برای کثرت آن و رنگ آن پس اینکه مذکور شد طریقت نبی است صلی الله علیه واله وسلم
در زنی که مشتبه شد برو ایام عادت حیض او تا بحدی که نمیشناسد آن ایام را اصلا و جز این نیست که
میشناسد آن ایام را بخون یعنی کیفیت خون هرچه باشد آن خون از کم خون و بسیار خون **اصل** و اما
السنة الثالثة ففی التی لیس لها ایام متقدمة ولم تر الدم قط ورات اول ما ادرکت فی تمر
بها فان سنته هذه غیر سنة الاولی والثانیة **شرح** الف لام الدم برای جنس است و ذکر ولم تر
الدم تا آخر بعنوان مثال است پس این حکم شامل زنیست که خون را هرگز دیده باشد اما در دو ماه متصل هم
یکروش نباشد و میتواند بود که الف لام برای عهد خارجی باشد یعنی خونی که عادت شده باشد و بنابرین
بعنوان مثال نیست اول منصوب است ما مصدریه است **یعنی** امام جعفر صادق علیه السلم گفت که اما
طریقت سیوم پس در زنیست که نیست او را ایام عادتی که حاصل شده باشد در زمان سابق و ندید
خون را هرگز و دید خون را در اول دریافتن او خون را پس مستمر شد با او آن خون چه بدرستی که طریقت این زن
غیر طریقت زن اول و زن دوم است **اصل** وذلک ان امراة یقال لها حمنة بنت جحش اتت
رسول الله صلی الله علیه واله فقالت انی استحضت حیضة شدیدة فقال احتشی کرسفا قالت انه اشد
من ذلک انی اثجه ثجا **شرح** حمنه بفتح حاء بی نقطه و سکون میم و نون است جحش بفتح جیم و سکون
حاء بی نقطه و شین با نقطه است استحضت بصیغه ماضی متکلم معتل العین یائی مجهول یا معلوم باب
استفعالست حیضه اینجا در معنی اعم از حیض معرفی مستعمل شده و بیان این شد در این حدیث در
شرح فقرات اولی در سنه اولی احتشی بحاء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر حاضره معتل اللام واوی باب
افتعالست الاحتشاء بر داشتن زن پنبه و مانند آنرا در فرج خود کرسف بضم کاف و سکون راء بی نقطه
و ضم سین بی نقطه و فاء است الثج بفتح ثاء سه نقطه و تشدید جیم مصدر باب نصر روان کردن آب و مانند
آن و مفعول مطلق اینجا برای نوع عظیم است در کثرت که تفاوتی در ان نباشد تا رجوع بتمیز توان کرد چنانچه
می آید در آخر این حدیث **یعنی** وانچه مذکور شد برای اینست که زنی که گفته میشد او را حمنه دختر جحش

آمد

آمد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله پس گفت بدرستی که من صاحب استحاضه شدم نوعی از روان
شدن خون که سخت است پس رسول علیه السلم گفت بر دار پنبه را زن گفت بدرستی که آن خون سخت تر
از آنست که برداشتن پنبه بیرون نیاید بیان این اگر بدرستی که من روان میکنم خون را روان کردنی
عظیم **اصل** فقال تلجمی وتحیضی فی کل شهر فی علم الله ستة ایام او سبعة ثم اغتسلی غسلا وصومی ثلثة
وعشرین او اربعة وعشرین واغتسلی للفجر غسلا واخری الظهر وعجلی العصر واغتسلی غسلا واخری
المغرب وعجلی العشاء واغتسلی غسلا **شرح** التلجم بجیم مصدر باب تفعل است تلجم بستن زن پارچه را
بر خود در بالای پنبه که بر داشته التحیض مصدر باب تفعل خود را حایض بحیض معرفی شمردن
فی علم الله علم الله بمعنی فی مشیة الله است زیرا که مشیت مشتملست بر علم چنانچه بیان شد در کتاب
التوحید در حدیث پنجم باب ٧ المشیة والاراده است و در شرح شاران که نعم لا یکون شی الا
بعلمه و مراد اینجا اینست که اختیار در تعیین وقت حیض و در تعیین یکی از این دو عدد از جمله ماه بیست
است هر وقت و عدد که در علم الله تعالی گذشته باشد والله تعالی از خواسته باشد تعیین خواهی
کرد ظاهر ثم اغتسلی غسلا وصومی اینست که غسل حیض پیش از طلوع صبح شرط صحت روزه است
و اغسالی دیگر که برای استحاضه است شرط صحت روزه نیست بلکه شرط صحت نماز است والله اعلم
ثلث وعشرین او اربعة وعشرین نشر بر عکس ترتیب لف است واو در واغتسلی غسلا در دو جا برای
ترتیب نیست زیرا که غسل استحاضه شرط نماز و مقدم بر آنست **یعنی** پس رسول علیه السلم گفت محکم بر
خود ببند پارچه را بالای پنبه و خود را حایض شمر در خواهش الله تعالی در هر ماهی شش شبانه
روز یا هفت بعد از آن غسل کن غسلی که برای حیض است و روزه دار بیست و سه روز یا بیست و چهار
روز و غسل کن برای نماز صبح غسلی که برای استحاضه است و تاخیر کن نماز ظهر را تا آخر وقت فضیلت
آن بمعنی اینکه این آخر مقارن آخر ربع سیوم روز شود و تعجیل کن عصر را در اول وقت فضیلت آن
و غسل کن غسلی که برای استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر وقت فضیلت آن
و تعجیل کن نماز خفتن را در اول وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای استحاضه است **بدانکه** در اینجا
چند مسئله است **اول** اینکه جمع این مضمون با حدیث سیوم باب پنجم با نزد و شش است که حمنه قبیله نداشته
که رجوع بزنان ایشان تواند کرد و اگر زنی قبیله داشته باشد که رجوع بزنان ایشان تواند کرد حکم او
این نیست **دوم** اینکه بعضی میگویند که او در سته ایام او سبعة برای تخییر نیست زیرا که تخییر در واجب
معقول نیست و تحقیق جواب این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم **سیوم** اینکه میتواند بود که این حکم مبنی

بیست و ششم کا باب

رغالب باشد در زمان لونس که بتجربه کار نرسیده و تمیز نمیتوانند کرد پس اگر زنی که عادتی نداشته هرگز
خونرا مختلف در رنگ بیند و تمیز کند حکم زن دوم داشته باشد چنانچه مفهوم شد از لفظ سائل در حدیث
سیوم باب پنجم که وهی لا تعرف ایام اقرائها **چهارم** اینکه این تاخیر و تقدیم در صورتیست که بر آن زن
مشکل باشد که هیچ غسل یا چهار غسل کند و ایضا بعنوان استحباب است چنانچه ظاهر شد در کتاب الطهارة
از شرح حدیث دوم باب میت و ششم که باب انواع الغسلست **پنجم** اینکه وجوب غسل برای نماز ظهر
و عصر مثلا در صورتیست که بعد از غسل صبح و پیش از آن نماز استحاضه کثیره آمده باشد **اصل** قال ابو عبدالله
علیه السلم فاراه قد سن فی هذه غیر ما سن فی الاولی والثانیة وذلک لان امرها مخالف
لامرهاتیک الا تری ان ایامها لو کانت اقل من سبع وکانت خمسا او اقل من ذلک ما قال لها
تحیضی سبعا فیکون قد امرها بترک الصلوة ایاما وهی مستحاضة غیر حائض وکذلک لو کان حیضها
اکثر من سبع وکانت ایامها عشرا او اکثر لم یأمرها بالصلوة وهی حائض **شرح** قد سن فی هذه غیر ما
سن فی الاولی والثانیة مدعائی است که دو جزء دارد و بر جزء اول دلیلی علیحده مذکور میشود وان در
ذلک لان تا آخر این فقرات است الامر فرمودن و کار ... و هر دو اینجا مناسبت هاتیک مرکب از
سه کلمه است اول ها که حرف تنبیه است دوم تی که کسر تا دارد و نقطه در بالا و سکون یا دارد و نقطه در پایین
که اسم اشاره است و برای مشار الیه مؤنث است سیوم کاف مفتوحه که حرف خطاب مذکرست والحاق آن
برای مشار الیه بعید میباشد پس مشار الیه اینجا الاولی است که بعید است سبعا بعنوان مثالست و بمعنی
سبع لیالی است و لیالی جمع لیله است واین اشارتست باینکه مراد بیوم در حدیث رسول علیه السلم شبانه
روزست و تعبیر از آن بلیله نیز میتوان کرد فیکون منصوبست و واو در وهی حالیه است ظاهر نیست که
اینجا از کاتبان غلطی شده باشد و بجای عشرا التسعا باید یا ثمانا باید یا بجای او والاکثر او اقل باید **یعنی** گفت امام
جعفر صادق علیه السلم که پس می بینم رسول علیه السلم را که بتحقیق قرار داده در این زن غیر آنچه را که قرار داده
در زن اول و دوم و آنچه گفتم برای آنست که فرمان این زن بر خلاف فرمان آن زن اولست آیا نمی
بینی این را که ایام عادت زن سیوم اگر میبود کمتر از هفت و میبود مثلا پنج یا کمتر از آن نمیگفت او را
که خود را حایض شمر هفت شبانه روز مثلا تا مبادا که بتحقیق امر کرده باشد او را بترک نماز در چند روز در
حالی که او مستحاضه باشد حائض نباشد مراد همینست که این نقیض حکم رسول علیه السلم میشد که در زن اول گفته بود
و تناقض در اقوال رسول علیه السلم محالست **اصل** ثم مما یزید هذا بیانا قوله علیه السلم لها تحیضی و لیس
یکون التحیض الا للمرأة التی ترید ان تکلف ما تعمل الحائض الا تراه لم یقل لها ایاما معلومة تحیضی ایام

و همچنان اگر میبود عادت حیض او بیشتر
از هفت میبود ایام عادت او نه
یا بیشتر امر نمیکرد او را بنماز در حالی
که او حایض باشد م

بلغ

حیضتک

1 حیضتک **شرح** ثم برای تراخی در مرتبه است و برای عطف بر وذلک لان تا آخرست و این الیست
بر هر دو جزء مدعی بنا بر اینکه در صورتی که گاهی خون بحرانی باشد تکلفی نیست من ... برای تبعیض است
بیانا تمیز هذاست و واو در ولیس حالیه است تکلف بصیغه مضارع غائب باب تفعلست و یکتا ...
محذوف شده الا تراه استدلالست بر اینکه باب تفعل اینجا برای تکلف است بیان اینکه اینجا
قرینه صارفه از اراده تکلف نیست واین اشارتست بانچه اهل عربیت گفته اند که ظاهر باب تفعل برای تکلف است
مگر آنکه قرینه صارفه باشد که برای مبالغه و مانند آنست ایاما ظرف تحیضی است که محذوفست اینجا و مذکور است
در قول رسول علیه السلم که تلجمی و تحیضی و مراد اینست که تحیضی فی کل شهر تا آخر نگفت ایاما معلومة تحیضی ایام
حیضتک معطوفست بر جمله سابقه که تحیضی در آن محذوفست حیضتک بفتح و کسر حا و سکون یا و ضاد
و تا و تاء حیضت تعبیر از اقبال حیضتک است که مذکور شد در زن ثانیه که فاذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة **یعنی**
بعد از آن از جمله آنچه زیاد میکند بیان این کل مدعی را قول رسول علیه السلم است برای زن سیوم که خود را
حایض شمر و حال آنکه نمیباشد حایض شمردن خود مگر برای زنی که میخواهد که بر خود بندد آنچه را که میکند حایض
آیا نمی بینی رسول علیه السلم را که نگفت زن سیوم را که خود را حایض شمر در ایام اقبال حیضه تو چنانچه در زن
دوم گفت مقصود اینست که اگر یکی از این دو تکلف میگفت قرینه این میبود که مراد اینجا تکلف نیست **اصل**
ومما یبین هذا قوله لها فی علم الله لانه قد کان لها وان کانت الاشیاء کلها فی علم الله **شرح** ضمیر لانه ضمیر
مستتر در کان راجع بتحیض است که در ضمن تحیضی مذکورست لام در لها برای ملکیت است و ظرف خبر
کان است وان وصلیه است و میتواند بود که واو حالیه بوده باشد وان مخففه از مثقله باشد و ضمیر
شان در آن مستتر باشد **یعنی** و از جمله آنچه بیان میکند این کل مدعی را قول رسول علیه السلم است زن
سیوم را که فی علم الله زیرا که دلالت میکند بر اینکه حایض شمردن خود بتحقیق بوده باختیار او
هر چند که بوده چیزها همگی آنها در علم الله تعالی مراد اینست که از این معلوم میشود که زن سیوم عادت
معلومه ندارد و خون بحرانی نیز ندارد والا باختیار او نمیبود زیرا که مختار بودن او منافات دارد
با آنچه در زن اول گفت یا با آنچه در زن دوم گفت **اصل** فهذا بین واضح ان هذه لم تکن لها ایام
قبل ذلک قط وهذه سنة التی استمر بها الدم اول ما تراه اقصی وقتها سبع واقصی طهرها
ثلث وعشرون حتی یصیر لها ایام معلومة فتنتقل الیها **شرح** المبین بفتح با و کسر یا و تشدید یا
و دو نقطه در پایین ظاهر کننده و ظاهر و مراد اینجا معنی اولست زیرا که مراد دلیلست ان بفتح
همزه و تشدید نون بتقدیر علی انست و هذه بتقدیر ان هذه است اول منصوبست بر ظرفیت

در چند بودم معلوم چنانچه در زن اول گفت و ایضا نگفت زن
سیوم را که خود را حایض شمر
کان ح

ما مصدریه است واقصی طهرها بتقدیر واقصی طهرها حیض است یصیر منصوب فینتقل نیز منصوب است یعنی
پس این دلیلی هویداست برانکه این زن سیوم را نبوده ایام عادتی پیش از انچه نقل کرده نزد
رسول علیه السلم هرگز باینمعنی که نه عادت معلومه داشته و نه عادت غیر معلومه داشته و برانکه این
طریقت زنیست که مستمر شده باو خون از اول دیدن او خون را پس وقت حیض او هفت شبانه روز است
و بیشتر زمان طهر او در این هنگام که اختیار بیشتر حیض کرده باشد بیست و سه شبانه روز است تا زمانی
که حاصل شود برای او ایام عادتی که معلوم او شود پس منتقل شود بسوی آن ایام عادت و حکم زن اولی
بهم رساند اصل فجمیع حالات المستحاضة یدور علی هذه السنن الثلث لا یکاد ابدا الحلو من واحدة
منهن ان کانت لها ایام معلومة من قلیل او کثیر فهی علی ایامها وخلقها الذی جرت علیه لیس فیه عدد
معلوم موقت غیر ایامها شرح یدور بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع بجمیع است لا یکاد بصیغه
غایبه است و ضمیر مستتر راجع بمستحاضه است و همچنین است تخلو الخلق بضم خا بالنقطه و ضم و سکون
لام و قاف عبادت و عادت و هر دو اینجا مناسبست الموقت بصیغه اسم مفعول باب تفعیل معین
یعنی پس جمیع احوال زنی که خون او بیشتر از ده شبانه روز آید راجع میشود باین سه طریقت نزدیک
نمیشود هرگز که خالی شود مستحاضه از یکی از ان سه طریقت بیان این انکه اگر باشد او را ایام عادت که معلوم
باشد خواه از جمله کم که از سه کمتر نیست و خواه از جمله بسیار که از ده بیشتر نیست پس او بر ایام خود است
و بر عبادت خود است که عمل کرده بآن نیست در عبادت او عددی که معلوم معین باشد غیر عدد ایام
عادت او باینمعنی که ایام عبادت او معلوم میشود از ایام عادت او اصل فان اختلطت الایام
علیها و تقدمت و تاخرت و تغیر علیها الدم الوانا فسنتها اقبال الدم و ادباره و تغیر حالاته شرح
ضمیر مستتر در تقدمت و تاخرت راجع با ایام است و اشارت باینست که با وجود اختلاط اگر خون
در دو ماه موافق باشد در ابتدا یا در انتها یا در هر دو آن ایام عادت فی الجمله معلوم میشود یعنی پس اگر
مشتبه شود ایام عادت حیض او و گاهی پیش افتد آن ایام عادت و گاهی پس افتد آن ایام عادت
و متغیر شود بر آن زن خون باعتبار رنگها پس طریقت آن زن رعایت رو آوردن خون و رو گردانیدن
خون و متغیر شدن احوال خونست باینمعنی که هر چه بسیاهی مایلست حیض است و غیر آن استحاضه
است اصل وان لم یکن لها ایام قبل ذلک و استحاضت اول ما رات فوقتها سبع و
طهرها ثلث و عشرون فان استمر بها الدم اشهر فعلت فی کل شهر کما قال لها شرح و اگر نبوده
باشد برای آن زن ایام عادت حیضی پیش از ان زمان که او در آنست و صاحب استحاضه شده در اول

دیدن

دیدن خون پس وقت حیض او هفت شبانه روز است و ایام طهر او بیست و سه شبانه روز است به
اینمعنی که نماز سه شبانه روز را قضا میکند زیرا که در ماه اول اگر خون مستمر شود نماز در ده شبانه
روز متروک میشود و واجب نیست بر او قضای نماز چهار شبانه روز پس اگر مستمر شود با آن
زن خون در چند ماه که اقل آن دو ماهست چنانچه ظاهر میشود از قول امام و انا جعل با آخر میکند
در هر ماه مثل انچه را که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله او را باینمعنی که مختار میشود در تعیین وقت و
و در تعیین عدد شش شبانه روز یا هفت شبانه روز چنانچه در قصه حمنه مذکور شد اصل فان
انقطع الدم فی اقل من سبع او اکثر من سبع فانها تغتسل ساعة تری الطهر و تصلی
فلا تزال کذلک حتی تنظر ما یکون فی الشهر الثانی فان انقطع الدم لوقته فی الشهر الاول
سوا حتی توالی علیها حیضتان او ثلاث فقد علم الان ان ذلک قد صار لها وقتا و خلقا
معروفا تعمل علیه و تدع ما سواه و یکون سنتها فیما تستقبل ان استحاضت قد صارت
سنة الی ان تجلس اقراءها شرح مراد بسبع هفت شبانه روز است که زنی که مستمر شده است
خون او در چند ماه مخیر است میان اختیار آن و اختیار شش شبانه روز از جمله ان و شروع در ان
کرده است او و مراد اکثر من سبع مبنی بر شک راویان از امام جعفر صادق علیه السلم است یا مبنی بر
اختلاف ایشان در روایت است و بر هر تقدیر حق در این مقام احتمال اولست زیرا که مناسب
این مقام اینست که دفع توهم بقای اختیار در صورت انقطاع خون در کمتر از سبع شود خصوصا
اینکه کمتر از سه نیز باشد پس ما در تقریر اسقاط این تردید میکنیم ساعة بی تنوین و مضافست بجمله
تری الطهر ما در ما یکون میتواند بود که استفهامیه باشد بعنوان تعلیق معنی ابطال عمل تنظر
در ان و میتواند بود که موصوله و مفعول تنظر باشد الشهر الثانی عبارت از ماهیست که بعد از ماه
انقطاع دم است و متصل بآنست لام در لوقته بمعنی فی است و ضمیر راجع با انقطاع است الشهر
الاول عبارت از ماهیست که بریده شده خون آن زن در ان ماه و بریده نشده بود در ماههای
سابق بر ان سوا بفتح سین و الف ممدوده منصوبست بنیابت مفعول مطلق بتقدیر انقطاعا سوا
توالی بصیغه ماضی معلوم باب تفاعلست علم بصیغه مجهول مجردست الان منصوب بظرفیت است
مشار الیه ذلک انقطاع است یکون بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع با انقطاع است سنتها
منصوب و خبر یکون است تستقبل بصیغه معلوم مضارع غایبه باب استفعالست و ضمیر مستتر
راجع بآن زنست ان استحاضت جمله شرطیه است و جزای آن مضمون یکون سنتها فیما

تستقبل است صارت بمعنی انتقلت است و ضمیر مستتر راجع بآن زن است سنة منصوب و تمییز ضمیر مستتر
در صارت است الی ظرف لغو متعلق بصارت است یعنی پس اگر در ماهی بریده شود خون زنی که متحیره
شده باشد خون او در چند ماه در کمتر از هفت شبانه روز پس بر زنی که آن زن غسل میکند در ساعتی که
دیده پاکی را و نماز میکند مراد اینست که اگر در شش شبانه روز بریده شود تخییر باطل میشود و اگر در کمتر از
شش شبانه روز بریده شود اختیار نیز باطل میشود پس متحیره میماند آن زن همچنان باین معنی که نماز میکند
هر چند که خون آید و غسل کند تا آنکه نظر کند که چه میشود در ماه دوم پس اگر بریده شد خون در وقت بریده شدن
در ماه اول بریده شدنی که متفاوت است تا آنکه موافق یکدیگر آید بر سر او دو حیض یا سه حیض پس تحقیق
دانسته شد در آن دم اینکه آن بریده شدن گردیده برای آن باعث تعیین وقت حیض عادتی که شناخته
شده است بیان این آنکه عمل میکند بر آن و وامیگذارد آنچه را که غیر آنست و میباشد آن بریده شدن
خون طریقت آن زن در آنچه او با آن میرود اگر صاحب استحاضه شود بیان این آنکه بتحقیق منتقل شد
طریقت آن زن بسوی اینکه بنشیند و ترک نماز کند در ایام حیضهای خود به آنکه اکنون زنی صاحب عادت
باعتبار آخر است نه باعتبار اول و آخر متن و انما جعل الوقت ان توالی علیها حیضتان او
ثلث لقول رسول الله صلی الله علیه و آله للتی تعرف ایامها دعی الصلوة ایام اقرائک فعلمنا
انه لم یجعل القرء الواحد سنة لها فیقول دعی الصلوة ایام قرئک ولکن سن لها الاقراء وادناها
حیضتان فصاعدا شرح جعل بذلک بصیغه مجهول است الوقت منصوب و مفعول دوم جعل است
ان بفتح همزه و سکون نون مفعول اول جعل و نایب فاعل است تقدیم مفعول دوم بر اول برای طول
مفعول اول و تقدیر مفعول دوم است و میتواند بود که جعل اینجا ماخوذ از جعل بسیط باشد و یک مفعول داشته باشد
بمعنی گردن چنانچه مشهور است که جعل بر دو قسم است یکی جعل مرکب و دیگری جعل بسیط مثل و جعل الظلمات
والنور و بنا بر این الوقت مرفوع و نایب فاعل است و ان بکسر همزه شرطیه است و جزای آن مضمون جعل
الوقت است فیقول منصوب است ضمیر ادناها راجع بلفظ اقراء است نه بمعنی آن و الا میگفت ادناها
صاعدا مفعول فعل محذوف است بتقدیر فاذکر صاعدا مثل ربا رالاجه که بتقدیر اذکره بالاجه است الصاعد آنچه
در بالا باشد مثل این نسبت بد و شیخ رضی الله تعالی رحمه در شرح کافیه در مبحث حال صاعدا را حال شمرده و گفته در بیان
مواضع وجوب حذف عامل حال و باب کردن است و من المواضع الذی یحذف منها قیاسا علی الوجوب ان تبین الحال ازدیاد
ثمن او غیره شیئا فشیئا مقرونة بالفاء او ثم تقول فی الثمن بعته بدرهم فصاعدا او ثم زایدا ای فذهب الثمن
صاعدا او زایدا و کذا فی الازدیاد و تقول هذا فی ذی اجزاء بع بعضها بدرهم و البواقی باکثر و تقول فی غیر

الثمن قرأت کل یوم جزءا من القرآن فصاعدا او ثم زایدا ای ذهبت القراءة زائدة علی ان کانت
کل یوم فی الزیادة مخفی نماند که این گفتگو مناسب این حدیث نیست یعنی و جز این نیست که
گردانیده شد باعث تعیین وقت حیض اینکه موافق یکدیگر آمده باشد بر سر او دو حیض یا سه حیض
برای قول رسول الله صلی الله علیه و آله بزنی که می شناسد ایام عادت حیض خود را که واگذار
نماز را در ایام حیضهای خود خواه ابتدای حیض و انتهای حیض مشخص باشد و خواه نه پس
دانستیم که رسول علیه السلام نگردانیده یک حیض را طریقت برای آن زن پس گفته باشد که واگذار
نماز را در ایام حیض خود ولیکن طریقت کرده برای آن زن حیضها را و اقل لفظ حیضها و مراد از
آن دو حیض است پس یاد کن بالای دو حیض را باین معنی که آن بالا داخل اقل نیست متن
وان اختلط علیها ایامها و زادت و نقصت حتی لا تقف منها علی حد و لا من الدم
علی لون عملت باقبال الدم و ادباره و لیس لها سنة غیر هذا لقول رسول الله صلی الله
علیه و آله اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة و اذا ادبرت فاغتسلی و لقوله ان دم الحیض
اسود یعرف کقول ابی علیه السلام اذا رایت الدم البحرانی شرح ضمیر مستتر در زادت و
نقصت راجع بایامهاست لا تقف بصیغه غایبه مرفوع است و ضمیر مستتر راجع بایامهاست من در منها
و در من الدم ابتدائیه است یعنی من جانبها و من جانب الدم و ضمیر جانبها راجع بزنست لون بمعنی لونی
واحد است یعنی و اگر مشتبه شود بر زن ایام عادت او و زیاد شود ایام عادت او نسبت بماه
سابق به پیش افتادن و دیر بریده شدن یا یک کدام و کم شود ایام عادت او نسبت بماه سابق
به پس افتادن و زود بریده شدن یا یک کدام تا آنکه آن ایام نمی ایستد نسبت بآن زن بر طرفی
که دو ماه در آن طرف موافق یکدیگر باشد خواه طرف اول و خواه طرف آخر و نمی ایستد نسبت
بخون بر یک رنگ عمل میکند آن زن برعایت رو آوردن خون بمعنی رنگین شدن خون
و رو گردانیدن خون بمعنی زرد شدن خون و نیست آن زن را طریقتی غیر این رعایت
اقبال و ادبار خون بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه و آله در فاطمه دوم که چون رو آورد حیض
پس واگذار نماز را و چون رو گردان شود حیض پس غسل کن و بدلیل قول رسول الله علیه السلام که بدرستی
که خون حیض سیاه است شناخته میشود برنگش مانند قول پدرم علیه السلام که چون دیدی خون
بحرانی را تا آخر متن فان لم یکن الامر کذلک ولکن الدم اطبق علیها فلم تزل الاستحاضة
دارة و کان الدم علی لون واحد و حالة واحدة فسنتها السبع و الثلث و العشرون لان

نفستها کفت حمنه حین قالت انی اثجه ثجا شرح این بار یافت هست که زنی که صاحب عادت باشد و
فراموش کرده باشد عادت خود را وقتی بسنة ثانیه عمل میکند که مختلف شود براو رنک خون پس اگر
مختلف نشود عمل بسنة ثالثه میکند و ظاهر این هست که زن سیوم نیز اگر مختلف شود براو رنک خون
عمل بسنة ثانیه میکند و تخصیص ذکر سنة ثانیه با فاطمه دوم و ذکر سنة ثالثه با زن سیوم باعتبار
غالب احوال آن دو قسم زنان است اطبق بطا بی‌نقطه و با یکنقطه و قاف بصیغه ماضی مجهول
باب افعالست و فاعل محذوف الله تعالی است الاطباق پوشانیدن بمعنی بسته کردن فا در
فلم برای سیالنست و کان الدم علی لون واحد ازتتمه سیالنست و عطف بر فلم یزل هست و میتواند بود که
اطبق بصیغه معلوم باشد الاطباق پوشانیدن بمعنی احاطه جمیع اوقات چنانچه در حمای مطبقه
و در جنون مطبق میباشد و بنابراین و کان الدم علی لون واحد از تتمه بیان نیست و عطف
الدم اطبق علیها نیست یا جمله حالیه هست بتقدیر قد دارة بدال بی‌نقطه و الف و تشدید را بی‌نقطه
خبر لم تزل است الدر بفتح دال و تشدید را مصدر باب نصر و ضرب کثرت روان شدن خون
و شیر و مانند آنها از بدن حیوان ذکر السبع و الثلث و العشرون بعنوان تمثیلست پس
منافات ندارد با تجویز شش و چهار چنانچه در قصه حمنه بیان شد یعنی پس اگر نباشد کار چنانچه
مذکور شد ولیکن خون بسته کرده شد بر آن زن با بر دوش که همیشه استحاضه روان شده
و شده خون بر یک رنگ و یکحال باین معنی که مختلف در کمی و زیادتی نیز نشده پس طریقت آن زن
در هر ماه حائض شمردن خود در هفت شبانه روز و پاک شمردن خود در بیست و سه شبانه روز
مثلا چه بدرستی که حکایت آن زن مانند حکایت حمنه هست وقتی که حمنه گفت بدرستی که من روان میکنم
خون را روان کردنی عظیم که تمیزی در آن نیست دوم فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال المستحاضة
تنظر ایامها فلا تصلی فیها و لا یقربها بعلها فاذا جازت ایامها و رأت الدم یثقب الکرسف
اغتسلت للظهر و العصر تؤخر هذه و تعجل هذه و للمغرب و العشاء غسلا تؤخر هذه و تعجل هذه
تغتسل للصبح و تحتشی و تستثفر و لا تحتبی و تضم فخذیها فی المسجد و سائر جسدها خارج
و لا یاتیها بعلها ایام قرءها و ان کان الدم لا یثقب الکرسف توضأت و دخلت المسجد
و صلت کل صلوة بوضوء و هذه یاتیها بعلها الا فی ایام حیضها شرح لا یقربها از باب علم است
و آن مرفوع و مجزوم میتواند بود و مراد بقرب اینجا جماعست خواه در فرج و خواه در دبر و این نهی
محمول بر تنزیهست باعتبار دبر نزد جمعی بقرینه ذکر آن علیحده در آیت سوره بقره فاعتزلوا

ششم ۹۶

الف ا

۱۶

النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن و نزد جمعی دیگر محمول بر تحریم هست ایامها مرفوع و منصوب
میتواند بود و یثقب بثا سه نقطه و قاف و با یکنقطه از باب نصر نصرست بیان استفسار می آید در
حدیث آینده و لا تحتبی بحا بی‌نقطه و نون و همزه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب تفعیلست التحنئة
خضاب برنگ حنا کردن و اینجا کنایت از دخول مسجدست و اشارتست باینکه داخل مسجد شدن او
باعث آلوده کردن مسجد بخون میشود و بعضی میگویند از باب تفعلست بمعنی اینکه خضاب بر خود
نمی بندد و بنابراین کتابت آن بیا خلاف رسم الخط هست مگر اینکه همزه آن منقلب بالف شده
باشد فرق میان لا یاتیها بعلها ایام قرءها و میان یاتیها بعلها الا فی ایام حیضها اینست
که اول اشارتست بکراهت جماع در غیر ایام قرء و دوم اشارتست بعدم کراهت آن و تفصیل بی
عدم کراهت در این صورت می آید در حدیث چهارم این باب توضات و دخلت المسجد
تا آخر محمول بر عموم نیست بلکه برای اشارت باینست که بعض صور این شق این حال دارد بخلاف
شق اول که اصلا وضو در آن نیست بیان این آنکه زنی که خون او کرسف را سوراخ نکند بر دو قسمست
اولی صاحب استحاضه قلیله دیگری صاحب استحاضه متوسطه و این حکم در قسم اولست یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلم گفت مستحاضه میپاید ایام عادت حیض خود را پس نماز نمیکند در آنها و
جماع نمیکند با او شوهر او پس چون گذشت ایام عادت خون او و دید خون استحاضه را که سوراخ
میکند پنبه را باین معنی که آلوده صریح میکند پارچه را که بر بالای پنبه بر خود بسته غسل میکند برای نماز ظهر و عصر بر حالی
که تاخیر میکند ظهر را و تعجیل میکند عصر را و غسل میکند برای مغرب و عشا غسلی بر حالی که تاخیر میکند مغرب را و
تعجیل میکند عشا را و غسل میکند برای صبح و بر میدارد در خود پنبه را و پارچه را بر خود می بندد
و برنگ حنا نمیکند مسجد را باین معنی که فرج خود را داخل مسجد نمیکند تا مبادا که خون آلوده کند مسجد را
و بهم می آورد دو ران خود را با دو ساق خود در مسجد بر حالی که باقی بدن او در بیرون مسجد باشد
مراد بیرون بودن باقی در وقت غیر سجده است چه در وقت سجده از ناف تا سر نیز در مسجد هست
و فرج و حوالی آن بیرونست چنانچه می آید در حدیث دوم باب سیزدهم که اقوم خارجا عنه و اسجد فیه
و جماع نمیکند با او شوهر او در ایام حیض او و اگر خون سوراخ نکرده باشد پنبه را وضو میسازد و داخل
مسجد میشود و میگزارد هر نماز را با وضوئی فی الجمله و این زن را جماع میکند شوهر او مگر در ایام حیض او
سیوم فصل عن محمد الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلم قال سألته عن المرأة المستحاضة فقال
قال ابو جعفر علیه السلم سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن المرأة المستحاضة فامرها ان تمکث

ایام حیضها لا تصلی فیها ثم تغتسل وتستدخل قطنة وتستذفر بثوب ثم تصلی حتی یخرج الدم
من وراء الثوب وقال تغتسل المرأة الدمیة بین کل صلوتین والاستذفار ان تطیب وتستجمر بالدخنة
وغیر ذلک والاستثفار ان تجعل مثل ثفر الدابة شرح حیضها بفتح حاء وسکون یاء است پس این لفظ
شامل سه قسم حایض است بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول این باب ومیتواند بود که بکسر حاء وفتح
یاء باشد پس در لفظ صاحب ع دت مذکور است بعنوان مثال وحاصل هر دو یکی است لا تصلی مرفوعست
تقدیرا وجمله حالیه است یا منصوبست بدل اشتمال است ثم تغتسل منصوبست وهمچنین است چهار فعل دیگر که معطوفست
بر آنست استذفار بذال با نقطه وفاء وراء بی نقطه ماخوذست از ذفر بفتح ذال وفتح فاء که مصدر باب علم است
بمعنی بغایت خوشبو کردن چنانچه مشک اعلا را مشک اذفر مینامند وبیان استثفار شد در اوایل شرح حدیث
اول این باب حتی یخرج متعلق بمجموع پنج فعل مذکور بعد از ثم اول است باعتبار فعل سیوم زیرا که
استذفار برای مغاربت با شوهرست تا جماع واقع شود وجماع در وقت استحاضه کثیره مکروهست
چنانچه اشارت بآن شد در حدیث سابق ضمیر وقال راجع بامام جعفر صادقست ومیتواند بود که راجع
بامام محمد باقر باشد علیهما السلم ومیتواند بود که راجع برسول علیه السلم باشد اغتسال ذمیه بمعنی شستن جمیع
بدنست برای دفع آلودگی ظاهر تا جماع شوهر مسلمان با او جایز باشد یا مکروه نیز نباشد مثل ذمیه که متعه مسلمانی
شود یا شوهر او مسلمان شود وخودش مسلمان نشده باشد ظاهر کل صلوتین اینست که اکتفا به اغتسال یعنی ۲
خوب نباشد والاستذفار تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق یا امام محمد باقر باشد ومیتواند بود که کلام هرچند که بستنی بنده کثیره نباشد ۲
راوی باشد الدخنه بفتح دال بی نقطه وسکون خاء با نقطه ونون قسمی از خوشبوها که چون در مجمره میگذارند
دود آن خانه را خوشبو میکند وآنرا ذریره بفتح ذال با نقطه وکسر راء بی نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین
وراء بی نقطه نیز مینامند وغیر مجرور معطوفست بر الدخنه است مشار الیه ذلک الدخنه است باعتبار اینکه مذکورست
یعنی روایتست از امام محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از زنی که مستحاضه
میشود پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلم که پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه وآله از زنی که مستحاضه
میشود پس امر کرد آنزن را که ترک کند در ایام حیض خود بر حالی که نماز نکند در آنها بعد از آن غسل کند
وبردارد پنبه را واستذفار کند واستثفار کند بپارچه بعد از آن نماز کند تا آنکه بیرون آید خون از پس آن پارچه
بمعنی که آن پارچه را آلوده صریح کند چنانچه اگر نازک باشد از پس آن بیرون آید وامام گفت که سزاوار
خود را میشوید زنی که از اهل ذمه باشد وشوهر او مسلمان باشد میان هر دو وقت فضیلت نماز بمعنی که چون
آن زن نماز میکند جمع میان دو نماز در او منظور نیست واستذفار اینست که خود را خوشبو کند وخود را بر مجمره

دارد بذیره وغیر آن واستثفار اینست که سازد برای خود مانند پاردم چارواچهارم حدیث عن سماعة
قال قال المستحاضة اذا ثقب الدم الکرسف اغتسلت لکل صلوتین وللفجر غسلا وان لم یجز الدم الکرسف
فعلیها الغسل کل یوم مرة والوضوء لکل صلوة وان اراد زوجها ان یأتیها فحین تغتسل هذا ان کان
دمها عبیطا وان کانت صفرة فعلیها الوضوء شرح غسلا مفعول مطلق اغتسلت است وبمعنی غسلا
واحداست العبیط بفتح عین بی نقطه وکسر باء یک نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وطاء بی نقطه خالص
تازه وانیجا کنایه است از صفرت زیرا که غالب اینست که خون استحاضه اگر کمست زرداب است
والا سرخ رنگین است وبراین قیاس است صفرة یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام موسی کاظم
علیه السلم است گفت که امام گفت مستحاضه چون سوراخ کند پنبه را بمعنی که پارچه را آلوده صریح کند خون به
یک غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند آنها را ویک غسل میکند برای نماز صبح واگر نگذشته باشد
خون از پنبه بمعنی که پارچه را آلوده صریح نکرده باشد پس واجبست بر او غسل در هر شبانه روز یکبار
از وقت حدوث آن خون وواجبست بر او وضو برای هر نمازی مراد نمازیست که بعد از غسل و
پیش از آن خون آمده باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوازدهم باب بیست ونهم کتاب الطهاره
که الوضوء بعد الغسل بدعة زیرا که مراد غسلیست که ناقض وضو هم رسیده باشد بعد از آن غسل و
اگر خواهد شوهر او که با او جماع کند پس وقتی است که غسل کرده باشد مراد اینست که اگر غسلی بر او واجب
باشد ذکر ده باشد حکم حایض در منع از جماع اینکه مذکور شد که غسل واجب است وجماع بی غسل جایز دارده
نیست بشرط اینست که باشد خون او سرخ رنگین بمعنی که کم نباشد واگر محض زردی باشد بمعنی
که کم باشد پس واجبست بر او وضو بمعنی که غسل بر او واجب نیست وجماع مطلقا جایزست
پنجم حدیث عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلم قال المستحاضة تغتسل عند صلوة
الظهر وتصلی الظهر والعصر ثم تغتسل عند المغرب فتصلی المغرب والعشاء ثم تغتسل عند الصبح فتصلی الفجر
ولا بأس ان یأتیها بعلها اذا شاء الا ایام حیضها فیعتزلها زوجها قال وقال لم تفعله امرأة قط
احتسابا الا عوفیت من ذلک شرح مراد مستحاضه اینجا مستحاضه بکستی ضه کثیره است بقرینه حدیث
سابق لا بأس برای نفی حرمت است بقرینه آنچه مذکور شد در شرح حدیث دوم این باب فیعتزلها
مرفوعست یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت مستحاضه
که خون او بسیار باشد غسل میکند نزد ظهر ومیگزارد نماز ظهر وعصر را بعد از آن غسل میکند نزد شام
پس میگزارد نماز شام وخفتن را بعد از آن غسل میکند نزد صبح پس میگزارد نماز صبح را وحرام نیست اینکه

جماع کند با او شوهر او چون خواهد مگر در ایام حیض او پس از ان ایام دوری میکند از جماع با او شوهر او عبد الله
گفت که امام گفت که نکرد الخ یعنی آنچه را که مذکور شد از واجبات مستحاضه زنی برای رضای الله تعالی مگر آنکه
داده شد از ان آفت استحاضه اشارتست بآنچه مذکور شد در حدیث اول در سته اولی که استحاضه
آفتی است و هر آفتی باغوای شیطان و دلالت او بر نامشروعی که واقع شده بهم رسیده و با آنکه این عبادت
کفاره آن نامشروعست و باعث دفع آن آفتست ششم فصل عن ابی الحسن علیه السلم قال قلت له جعلت
فداک اذا مکثت المراة عشرة ایام تری الدم ثم طهرت فمکثت ثلثة ایام طاهرة ثم رات الدم بعد ذلک
امسک عن الصلوة قال لا هذه مستحاضة تغتسل وتستدخل قطنة بعد قطنة وتجمع بین صلوتین
وتصلی بغسل وتجمع بین ... شرح ثم رات برای تعجب است قطنة بعد قطنة مستند حکم فقها بوجوب
تغییر قطنة است در هر نمازی یعنی روایتست از امام رضا علیه السلم راوی گفت که گفتم او را که
شوم چون درنگ کند زن ده شبانه روز می دیده باشد در آنها خون را بعد از ان پاک شود پس درنگ
کند سه شبانه روز پاک از خون و با وجود می بیند خون را بعد از ان آیا خودداری میکند از نماز امام گفت
نه بیان این آنکه این زن مستحاضه است غسل میکند و در هر نمازی تغییر پنبه میکند و جمع میکند میان دو نماز
بیک غسل بنا بر آنکه استحاضه کثیره داشته باشد و جماع میکند با او شوهر او اگر خواهد با آن غسلی که حرام
هفتم فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن المراة تحیض ثم یمضی الوقت طهرها وهی تری
الدم قال فقال تستظهر بیوم ان کان حیضها دون العشرة ایام فان استمر الدم فهی مستحاضة
وان انقطع الدم اغتسلت وصلت شرح مضمون تستظهر بیوم ان کان حیضها دون العشرة ایام
می آید در حدیث سیوم باب نهم نیز و این دو حدیث منافی مینماید بحسب ظاهر با آنچه گذشت در حدیث
دوم باب سیوم که فلتربص ثلثة ایام و آنچه می آید در حدیث چهارم باب سیزدهم که وتستظهر بیومین و حدیث
اول و دوم باب سیزدهم که در آنها ترک استظهار است و جمع میان این احادیث بانزده وش ممکن است
که امر باستظهار که مفهوم میشود از بعض احادیث برای اباحت باشد و استظهار مطلقا مکروه باشد
و تا سه روز جایز باشد پس در دو روز بهترست از سه روز و در یک روز بهتر از هر دو است پس فریضه
در آن روزها مستحب است و ترک آن جایز نیست و تحقیق نظیر این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم دوم
ممکنست در رفع منافات میان این دو حدیث و احادیث امر باستظهار ثلثة ایام یا استظهار
بیومین بانزده وش که دون اینجا بمعنی تحت نباشد بلکه بمعنی امام بفتح همزه باشد پس دون العشرة بحکم
نهست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت سوال کردم او را از زنی که حیض
می بیند بعد از ان میکند وقت پاکی از حیض که عادت با آن داشت و آن زن می بیند خون را دیگر گفت
که پس امام گفت جایز نیست او را ترک نماز در یک روز از حیض او که کمتر از ده روز باشد پس اگر مستمر شد خون
بعد از یک روز نیز پس او مستحاضه است یعنی که عمل استحاضه میکند که مذکور شد در احادیث سابقه
و اگر بریده شود خون غسل میکند و نماز میکند هشتم فصل قال قلت له فالمراة یکون حیضها سبعة
ایام او ثمانیة ایام حیضها دائم مستقیم ثم تحیض ثلثة ایام ثم ینقطع عنها الدم وتری البیاض لا صفرة
ولا دما قال تغتسل وتصلی قلت تغتسل وتصلی وتصوم ثم یعود الدم قال اذا رات الدم امسکت
عن الصلوة والصیام شرح راوی گفت که گفتم امام را که پس زن میباشد حیض او هفت شبانه روز
یا هشت شبانه روز با یمن ردش که حیض او مستمرست بر یکحالست بعد از ان در ماهی حیض می بیند سه شبانه
روز بعد از ان بریده میشود از او خون و می سفیدی بیند یعنی استبرا نه زردی بر او نه خون رنگین را
امام گفت غسل میکند و نماز میکند گفتم غسل میکند و نماز میکند و روزه میدارد بعد از ان عود میکند
خون در ایام عادت او امام گفت چون بیند خون را نگاه میدارد خود را از نماز و روزه نهم فصل
قلت فانها تری الدم یوما وتطهر یوما قال فقال اذا رات الدم امسکت واذا رات الطهر
صلت فاذا مضت ایام حیضها واستمر بها الطهر صلت فاذا رات الدم فهی مستحاضة قد انتظمت
لک امرها کله شرح گفتم پس بدرستی که آن زن در ایام عادت خود می بیند خون را در روزی و پاک میشود
در روزی راوی گفت که پس امام گفت چون می بیند خون را در ایام عادت خود نگاه میدارد خود را
از نماز هر چند که یک شب باشد زیرا که نمیداند که مستمر خواهد شد تا اقل حیض یا نه و ممکنست که
مستمر شود و چون می بیند پاکی را نماز میکند زیرا که نمیداند که خون عود خواهد کرد یا نه پس چون
میگذرد ایام عادت حیض او و مستمر میشود با او پاکی نماز میکند پس اگر بیند خون را که مستمر شد بعد از ایام عادت
پس آن زن عمل مستحاضه میکند بتحقیق در رشته تقرر شدیم برای تو کار مستحاضه را چنانچه دیگر آنکه خون
او در ایام عادت او متفرق آید بهمگی آن بآنمعنی که هیچ شقی از شقوق آن نماند که حکم آن بیان نشده
باشد باب دهم فصل باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة شرح من برای تمیزست مثل آیت
سوره بقره والله یعلم المفسد من المصلح یعنی این باب شناختن خون حیض است بروشی که ممتاز شود
از خون استحاضه در این باب سه حدیث است اول فصل عن حفص ابن البختری قال دخلت علی ابی عبد الله
علیه السلم امراة فسالته عن المراة یستمر بها الدم فلا تدری حیض هو او غیره قال فقال لها
ان دم الحیض حار عبیط اسود له دفع وحرارة ودم الاستحاضة اصفر بارد فاذا کان

للدم حرارة و دفع و سواد فلتدع الصلوة قال فخرجت وهی تقول والله ان لو کان امراة ما زادت علی هذا شرح
حفص بفتح حاء بی‌نقطه و سکون فاء و صاد بی‌نقطه است بختری بفتح باء یکنقطه و سکون خاء با نقطه و فتح تاء
دو نقطه در بالا و راء بی‌نقطه و تشدید یاء است ان در ان لو کان بفتح همزه و تخفیف نونست ن در ازائده است
یعنی روایتست از حفص بن البختری گفت داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلم زنی پس سوال کرد او را
از زنی که مستمر میشود با او خون پس نمیداند که حیض است آن یا غیر حیض است حفص گفت پس امام گفت
او را بدرستی که خون حیض گرمست خالص است باینمعنی که آب در میان نیست تازه است و سیاه است آنرا
تندی و گرمی هست پس باید که واگذارد نماز را اگر باین صفات باشد حفص گفت پس آن زن بیرون رفت او
میگفت بخدا قسم که اگر او زن میبود زیاده نمیکرد برین نشان که گفت مراد نشن نخستین جواب است دوم
حدیث قال ابو عبد الله علیه السلم ان دم الاستحاضة و الحیض لیسا یخرجان من مکان واحد ان
دم الاستحاضة بارد و ان دم الحیض حار شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلم پس طلب رخصت کردم
برای آن زن پس رخصت داد برای او بدرستی که خون استحاضه و خون حیض نمی‌شود چنین که بیرون
آید از یکجا مراد آنست که خون حیض از رحم است و خون استحاضه از غیر آنست مثل رگی مسمی بعاذل
بعین بی‌نقطه و الف و کسر ذال با نقطه بیان این آنکه بدرستی که استحاضه سرد است و بدرستی که خون
حیض گرمست بگرمی رحم سیوم حدیث عن اسحق بن جریر قال سألتنی امرأة منا ان ادخلها علی ابی
عبد الله علیه السلم فاستأذنت لها فاذن لها فدخلت و معها مولاة لها فقالت له یا ابا عبد الله
قوله تعالی زیتونة لا شرقیة و لا غربیة ما عنی بهذا فقال لها ایتها المرأة ان الله لم یضرب الامثال
للشجرة انما ضرب الامثال لبنی آدم سلی عما تریدین شرح روایتست از اسحق بن جریر بفتح جیم
و کسر راء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه گفت طلب کرد از من زنی از ما که داخل کنم
او را بر امام جعفر صادق علیه السلم پس طلب رخصت کردم برای آن زن پس رخصت داد برای او پس داخل
شد با او کنیزی آزاد او بود پس آن زن گفت ای ابو عبد الله قول الله تعالی در تعریف شجره مبارکه در
سوره نور که یکدرخت زیتونست نه مشرقیه و نه مغربیه است چه خواسته باین پس امام علیه السلم گفت
ای زن بدرستی که الله تعالی نزده این مثلهائی را که برای توضیح نور خود زده در این آیات برای درخت
حقیقی که مردم میفهمند بجز این نیست که زده این مثلها را برای اولاد آدم سوال کن از آنچه میخواهی که سوال
کنی از ضروریات مسائل خود است بیان شد در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب سیزدهم که این مثلها برای
ابراهیم و ذریت اوست که اهل البیت معصومین اند و چون زنان ناقص عقل میباشند و دو دسرا

فاحش

فاحش میکنند بتفصیل برای او بیان نکرده حدیث فقالت اخبرنی عن اللواتی باللواتی ما حدهن فیه
قال حدهن انهن اذا کان یوم القیامة اتی بهن و البسن مقطعات من قطران نار و قمعن بمقامع من
نار و سربلن من النار و ادخل فی اجوافهن الی رؤسهن اعمدة من نار و قذف بهن فی النار شرح
اللواتی در دو جا بفتح لام و واو و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و تخفیف یاء دو احتمال دارد اول
اینکه در اصل اللوات بتشدید تاء دو نقطه در بالا باشد چنانچه در املات املیت میگویند و بنا برین جمع
لاتیه است که در اصل لاتة بتشدید تاء است اللت بفتح لام و تشدید تاء سحق بمعنی سائیدن و بنا برین
باللواتی متعلق به اللواتی است و مراد اینست که هر کدام ایشان هم فاعل میشوند و هم مفعول و لهذا
این عمل را مساحقه مینامند دوم اینکه جمع التی باشد که اسم موصول برای مونث است و بنا برین بعض
صله اول و مجموع صله دوم محذوفست بتقدیر اللواتی یفعلن ما یفعلن باللواتی یفعلن ما یفعلن و حذف صله
صله جایزست در موضعی که قرینه باشد مثل قول شاعر و ان اوع اللواتی من اناس لعلها غرهن لن
اوع الذ نیا و این مستحسن است در موضعی که مضمون صله قبیح و شنیع باشد مثل اینجا پس مراد زنانیست
که میکنند آنچه میکنند با زنانی دیگر که ایشان نیز میکنند آنچه میکنند با زنان اول و حاصل هر دو احتمال یکیست
یوم منصوب و مرفوع میتواند بود اتی بصیغه مجهول باب ضرب است و باء برای تعدیه است و ظرف نایب
فاعلست البسن بباء یکنقطه بصیغه ماضی جمع مونث مجهول باب افعالست مقطعات بصیغه اسم
مفعول باب تفعیل جمع مقطعه است و مراد لباس کوچک است که در سرها باشد مثل لاچک و سربند
و این بجای تقطیع سر فواحش دنیاست و برای اهل جهنم بجای تاج است برای اهل جنت چنانچه بیان شد
در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم باب دوم قمعن بقاف و عین بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول جمع
مونث باب منع است القمع بفتح قاف و سکون میم میل آهن بر گردن کسی گذاشتن و قهر کردن و خوار
کردن و همه اینجا مناسبست المقامع بفتح میم اول و کسر میم دوم جمع مقمعه بکسر میم و سکون قاف و فتح
میم دوم میلهای آهن و مراد اینجا غلهاست و این بجای زر زینه کردن فواحش دنیاست سربلن بسین بی‌نقطه
و راء بی‌نقطه و باء یکنقطه بصیغه ماضی مجهول باب فعلله است السربال بکسر سین و سکون راء پیراهن و
مانند آن که لباس وسط بدنست و ابتدای آن از دوش است اعمدة بفتح همزه و سکون عین جمع
عمودست و این بجای لباس پایین بدن و مانند آنست و اشارتست باینکه کلام در زنانی است که
مساحقه ایشان بالتی است که معروفست قذف بقاف و ذال با نقطه و فاء بصیغه ماضی مجهول باب
ضرب است بهن نایب فاعلست یعنی پس آن زن گفت خبر ده مرا از زنان طبق زن با یکدیگر که

حیث حد ایشان دران عمل گفت حد زنا باینمعنی که اگر شوهر دارند سنگسار کردنست و الا صد تازیانه زدن
بدرستی که ایشان منست که چون شود چهان در روز قیامت از زنان آورده میشوند بعرصات و پوشانیده
میشوند لباسهای سرهای ایشان از آتشی عظیم و غل کرده میشوند بعلها از آتشی عظیم و جامه پوشانیده میشوند
از آتش و داخل کرده میشود در فرجهای ایشان تا سرهای ایشان عمودها از آتشی عظیم و انداخته میشوند
در آتش فصل ایتها المراة ان اول من عمل هذا العمل قوم لوط و استغنی الرجال بالرجال فبقین النسا
بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن لیستغنی بعضهن ببعض شرح قوم لوط عبارت از زنان قوم لوط است
ذکر و او در و استغنی برای منست که مقصود افاده کمی گناه قوم لوطست در این عمل نسبت بغیر ایشان
زیرا که قوم لوط نزدیک باضطرار حالی داشته اند ضمیر بقین راجع بقوم لوط است النسا مرفوع و بدل
ضمیرست بغیر حال از ضمیرست و اگر بقین از افعال ناقصه باشد النسا منصوب و خبر بقین میتواند بود
و مرفوع و بدل ضمیر میتواند بود و بنابر احتمال دوم بغیر خبر بقین است یعنی ای زن بدرستی که اول
آنکه این عمل کرد از زنان قوم لوط بودند و مستغنی شدند مردان ملو اله با مردان پس ماندند زنان بی مردان
پس کردند چنانچه کردند مردان ایشان باینمعنی که چنانچه مردان غیر محل شرعی شهوت را محل شهوت خود
کردند زنان نیز کردند تا مستغنی شوند بعض ایشان ببعضی فصل قالت له اصلحک الله ما تقول فی
المراة تحیض فیجوز ایام حیضها قال ان کان ایام حیضها دون عشرة ایام استظهرت بیوم واحد ثم
هی مستحاضه شرح فیجوز بصیغه غایبه است و ضمیر مستتر راجع بدم است که از تحیض فهمیده میشود و
میتواند بود که بصیغه غایبه باشد و ضمیر مستتر راجع بالمراة باشد و بر این دو تقدیر ایام منصوب است
و میتواند بود که بصیغه غایبه باشد و ایام مرفوع و فاعل آن باشد تحقیق استظهرت بیوم واحد شد
در شرح حدیث هشتم باب نهم یعنی آن زن گفت نگاه دارد ترا الله تعالی چه میگویی در زنی که حیض می بیند
پس در میگذرد خون او از ایام حیض او امام گفت اگر باشد ایام حیض او کمتر از ده روز ترک نماز
میکند یکروز بعد از آن عمل استحاضه میکند که مذکور شد در باب سابق فصل قالت فان الدم یستمر
بها الشهر و الشهرین و الثلاثة کیف تصنع بالصلوة قال تجلس ایام حیضها ثم تغتسل لکل صلوتین
شرح آن زن گفت پس بدرستی که خون مستمر میشود با او یکماه و دو ماه و سه ماه چون میکند با نماز
امام گفت ترک نماز میکند در ایام عادت حیض خود بعد از آن غسل میکند برای هر دو نماز اگر جمع کند
فصل قالت له ان ایام حیضها تختلف علیها و کان یتقدم الحیض الیوم و الیومین و الثلثة و یتأخر
مثل ذلک فما علمها به قال دم الحیض لیس به خفاء هو دم حار تجد له حرقة و دم الاستحاضه دم

فاسد

فاسد بارد شرح ما در فما استفهامیه است علمها بکسر عین و سکون لام اسمست و بتقدیر باعث
علامتست یعنی آن زن گفت او را که بدرستی که ایام حیض آن زن مختلف میشود بر آن زن و پیش می
افتاد حیض او یکروز و دو روز و سه روز و پس می افتاد مثل آنچه مذکور شد باینمعنی که اگر چه حیض سابق
بوده اما دو ماه متصل بهم موافق یکدیگر نبوده و صاحب عادت نشده و پس چیست باعث علم آن زن بحیض
باینمعنی که بچه علامت میتواند شناخت حیض خود را امام گفت خون حیض خفائی ندارد آن
خونیست گرم آن زن چون نورسیده منست می یابد برای خون حیض سوزشی و خون استحاضه خونیست
زرد رنگ سرد فصل قال فالتفتت الی مولاتها فقالت اترا ه کان امراة مرة شرح اتراه
بفتح همزه و سکون تا و را و نقطه در بالا و رای بی نقطه و الف بعد [illegible] با فعالست الارا
کردن کارهای بسیار که میان هر دو از آنها فاصله باشد ضمیر مستتر [illegible] امام جعفر صادق علیه السلام
و ضمیر بارز منصوب راجع بعمل حایض است که مفهوم از سابق میشود جمله کان امراة مرة
استیناف بیانی اتراه است یعنی اسحق گفت پس آن زن رو آورد بسوی کنیز خود و پس گفت
مکرر در هر ماه یکبار بجا آورده عمل حایض را بیان این آنکه بوده زن در باری مراد ازین
جوابست و در این کلام تشبیه است بعنوان مبالغه مخفی نماند که اتراه بهمزه استفهام
و فتح تا بصیغه خطاب نمیتواند بود زیرا که بجای آن اتریه بسکون یا و دو نقطه در پایین و
نون می باید باب یازدهم فصل باب معرفة دم الحیض و العذرة و القرحة شرح العذره بضم عین بی نقطه
و سکون ذال با نقطه و رای بی نقطه بکارت القرحة القرحه بفتح و ضم قاف و سکون رای بی نقطه
و حای بی نقطه دمل و مانند آن یعنی این باب شناخت خون حیض و بکارت و دمل درونست
در این باب سه حدیث اول فصل عن خلف بن حماد الکوفی قال تزوج بعض اصحابنا
جاریة معصرا لم تطمث فلما اقتضها سال الدم فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام قال
فاروها القوابل و من ظنوا انه یبصر ذلک من النساء فاختلفن فقال بعض هذا من دم الحیض و
قال بعض هو من دم العذرة شرح المعصر بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه اسم
فاعل باب افعال و تفعیل دختر نورسیده و آن مخصوص مونث است و لهذا بی تا مستعمل
میشود مثل حایض تطمث بطای بی نقطه و ثای سه نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب نصر و علم است اقتضها
بقاف و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی مضاعف باب افتعالست و گاهی بجای قاف فا می باشد
و هر دو بیک معنی است اروها بفتح را از باب افعالست و ضمیر جمع راجع بخویشان دختر است

اگرچه مکرر نشده نه صریحا ومیتواند بود که راجع باصحابنا باشد یعنی روایتست از خلف بن حماد کوفی گفت
خواست بعض یاران ما از شیعه کوفه دختری را که حیض ندیده بود پس چون ازاله بکارت او کرد در آن نرسیده‌ام
خون پس آن باقیماند روان بریده نمیشد نزدیک ده شبانه روز خلف گفت پس نمودند آن دختر را
بماماچگان و هر که گمان داشتند که میشناسد آنرا از جمله زنان پس اختلاف کردند با یکدیگر پس گفتند
بعضی که این از خون حیض است وگفتند بعضی که آن از خون بکارتست **اصل** فسئلوا عن
ذلک فقهائهم کابی حنیفة وغیره من فقهائهم فقالوا هذا شیء قد اشکل والصلوة فریضة واجبة فلتتوضأ
ولتصل ولیمسک عنها زوجها حتی تری البیاض فان کان دم الحیض لم تضرها الصلوة وان کان
دم العذرة کانت قد ادت الفریضة ففعلت الجاریة ذلک **شرح** ضمیر سئلوا راجع بخویشان دختر
میتواند بود که راجع باصحابنا باشد وبنا بر اول میتواند بود که مرجع آن ضمیر وضمیر فقهائهم یکی باشد بنا بر اینکه
خویشان دختر از مخالفان باشند ومیتواند بود که غیر یکدیگر باشند وبنا بر دوم غیر یکدیگرست زیرا
که ضمیر فقهائهم راجع بمخالفانست الواجب ثابت لازم واین اشارت باستدلال باستصحاب حال
سابقست ولیمسک اشارت باستدلال بتعارض احتمال حرمت واباحت و ترجیح جانب
حرمتست هرچند که اباحت مظنون باشد لم تضرها از باب افعال وباب نصر میتواند بود وان اشارت باینست
که در صورت تعارض دو حرمت رعایت جانب آنچه عمده ترست می باید کرد یعنی پس سؤال کردند از آن
مشکل مجتهدان مخالفان را مانند ابو حنیفه وغیر او از مجتهدان مخالفان پس گفتند که این چیزیست که تحقیق مشکل
شده ونماز فریضه ایست مستمر پس باید که وضو سازد وباید که نماز کند وباید که شوهر او نگاه دارد از جماع با او شوهر
او تا آنکه ببیند که خون نمی آید پس اگر باشد خون حیض ضرر نرسانده او را نماز واگر باشد خون بکارت ادا
کرده خواهد بود فریضه را پس بجا آورد آن دختر آنرا که مجتهدان گفتند بدانکه این قسم استدلالات رکیکه
وفتوی بر طبق آنها در میان مجتهدان مخالفان بسیارست وایشان بآنها تفاخر میکنند از کمال جهالت
ایشان **اصل** وحججت فی تلک السنة فلما صرنا بمنی بعثت الی ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فقلت
جعلت فداک ان لنا مسئلة قد ضقنا بها ذرعا فان رأیت ان تأذن لی فآتیک واسئلک عنها
فبعث الی اذا هدأت الرجل وانقطع الطریق فاقبل ان شاء الله **شرح** منی بکسر میم ونون والف مقصوره
منصرفست وغیر منصرف نیز مستعمل میشود ضقنا بکسر ضاد بالنقطه وسکون قاف بصیغه ماضی معتل
العین باب ضرب است ضمیر بها راجع بمسئله است ذرعا تمیز ضمیر ضقنا است الذرع بفتح ذال با
نقطه وسکون را بی نقطه وعین بی نقطه مقدار ومراد اینجا طاقتست واصل معنی ذرع مرفق است

تا بنگرستان که بآن مقدار چیزها را معلوم میکنند در بعض بلاد ان رأیت جمله شرطیه است فآتیک
بهمزه والف وکسر تاء دو نقطه در بالا وسکون یاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع متکلم مهموز الفاء معتل
اللام باب ضرب مرفوع جزای شرطست ومیتواند بود که بفتح تاء دو نقطه در بالا منصوب باشد
بعطف بر تأذن وجزای شرط محذوف باشد بتقدیر فهو حسن پس فاسألک مرفوع ومنصوب
میتواند بود هدأت بدال بی نقطه وهمزه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الهدء بفتح هاء وسکون
دال ساکن شدن بخوابیدن ومانند آن الرجل بکسر را بی نقطه وجیم طایفه بزرگ از جمله ملخ واین جمع است ومفرد
ندارد ومانند این در کلام عرب بسیارست واینجا استعاره شده برای طایفه بزرگ از مسافران
که گمراهند مانند طایفه بزرگ ملخ که نمیدانند که از کجا بکجا میروند وگاهی بجانب دریا میروند وجمع غرق
میشوند الف لام الرجل برای عهد خارجیست ومراد این طایفه مخالفانست که بحج آمده اند اقبل بصیغه باب
افعالست یعنی وحج کردم دران سال پس چون رسیدیم بمنی بعد از عود از عرفات پیغام فرستادم بسوی
امام موسی کاظم علیه السلام بآنحضرتش که گفتم قربانت شوم بدرستی که ما اهل کوفه را مسئله ایست که بتحقیق تنگ
شده آن طاقت ما یعنی که آن مسئله مشهور شده میان مردم کوفه وایشان راه خلاص از اشکال آن نیافتند
پس اگر صلاح دانی که رخصت دهی مرا پس آیم نزد تو وسؤال کنم ترا از آن مسئله پس پیغام فرستاد بسوی
من که چون در خواب شوند این جماعت گمراه وبریده شود راه آمد ورفت ایشان پس بیا ان شاء الله
اصل قال خلف فرعیت اللیل حتی اذا رأیت الناس قد قل اختلافهم بمنی توجهت الی
مضربه فلما کنت قریبا اذا انا باسود قاعد علی الطریق فقال من الرجل فقلت رجل من الحاج فقال
ما اسمک قلت خلف بن حماد فقال ادخل بغیر اذن فقد امرنی ان اقعد ههنا فاذا اتیت اذنت
لک **شرح** گفت خلف که پس پاییدم شب را تا آنکه چون دانستم مردم را که بتحقیق کم شده آمد ورفت
ایشان در منی متوجه شدم بسوی جایی که خیمه او آنجا زده بود پس چون شدم نزدیک خیمه ناگاه
رسیدم بغلامی سیاه که نشسته بود بر سر راه پس گفت کیست این مرد پس گفتم مردی از حج گزاران
پس گفت چیست نام تو گفتم خلف بن حماد گفت داخل خیمه شو بی رخصتی علیحده بیان این آنکه
بتحقیق آقای من امر کرده مرا که نشینم در اینجا پس چون تو آیی رخصت دهم ترا **اصل** فدخلت
فسلمت فرد السلام وهو جالس علی فراشه وحده ما فی الفسطاط غیره فلما صرت بین
یدیه سألنی وسألته عن حاله فقلت له ان رجلا من موالیک تزوج جاریة معصرا لم تطمث
فلما افتضها سال الدم فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام وان القوابل اختلفن فی ذلک فقال شده‌ام

بعضهن دم الحیض و قال بعضهن دم العذرة فما ینبغی لها ان تصنع شرح پس داخل خیمه شدم و سلام
کردم پس جواب سلام گفت و او نشسته بود بر بالای جامه خواب خود تنها بود در خیمه عیر او پس
چون رسیدم نزد او سوال کردم از چیزها و سوال کردم او را از حال او پس گفتم او را که در شما کسی که مردی
از شیعه تو خواست دختری نو رسیده را که حیض ندیده بود پس چون ازاله بکارت او کرد روان شد
خون پس روان بوده ده روز نزدیک ده روز و بدرستی که ماماچگان کوفه اختلاف کردند در آن
خون پس گفت بعضی ایشان که خون حیض است و گفت بعضی ایشان که خون حیض است و گفت بعضی
ایشان که خون بکارت است پس چه چیز سزاوارست آن دختر را که بجا آورد اصل قال فلتتق الله فان کان
من دم الحیض فلتمسک عن الصلوة حتی تری الطهر و لیمسک عنها بعلها و ان کان من العذرة فلتتق الله
و لتتوضأ و لتصل و یاتیها بعلها ان احب ذلک شرح امام گفت پس باید که پرهیز کند از عذاب الله
باید که اگر معلوم او شود بسوال اهل الذکر علیهم السلام که آن از خون حیض است پس باید که نگاه دارد
خود را از نماز تا آنکه ببیند پاکی از حیض را و باید که نگاه دارد خود را از جماع او شوهر او و اگر معلوم شود که آن
از خون بکارت است پس باید که پرهیز کند از عذاب الله تعالی و باید که وضو سازد و باید که نماز گزارد
جماع بکند با او شوهر او اگر خواهد آنرا اصل فقلت له و کیف لهم ان یعلموا مما هو حتی یفعلوا ما ینبغی قال
فالتفت یمینا و شمالا فی الفسطاط مخافة ان یسمع کلامه احد قال ثم نهد الی فقال یا خلف سر الله
سر الله فلا تذیعوه و لا تعلموا هذا الخلق اصول دین الله بل ارضوا لهم ما رضی الله عنه لهم من ضلال شرح
ها در مما استفهامیه است و اثبات الف آن با حرف جر شاذ است نهد بنون و دال منقطه بصیغه ماضی
معلوم باب منع است النهد بفتح نون و سکون ها متوجه شدن از روی جد سر الله خبر مبتدای محذوف است
یعنی هذا سر الله و تکرار برای تاکید است مخفی نماند که این تاکید و مبالغه برای شهرت این اشکال در کوفه
و این جواب باعتبار آن سر الله شده زیرا که اگر در اینجا واگفته شود باعث ضرری عظیم میشود برای امام و
او از حسد مخالفان چنانچه در آخر سنذل لا تعلموا از باب افعالست الاعلام خبر دادن مشار الیه هذا الخلق
فقهای کوفه است اصول دین الله عبارت از ائمه معصومین علیهم السلام است و مقصود اینست که مبادا که
در کوفه از برای تفاخر تعلیم امام خود این ما اظهار کنید رضا بکفر دو قسم است اول رضا بآن و این منهی
عنه است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیة و الارادة
است که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض دوم رضا بتقضای آن و مراد اینجا قسم دوم است یعنی
پس گفتم او را که و چون حاصل میشود برای ایشان اینکه دانند که از کدام است آن خون تا بکنند آنچه را

که سزاوارست

که سزاوارست خلف گفت پس نگاه کرد بجانب راست و چپ در خیمه از ترس اینکه بشنود سخن او را کسی و خبر
بگوید رسد خلف گفت بعد از آن خوب متوجه شد بسوی من پس گفت این جواب که میگویم سر الله است
سر الله تعالی است نزد شما پس فاش مکنید آنرا و خبر مکنید این خلق گمراه را بجا آمدن بدی بلکه راضی شوید
برای ایشان بآنچه راضی شده الله تعالی برای ایشان از گمراهی اصل قال ثم عقد بیده الیسری تسعین
ثم قال تستدخل القطنة ثم تدعها ملیا ثم تخرجها اخراجا رفیقا فان کان الدم مطوقا فی القطنة
فهو من العذرة و ان کان مستنقعا فی القطنة فهو من الحیض شرح عقد بعین بی نقطه و قاف و دال
بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العقد و نمودن صورت عددی بدست صورت نود
گذاشتن سر انگشت شهادت دست راست بر بیخ شست است تا صورت حلقه کوچکی بهم رسد
و اگر اینصورت در دست چپ باشد برای نهصد است و کلام راوی مبنی بر اینست که این در دست چپ
نیز صورت نود باشد مخفی نماند که مقصود امام علیه السلام از این عقد تصویر سوراخ فرج زن است و
در این وقت انگشت شهادت دست راست را داخل آن حلقه کرده بود و تا بیان کند که پنبه که بر میدارد
میباید که طولانی باشد و سر آن پنبه از محل بکارت تجاوز کند تا فرق شود و ظاهر شود الملی بفتح میم
و کسر لام و تشدید یا ساعت طویل الرفیق بفتح را بی نقطه و کسر فا و سکون یا و قاف آهسته المطوق
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل طوق ساخته شده و آنچه طوق بر او نهاده شده است و مراد اینجا معنی دوم است
و مراد در حدیث معنی دوم است المستنقع بنون و کسر قاف و عین بی نقطه چیزی که خیسانده چیزی
دیگر را یعنی گفت بعد از آن و انمود بدست چپ خود صورت نود را بعد از آن گفت بر میدارد در خود
پنبه را بعد از آن و میگذارد آن پنبه را زمانی که داند که خون در آن زمان آمده است بعد از آن بیرون
می آورد آن پنبه را بیرون آوردنی که هموار باشد پس اگر باشد خون طوق زده در پنبه مثل حلقه پس
آن از بکارت است و اگر باشد خیسانده در پنبه پس آن از حیض است مخفی نماند که این مبنی بر
آنست که از زن در پس حیض بوده چنانچه صدر حدیث دلالت بر آن میکند باعتبار اختلاف قوابل پس
اگر چنین نباشد استحاضه و مانند آن خواهد بود اصل قال خلف فاستخفنی الفرح فبکیت فلما
سکن بکائی قال ما ابکاک قلت جعلت فداک من کان یحسن هذا غیرک قال فرفع یده الی السماء و
قال و الله انی ما اخبرک الا عن رسول الله صلی الله علیه و آله عن جبرئیل علیه السلام عن الله
عز و جل شرح استخفنی بخا بی نقطه و تشدید فا است الاستخفاف سبک کردن و مراد اینجا
گران غم از دل بر داشتن است بکشیده تضاد میان غم و فرح دور و فرح یحسن بحا بی نقطه و سین

میقطه و نون بصیغه مضارع معلوم باب افتعالست غیر برای استثناست و مرفوع و منصوب میتواند بود
رفع یده بسوی سما برای اشارت بمخلوق عظیم الله تعالی است تا معلوم شود که قسم باو عظیم است یا برای اشارت بان
وحی از اسمانست که بعد از ان مذکور شد یعنی گفت خلف که پس ازجا درآورد مرا خوشحالی پس گریه خوشحالی کردم
پس چون ساکن شد گریه من امام گفت چه چیز باعث گریه تو شد گفتم قربانت شوم که میتوانست که خوب
ادراک کند این جواب را اشارتست باینکه این جواب از کمال تندی فهم تو معلوم شده خلف گفت پس
امام بالا برد دست خود را بسوی آسمان و گفت نخدافتم که بدرستی که من خبر میدهم ترا باین جواب مکرر از
رسول الله صلی الله علیه و آله از جبرئیل علیه السلم از الله عز و جل بدانکه غلط درین مسئله از قبیل غلط
در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل غلط در محل حکم شرعی است مثل اینکه غلط نکند در اینکه آبی که کر باشد
بملاقات نجاست نجس نمیشود اما غلط کند در حساب مساحت آب فلان حوض و خیال کند که کر است
و کر نباشد یا بر عکس و کلام امام علیه السلم افاده این میکند که الله تعالی رحمت خود با رسول و اوصیای
او بعضی از محال احکام شرعیه را که علم آنها احتیاج بطول فکر دارد علیحده وحی کرده برسول علیه السلم و اوصیاء
رسانیده تا کار ایشان مشکل نشود و در جواب مسائل تاخیر نکنند والله اعلم دوم اصل سئل ابو
جعفر علیه السلم عن رجل اقتض امرأته او امته فرأت دما کثیرا لا ینقطع عنها یوما کیف تصنع
بالصلوة قال تمسک الکرسف فان خرجت القطنة مطوقة بالدم فانه من العذرة تغتسل و تمسک
معها قطنة و تصلی فان خرج الکرسف منغمسا بالدم فهو من الطمث تقعد عن الصلوة ایام الحیض
شرح اقتض بقاف یا بفا و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست فا در فان
خرجت القطنة برای تعقیب است و در فان خرج الکرسف برای تفریعست زیرا که مابعد آن مفهوم
شرطست که در ماقبل مذکورست بیان مطوق گذشت در شرح حدیث سابق یعنی پرسیده شد
امام محمد باقر علیه السلم از مردی که ازاله بکارت کرد زن خود را یا کنیز خود را پس آن زن یا کنیز دید خون بسیار
که بریده نمیشود از او یکروز یا یعنی که هر روز می بیند چون میکند با نماز امام گفت بر میدارد با خود پنبه تا
پنبه را پس اگر بیرون آید آن پنبه طوق بران نهاده شده از خون پس بدرستی
که آن خون از بکارت است غسل میکند و بر میدارد دیگر
جنابت میکند و بر میدارد دیگر
خون بیرون نیاید و لباس او را آلوده نکند و نماز میکند پس چون بیرون آید پنبه غمشته بخون پس
آن خون از حیض است ترک نماز میکند در ایام حیض بتفصیلی که مذکور شد در حدیث اول باب نهم
مخفی نماند که این مبنی بر غالب است پس اگر آن زن یا کنیز پس حیض رسیده باشد آن خون حیض یا
استحاضه و مانند آن تواند بود سیوم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلم فتاة منا بها قرحة فی جوفها
والدم سائل لا تدری من دم الحیض او من دم القرحة فقال مرها فلتستلق علی ظهرها ثم ترفع رجلیها

دستمال

و تستدخل اصبعها الوسطی فان خرج الدم من الجانب الایمن فهو من الحیض وان خرج من الجانب
الایسر فهو من القرحة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که جوانزنی از ما با او ست دملی در درون او و خون
روانست نمیداند که از جمله خون حیض است یا از جمله خون دمل است پس امام گفت امر کن او را پس باید
که خوابد بر پشت خود بعد از ان باید که بردارد دو پای خود را و باید که داخل خود انگشت میان خود را کند
پس اگر بیرون آید خون از جانب راست انگشت که جانب چپ بدنست پس آن خون از جمله حیض است
و اگر بیرون آید از جانب چپ انگشت پس آن از دمل است مخفی نماند که این تقریر بنا بر مشهورست که حیض از
جانب چپ بدن می آید و خون قرحه از جانب راست بدن می آید و میتواند بود که مراد از الایمن والایسر جانب
راست و جانب چپ زن باشد والله اعلم باب دوازدهم اصل باب الحبلی تری الدم شرح
این باب بیان زن آبستن است که می بیند خون را در این باب هفت حدیث است اول اصل
عن الحسین بن نعیم الصحاف قال قلت لابی عبدالله علیه السلم ان ام ولدی تری الدم و هی حامل
کیف تصنع بالصلوة قال فقال لی اذا رأت الحامل الدم بعد ما یمضی عشرون یوما من الوقت
الذی کانت تری فیه الدم من الشهر الذی کانت تقعد فیه فان ذلک لیس من الرحم ولا
من الطمث فلتتوضأ و تحتشی بکرسف و تصلی شرح ما در ما یمضی مصدریه است مفهوم
عشرون یوما اینست که اگر کمتر از ان باشد از حیض است من در من الوقت ابتدائیه است
و مراد من ابتداء الوقت است من در من الشهر تبعیضیه است و مراد بشهر سی یا بیست و نه شبانه
روزست که از ابتدای حیض باشد تا ابتدای حیض دیگر خواه موافق یکماه هلالی باشد و خواه
بعض آن از ماهی باشد و بعضی دیگر آن در ماهی دیگر باشد و فائده ذکر این اینست که در صورتی
که عادت حیض و طهر او کمتر از سی روز یا بیست و نه روز باشد این حکم ندارد و شاید که در بعضی
کمتر از بیست شبانه روز حکم بیست شبانه روز داشته باشد بشرط اینکه آن کم موافق تمام عادت مجموع
حیض و طهر او باشد والله اعلم و لیس من الرحم بمعنی لیس من النفاس است و بیان اینکه خونی که پیش
از ولادت باشد داخل نفاس نیست می آید در حدیث سیوم باب چهاردهم و تحتشی مجزوم است
بعطف بر تتوضأ و تصلی مرفوع و معطوف بر تتوضأ است و خبر بمعنی امر است و نکته در عدول از
جزم برفع اینجا اینست که طلب در خبر بمعنی امر بعنوان مبالغه است بخلاف طلب در امر صریح پس
مراد اینست که وضوء و احتشاء گاهی ساقط میشود در صورت عدم وجدان آب و پنبه بخلاف
صلوة یعنی روایتست از حسین بن نعیم بضم نون و فتح عین صحاف گفت که گفتم امام جعفر صادق

کند م
کر جانب راست بدنست

علیه السلم را که کنیز خاصه من می بیند خون را و او آبستن است چون میکند با نماز حسین گفت که پس امام گفت
مرا که چون دیده آبستن خون را بعد از گذشتن بیست شبانه روز از ابتدای وقتی که میدید دران خون حیض را
از جملهٔ ماهی که ترک نماز میکرد دران پس مر بدرستی که آن خون از نفاس نیست چون پیش از ولادت است
و از حیض نیز نیست پس باید که وضو سازد و بردارد پنبه را و نماز میگزارد متن و اذا رات الحامل الدم
قبل الوقت الذی کانت تری فیه الدم بقلیل او فی الوقت من ذلک الشهر فانه من الحیضة فلتمسک
عن الصلوة عدد ایامها التی کانت تقعد فی حیضها فان انقطع الدم عنها قبل ذلک فلتغتسل ولتصل شرح
این بمنزله استثنا است از لیس من الرحم ولا من الطمث مراد بقلیل یکروز و دو روز است فلتمسک
بمعنی فلتوطن خاطرها علی الامساک است بقرینه فا در فان انقطع که برای تعقیب است یعنی و چون
دیده آبستن خون را پیش از وقتی که عادت او این بود که میدید دران وقت خون را از جملهٔ آن ماهی
که ترک نماز میکرد دران پس بدرستی که آن خون از حیض است پس باید که قرار دهد خاطر خود را بر
اینکه نگاهدارد خود را از نماز در عدد ایام خود که ترک نماز میکرد در آنها در حیض خود اشارتست باینکه
غالب اینست که خون او مستمر میشود در ایام عادت و مقارن انتهای آنها بریده میشود پس ما
اگر بریده شود خون از او پیش از عدد ایام او پس باید که غسل حیض کند و باید که نماز کند متن وان
لم ینقطع الدم عنها الا بعد ما تمضی الایام التی کانت تری الدم فیها بیوم او بیومین فلتغتسل ثم تحتشی
وتستثفر وتصلی الظهر والعصر ثم لتنظر فان کان الدم فیما بینها وبین المغرب لا یسیل من فیما بینها
خلف الکرسف فلتتوضا ولتصل عند وقت کل صلوة ما لم تطرح الکرسف فان طرحت
الکرسف عنها فسال الدم وجب علیها الغسل وان طرحت الکرسف ولم یسل الدم فلتتوضا
ولتصل ولا غسل علیها شرح ظاهر اینست که الا در الا بعد بمعنی حتی باشد یا از تصرف کاتبان باشد
و بر هر تقدیر با در بیوم برای ملابست است و ظرف متعلق به تمضی است و مراد بیوم و بیومین
یکروز و دو روز است که برای استظهار ترک نماز دران میتواند کرد و ذکر این بعنوان مثالست چه
استظهار در سه روز جایزست و ترک استظهار بالکلیه بهترست چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم نیز م
باب نهم پس اغتسال بعد از گذشتن ایام عادت و پیش از یوم یا یومین بهترست تحتشی مجزومست
وتستثفر نیز مجزومست وتصلی مرفوعست و نکته در عدول از جزم برفع در امثال این بیان شد
در شرح صدر این حدیث ذکر ظهر و عصر بعنوان مثال و مبنی بر غالبست و اشارتست باینکه غالب
زنانی که صاحب عادتند اخر عادتشان در میان صبح و ظهرست زیرا که زمان میان وقت نماز

صح

۲۷

صبح و میان وقت نماز ظهر و عصر بیشترست از وقت میان نماز ظهر و عصر و میان نماز شام و خفتن و اکثرا
در شب و پیش از روشنی روز اعتبار ندارد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب ششم پس زمان طهور
پاکی از حیض غالبا در میان صبح و ظهر میباشد و آن آخر عادتست در اکثر برای زنی که صاحب عادت باشد عادت
فیها بضمیر واحده راجع با آن زنست و مراد بین غسلهاست و در بعض نسخ بضمیر تثنیه راجع بظهر و
عصرست و بنابراین اگر استحاضه کثیره در اثنای آن دو نماز آید این حکم نخواهد داشت و این بعید است
والله اعلم سیلان خون در خلف کرسف عبارت از استحاضه کثیره است کل صلوة عبارت از
باقیمانده بعد از ظهر و عصرست از جملهٔ پنج نماز در یک شبانه روز زیرا که در استحاضه متوسطه در وقت ظهر
و عصر روزی دیگر غسل میباید کرد و قرینهٔ این مراد قول امامست در تتمه این حدیث که فی کل یوم ولیلة
ما لم تطرح الکرسف منافات ندارد با وجوب تغییر قطنه که مذکور شد در حدیث ششم باب نهم
زیرا که تغییر قطنه گاهی میسر نیست بسببی از اسباب و دران وقت واجب نخواهد بود برای ضرر در ظاهر
فان طرحت الکرسف تا آخر اینست که مدار کثرت و توسط و قلت استحاضه بر خروج خون از فرج است
حقیقة یا حکما مثل اینکه پنبه آلوده بآن شده باشد بسیار یا میانه یا اندکی پس اگر خون بسیار
در پس پنبه مانده باشد و اندکی داخل پنبه شده باشد آن استحاضه قلیله است یعنی و اگر بریده
نشود خون از آن زن حتی بعد از گذشتن ایام عادت و گذشتن وقت استظهار نیز خواه یکروز
و خواه دو روز و خواه سه روز پس باید که غسل حیض کند بعد از آن باید که پنبه بردارد و بار دوم
بر خود بندد و میگزارد ظهر و عصر را بعد از آن باید که نظر در حال خود پس اگر خون در میان غسل کند م
آن زن و میان شام روان نشود از پس پنبه پس باید که وضو سازد و نماز کند نزد هر نمازی تا ظهر
روزی دیگر زیرا که در استحاضه قلیله غسل نیست اصلا پس اکتفا بوضو میکند چندانکه نبندد احتشا
خود پنبه یا آورد وان لشد خون پس باید که وضو سازد و باید که نماز کند و غسل واجب نیست براو
متن قال وان کان الدم اذا امسکت الکرسف یسیل من خلف الکرسف صبیبا لا یرقی فان
علیها ان تغتسل فی کل یوم ولیلة ثلث مرات وتحتشی وتصلی تغتسل للفجر وتغتسل للظهر
والعصر وتغتسل للمغرب والعشاء قال وکذلک تفعل المستحاضة فانها اذا فعلت ذلک اذهب
الله بالدم عنها شرح و ان کان عطف بر ان کان الدم فیما بینها تا آخرست صبیبا بصاد بی نقطه
و دو با یکنقطه فعیل بمعنی مفعولست لا یرقی براء بی نقطه و قاف والف منقلب از همزه بصیغه معلوم
مضارع باب منع است و در بعض نسخ بهمزه است تحتشی منصوبست تصلی مرفوع و منصوب میتواند

متوسطه در شبانه روزی یک غسل کافیست
و آن مفعول آمده و در استحاضه
پس اگر اندازه ... لا یرقی

غسل هر سه جا مرفوعست تغتسل خبر بمعنی امرست برای تاکید فانها استدلال بر مضمون تاکید است با در بالدم برای
تقویت است یعنی امام گفت و اگر باشد خون تا بیرون آید که چون نگاه دارد با خود پنبه را روان میشود از آن
پنبه بر حالی که ریخته شده است بند نمیشود با بمعنی که استحاضه کثیره است پس بدرستی که واجبست بر آن زن
انکه غسل کند در هر روز و شبی سه بار و اینکه پنبه بردارد و نماز میکند بیان این انکه غسل میکند برای صبح و غسل
میکند برای ظهر و عصر و غسل میکند برای مغرب و عشا امام گفت و چنان میباید که کند صاحب استحاضه چه
بدرستی که او چون کند آنرا برطرف میکند الله تعالی بالکلیه خون استحاضه را از او بیان این شد در شرح
حدیث پنجم این باب نهم دوم اصل عن احدهما علیهما السلم قال سالته عن المراة الحبلی قد استبان
حبلها تری ما تری الحائض من الدم قال تلک الهراقة من الدم ان کان دما احمر کثیرا فلا تصلی وان کان
قلیلا اصفر فلیس علیها الا الوضوء شرح الحبلی بفتح حا بی نقطه و فتح با یک نقطه مصدر باب علم آبستنی الهراقة
بکسر ها منقلب از همزه یا بمقام همزه محذوفه در اراقه بی نقطه و الف و قاف در اصل مصدر باب افعالست — قائم م
بمعنی ریختن و مراد اینجا معنی اسم مفعولست ان کان جمله شرطیه است و جزای آن مضمون تلک الهراقة من الدم است
فا در فلا تصلی برای تفریعست و ان کان عطف بر تلک الهراقة تا آخرست فا در فلیس تخاتیه است ذکر
کثیرا و ذکر قلیلا مبنی بر غالب است و داخل معیار نیست و الا دو شق دیگر میماند که حکم آن مذکور نشد یعنی
روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت پرسیدم او را از زن آبستن که بتحقیق
ظاهر شده آبستنی او می بیند آنچه را که می بیند حائض از جمله خون امام گفت آن خون باقی مانده در رحم است
که ریخته میشود اگر خون سرخ بسیار باشد پس بنا بر این نماز نمیکند و اگر باشد خون کم زرد پس واجب
نیست بر او مگر وضو زیرا که استحاضه قلیله است سیوم اصل عن احدهما علیهما السلم قال سالته
عن الحبلی تری الدم کما کانت تری ایام حیضها مستقیما فی کل شهر فقال تمسک عن الصلوة کما کا[نت]
تصنع فی حیضها فاذا طهرت صلت شرح کما کانت تری تشبیه در حمرت است مستقیما فی کل شهر — یام غ
بیان موافقت در وقت و عدد است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم
راوی گفت پرسیدم امام را از آبستنی که می بیند خون سرخ چنانچه میدید در ایام حیض خود بی
اختلاف در اول و آخر در هر ماهی پس امام گفت ترک نماز میکند چنانچه میکرد در ایام حیض غیر
آبستنی پس چون پاک شود نماز میکند چهارم اصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن الحبلی تری الدم
و هی حامل کما کانت تری قبل ذلک فی کل شهر هل تترک الصلوة قال تترک اذا دام شرح دام بفتح دال
بی نقطه و فتح همزه و تخفیف میم بصیغه ماضی معلوم باب منع است و گاهی همزه منقلب بالف میشود یا بفتح دال

دالف

والف و فتح همزه بصیغه ماضی معلوم باب مفاعله است ماخوذست از دام بفتح دال و سکون همزه
که گاهی منقلب بالف میشود و تخفیف و الف ممدوده بمعنی دریا و مراد اینست که خون رنگین بسیار شود — هیم م
چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب و بیان شد در مسئله ثانیه حدیث اول باب نهم که خون
حیض را دم بحرانی مینامند یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از آبستن که می بیند خون را بر حالی
که او آبستن است چنانچه میدید پیش از آن در هر ماهی آیا ترک میکند نماز را امام گفت ترک میکند چون
رنگین شود خون او خواه در هر ماه و خواه در یکماه چنانچه ظاهر حدیث آینده است پنجم اصل عن
ابی عبد الله علیه السلم انه سئل عن الحبلی تری الدم اتترک الصلوة فقال نعم ان الحبلی ربما قذفت
بالدم شرح الف لام الدم عهد و جار برای عهد خارجیست با در بالدم برای تقویت است یعنی
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه او پرسیده شد از آبستن که می بیند خون را که برنگ
حیض است آیا ترک میکند نماز را پس امام گفت آری بیان اینکه آبستن است که اندازد خون
حیض را اشارتست بقاعده کلیه که کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه مذکور شد در
شرح حدیث پنجم باب دوم ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک الحبلی ربما
طمثت فقال نعم و ذلک ان الولد فی بطن امه غذاؤه الدم فربما کثر ففضل عنه فاذا فضل
دفعته حرمت علیها الصلوة شرح الحبلی بتقدیر استفهام است و میتواند بود که استفهام مقدر نباشد — دفعه
و مقصود سوال از حکم باشد رب هر دو جا برای تقلیل است و ذلک ان بتقدیر و ذلک
لان است طمثت بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است ففضل نیز بصیغه ماضی معلوم باب نصر و
علم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قربانت شوم آیا آبستن بسا که حیض میدیده باشد
پس امام گفت آری و آن برای اینست که غذای فرزند در شکم مادر خونست پس بسا که بسیار شده
باشد خون پس زیاد آمده باشد از فرزند پس چون زیاد آید دفع میکند آن زن آن خونرا از رحم خود پس
چون دفع کند آن خونرا حرام میشود بر آن زن نماز هفتم اصل و فی روایة اخری اذا کان
کذلک تاخر الولادة شرح این کلام مصنف رحمه الله است و شاید که روایة اخری عبارت از
روایت بعض سفرا از صاحب الزمان علیه السلم باشد یعنی و در روایتی دیگر اینست که چون
زن آبستن حیض بیند پس می افتد غالبا زاییدن او مخفی نماند که اکثر زمان حمل نزد بعضی دوازده
ماهست باب سیزدهم اصل باب النفساء شرح النفساء بضم نون و فتح فا و سین بی نقطه — جمعی
و الف ممدوده و بفتح نون و سکون و فتح فا زنی که زاییده باشد یعنی این باب بیان حکم

نفسا است در این باب شش حدیث است اول مهمل عن احدهما علیهما السلم قال النفساء تکف عن
الصلوة ایام اقرائها التی کانت تمکث فیها ثم تغتسل و تعمل کما تعمل المستحاضة شرح روایت است از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم گفت زنی که زاییده خود داری میکند از نماز در ایام حیضهای خود که
عادت او این بود که درنگ میکرد در آنها بعد از آن غسل میکند و عمل میکند چنانچه عمل میکند مستحاضه مخفی نماند
که ظاهر این حدیث اینست که استظهار واجب نباشد و تحقیق این شد در شرح حدیث هشتم باب نهم دوم حسن
عن عبد الرحمن بن اعین قال قلت له ان امرأة عبد الملک ولدت فعد لها ایام حیضها ثم امرها فغسلت
واحتشت و امرها ان تلبس ثوبین نظیفین و امرها بالصلوة فقالت له لا تطیب نفسی ان ادخل المسجد
فدعنی اقوم خارجا عنه و اسجد فیه شرح ظاهر این حدیث نیز اینست که استظهار واجب نباشد و ظاهر
امر رسول و امیر المومنین علیهما السلم اینست که استظهار نکرده باشد عد بصیغه ماضی معلومست و ضمیر مستتر راجع
بعبد الملک است النظیف بفتح نون و کسر ظاء با نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء ضد چرکین امر
بپوشیدن دو ثوب نظیفین کنایت از امر بمهیا شدن برای رفتن بسوی مسجد است زیرا که زنان در خانه معتاد بسا که
جامه از چرک نپاشند و در بیرون رفتن معتاد باین میباشند لا تطیب بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین
و باء یک نقطه بصیغه نفی غایبه باب ضرب است ان بتقدیر بان است چون عبد الملک میدانسته که آن زن
استحاضه کثیره دارد و خیال قلیله کرده بوده امر بدخول مسجد نیز کرده بوده و لهذا امر باستغفار نکرده و این
کلام زن اشارتست باینکه استحاضه کثیره است پس رخصت در عدم دخول مسجد و اختیار توسط باید کرد و موافق
این گذشت در حدیث دوم باب نهم که و لا تحتشی و تضم فخذیها فی المسجد و سائر جسدها خارج یعنی روایت است از عبد
الرحمن بن اعین که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است و برادر عبد الملک بن اعین است
گفت که گفتم امام علیه السلم را که زوجه عبد الملک بن اعین زاییده پس عبد الملک شمرد برای او ایام
عادت حیض او را بعد از آن امر کرد او را پس غسل حیض کرد و پنبه بر داشت بسبب اینکه استحاضه می‌آمد
و امر کرد او را که بپوشد دو جامه پاکیزه چنانچه زنانی که از خانه خود بیرون میروند آنرا میپوشند و امر کرد او را
بنماز در مسجد پس آن زن گفت او را که قرار نمی یابد نفس من باینکه داخل مسجد شوم یعنی که استحاضه من
کثیره است میترسم که مسجد را آلوده کنم پس واگذار مرا که بایستم در بیرون مسجد و سجده کنم در مسجد مقصود طلب
رخصت در عدم دخول مسجد است سوم مهمل فقال قد امر به رسول الله صلی الله علیه و آله قال انقطع الدم
عن المرأة و رأت الطهر و امر علی علیه السلم بهذا قبلکم فانقطع الدم عن المرأة و رأت الطهر فما فعلت صاحبتکم
قلت ما ادری شرح قبلکم بکسر قاف و فتح باء عبارت از کوفه است چون امیر المومنین علیه السلم در کوفه بوده

وعبد الرحمن

وعبد الرحمن کوفی است یعنی پس امام گفت بتحقیق امر کرد زن خود را آنچه امر بان کرد عبد الملک رسول الله
صلی الله علیه و آله امام گفت پس بریده شد خون استحاضه از آن زن رسول الله صلی الله علیه و آله
و دید پاکی را و امر کرد زن خود را علی علیه السلم باین در نزد شما پس بریده شد خون از آن زن و دید
پاکی از استحاضه را پس چه کرد آن زن که با شما بود مراد زن عبد الملک است یعنی که حال او چه شد
آیا بریده شد خون از او یا نه گفتم نمیدانم سیوم مهمل سألت امرأة ابا عبد الله علیه السلم فقالت
انی کنت اقعد فی نفاسی عشرین یوما حتی افتونی بثمانیة عشر یوما فقال ابو عبد الله علیه السلم و لم افتوک
بثمانیة عشر یوما فقال رجل للحدیث الذی رووا عن رسول الله صلی الله علیه و آله قال لاسماء بنت
عمیس حین نفست بمحمد بن ابی بکر شرح فا در فقالت برای تعقیب است و مضمون سؤال و جواب منقول
نشده اینجا و ظاهر اینست که سؤال از عدد ایام قعود در نفاس باشد و جواب این باشد که بقدر ایام
حیض است فی برای سببیت است و میتواند بود که برای ظرفیت باشد بمعنی فی زمان نفاسی النفاس
بکسر نون زاییدن و خونی که بسبب زاییدن می‌آید رووا بصیغه معلومست و در بعض نسخ بجای ان
روی بصیغه مجهولست جمله قال لاسماء صله دیگر موصولست و بتقدیر قاله است عمیس بضم عین بی نقطه
و فتح میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است نفست بصیغه مجهول باب علم است بمعنی
اصابها النفاس چنانچه در آفات متعارفست مثل جدر بمعنی اصابه الجدری و حم بمعنی اصابه الحمی و میتواند
بود که بصیغه معلوم باشد یعنی سؤال کرد زنی امام جعفر صادق علیه السلم را و جواب شنید پس آن زن
گفت بدرستی که من ترک نماز میکردم برای زاییدنم بیست روز تا آنکه فقهای مخالفان فتوی دادند
مرا بهجده روز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم و چرا فتوی دادند ترا بهجده روز پس گفت مردی
از حاضران که برای حدیثی که روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه و آله گفت آنرا باسماء بنت عمیس
وقتی که صاحب نفاس شد بسبب زاییدن محمد بن ابی بکر مهمل فقال ابو عبد الله علیه السلم ان اسماء
سألت رسول الله صلی الله علیه و آله و قد اتی بها ثمانیة عشر یوما و لو سألته قبل ذلک لامرها ان تغتسل
و تفعل ما تفعل المستحاضة شرح پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم بدرستی که اسماء پرسید رسول الله
صلی الله علیه و آله را در حالی که بتحقیق گذشته بود باو هجده روز و اگر میپرسید او را پیش از آن هر آینه امر
میکرد او را باینکه غسل کند بعد از ایام عادت حیض خود و پیش از ایام استظهار استحبابا و بعد
از آنها وجوبا و بکند آنچه را که میکند صاحب استحاضه چهارم مهمل عن زرارة قال قلت له النفساء
متی تصلی قال تقعد بقدر حیضها و تستظهر بیومین فان انقطع الدم و الا اغتسلت و احتشت و استثفرت

وصلت فان جازت الدم الکرسف تعصبت واغتسلت ثم صلت الغداة بغسل والظهر والعصر بغسل
والمغرب والعشاء بغسل وان لم یجز الدم الکرسف صلت بغسل واحد شرح تحقیق وتستظهر بیومین شد
شرح حدیث هشتم باب نهم تعصبت بعین بی‌نقطه وصاد بی‌نقطه وباء یک‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعلت
وچون این باب برای تکلف است مراد اینست که مبالغه در بستن میکند اغتسلت یعنی وطنت نفسها
علی الاغتسال است بقرینه ثم در ثم صلت ومیتواند بود که مراد این باشد که در شبانه روزی که پاک
شده از حیض برای نمازی که نزد آن پاک از حیض شده غسل میکند واین نماز را میکند وبعد از آن باین تفصیل
غسل میکند برای پنج نماز خواه بعض آنها در آن شبانروز باشد وخواه جمیع آنها بعد از آن پاک باشد وخواه
بترتیبی که مذکورست باشد وخواه نباشد مثل اینکه نماز ظهر وعصر پیش از نماز صبح باشد مراد در اینجا بعدم تجاوز
دم از کرسف صورت استحاضه متوسطه است بقرینه صلت بغسل واحد یعنی روایتست از زراره که از
هر یکی از امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلم است گفت که گفتم امام علیه السلم را زنی که زاییده باشد
کی نماز میکند امام گفت ترک نماز میکند بقدر عادت حیض خود وجایزست او را که استظهار کند بدو روز
مثلا پس اگر بریده شد خون حکم او ظاهرست والا غسل حیض میکند وپنبه برمیدارد وپاره دم می‌بندد ونماز
میکند پس اگر گذشت خون از پنبه واستحاضه کثیره شد مبالغه در بستن پاره دم میکند وترا غسل استحاضه
با خود میدهد بعد از آن میگزارد نماز صبح را بغسلی ونماز ظهر وعصر را بغسلی ونماز مغرب وعشا را بغسلی واگر
درنگذرد خون از پنبه باین معنی که استحاضه متوسطه شود نماز میکند بیک غسل در هر شبانه روزی ودر
چهار نماز باقی وضو میسازد دوم ح قلت فالحائض قال مثل ذلک سواء فان انقطع الدم عنها والا
فهی مستحاضة تصنع مثل النفساء سواء ثم تصلی ولا تدع الصلوة علی حال فان النبی صلی الله علیه وآله
قال الصلوة عماد دینکم شرح فالحائض مرفوعست بتقدیر فالحائض ما حکمها مثل مرفوع وخبر مبتدای محذوف
بتقدیری مثل سواء الشیء بسین بی‌نقطه والف ممدوده هر دو جا منصوبست ومفعول مطلق مثل است بتغییر لفظ
آن وبرای توضیحست ومیتواند بود که حال باشد السواء بمتفاوت بودن وبی تفاوت مثل ورد دم منصوبست
وحال از ضمیر مستتر در تصنع است پس مفعول تصنع محذوفست بتقدیر تصنع ما ذکرت ومیتواند بود که مثل مفعول
تصنع باشد ومثل النفساء بتقدیر مثل صنع النفساء باشد العماد بکسر عین ستون خیمه وماند آن یعنی
گفتم پس حائض چیست حکم او امام گفت مثل آنچه گفتم در نفسا بی آنکه تفاوتی باشد اصلا پس اگر بریده
شد خون از او بعد از ایام حیض واستظهار حکم او ظاهرست والا پس او صاحب استحاضه است میکند
آنچه را که مذکور کردم مثل نفسا بی آنکه تفاوتی باشد اصلا بعد از آن نماز میکند وا نمیگذارد نماز را

برحالی

بر حالی خواه استحاضه او قلیله باشد وخواه متوسطه وخواه کثیره وخواه غسل میسر باشد او را وخواه
کند وخواه برداشتن پنبه وبستن پاره دم میسر باشد وخواه نه چه بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله گفت
که نماز ستون دین شماست چنانچه خیمه بی ستون برپا نیست دین بی نماز در وقت وجوب
برپا نیست پنجم ح سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول تجلس النفساء ایام حیضها التی
تحیض ثم تستظهر وتغتسل وتصلی شرح ایام حیضها عبارتست از عدد عادت حیض است خواه
وقت موافق باشد وخواه نه تحقیق استظهار شد در حدیث هشتم باب نهم یعنی شنیدم از امام جعفر
علیه السلم میگفت ترک نماز میکند زنی که صاحب نفاس باشد در عدد ایام حیض خود که عادت خود
داشت در آنها بعد از آن جایزست او را ترک نماز در یک روز ودو روز وسه روز وغسل نفاس میکند
نماز میکند ششم ح عن ابی عبد الله علیه السلم قال تقعد النفساء ایامها التی کانت تقعد
الحیض وتستظهر بیومین شرح تحقیق وتستظهر بیومین شد در حدیث هشتم باب نهم ومضمون
باب چهاردهم باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رأت الدم قبل ان تلد تطهر بصیغه مضارع
غایبه باب حسن است ومیتواند بود که از باب تفعل باشد بحذف یکی از تائین یعنی این باب بیان زنیست
که پاک از خون میشود بعد از ولادت بعد از آن می‌بیند خون را باز یا دیده خون را پیش از ولادت مخفی نماند که
در تغییر سیاق وآیات بلفظ مضارع وماضی ثانیا باعتبار اینست که وقت ولادت جاری مجرای
حالست در این باب سه حدیثست اول ح عن ابی الحسن الاول علیه السلم فی امرأة نفست فترکت
الصلوة ثلثین لانها ایام الطهر قد جازت مع ایام النفاس ثلثین یوما ثم تطهرت ثم رات الدم
بعد ذلک قال تدع الصلوة لان ایامها ایام الطهر قد جازت مع ایام النفاس شرح نفست بصیغه
مجهول ومعلوم باب علم میتواند بود ثم برای تعجب است ایام الطهر منصوب بدل یا عطف بیان ایامها است
مع افاده تقدم مدخول آن میکند چنانچه میگویند ساء العبد مولاه ومیگویند ساء المولی مع عبده یعنی
روایتست از امام موسی کاظم علیه السلم در زنی که زایید پس ترک کرد نماز را در سی شبانه روز بعد از آن پاک
کرد باین معنی که پاک شد وغسل کرد با وجود آن دید خون را بعد از غسل امام گفت وامیگذارد نماز را
برای اینکه ایام او که ایام پاکی از نفاس است بتحقیق درگذشته بعد از ایام نفاس او دوم ح
سألت ابا ابراهیم علیه السلم عن امرأة نفست فمکثت ثلثین یوما او اکثر ثم طهرت وصلت ثم رأت
دما او صفرة قال ان کان صفرة فلتغتسل ولتصل ولا تمسک عن الصلوة شرح لا تمسک مجزوم ومرفوع
میتواند بود وحاصل هر دو یکیست یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را از زنی که زایید پس درنگ

در خون سی شبانه روز یا بیشتر بعد از آن پاک شد و نماز کرد بعد از آن دید خون رنگین را یا زردی را امام گفت
باشد زردی پس باید که غسل کند مراد صورتیست که آن زردی بسیار یا میانه باشد و باید که نماز کند و باید
نگاه ندارد خود را از نماز مخفی نماند که مفهوم این آنست که اگر خون رنگین باشد ترک نماز میکند سیوم اصل عن
ابی عبدالله علیه السلم فی المراة یصیبها الطلق ایاما او یوما او یومین فتری الصفرة او دما قال تصلی مالم تلد
فان غلبها الوجع ففاتتها صلوة لم تقدر ان تصلیها من الوجع فعلیها قضاء تلک الصلوة بعد ما تطهر شرح
الطلق بفتح طا و سکون لام و قاف درد ولادت ظاهر تصلی مالم تلد با وجود آنکه سائل او دما گفته
است که وقت طلق مستثنی باشد از قاعده که مذکور شد در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که برمیخورد او را درد زاییدن چند روز یا یک روز یا دو روز پس می بیند زردی را
یا خون رنگین را امام گفت نماز میکند چند آنکه نزاییده باشد یعنی که جزوی از فرزند بیرون نیامده و یا بمعنی
که مجموع فرزند بیرون نیامده و خلاف در این مسئله گذشت در کتاب الطهاره در شرح حدیث دوم باب بیست
و ششم که باب انواع الغسل است پس اگر غالب شود بر او درد پس فوت شود از او نمازی که قدرت ندارد که گزارد
آن را از درد پس بر او واجبست قضای آن نماز بعد از پاک شدن او باب پانزدهم اصل باب ما یجب علی الناس
فی اوقات الصلوة شرح این باب بیان چیزیست که لازمست بر حایض بعنوان استحباب موکد در اوقات نماز در این
باب چهار حدیث است اول اصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن الحائض تطهر یوم الجمعة وتذکر الله تعالی قال اما الطهر
فلا ولکنها توضا فی وقت الصلوة ثم تستقبل القبلة وتذکر الله شرح تطهر بتشدید ها بصیغه مضارع غایبه باب تفعل است بحذف
یکی از دو تا و بتقدیر استفهامست الطهر بضم طا و سکون ها پاکیزگی و مراد اینجا غسل جمعه است و اشارتست بانچه گذشت
در کتاب الطهاره در حدیث ششم باب وجوب الغسل یوم الجمعة که باب بیست و هشتم است که وانه لا تزال فی طهر الی الجمعة
الاخری یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از حایض که آیا غسل میکند در روز جمعه و ذکر الله تعالی
میکند گفت اما غسل جمعه پس نمیکند ولیکن او وضو میسازد در وقت نماز بعد از آن رو بقبله می آورد و ذکر
الله تعالی میکند دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال توضا المراة الحائض اذا ارادت ان تاکل واذا کان
وقت الصلوة توضات واستقبلت القبلة وهللت وکبرت وتلت القرآن وذکرت الله
عزوجل یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت وضو میسازد زن حایض چون خواهد که
چیزی خورد و چون خواهد شود وقت نماز وضو میسازد و رو بقبله می آورد و لا اله الا الله میگوید و الله اکبر
میگوید و تلاوت قرآن میکند و یاد الله عزوجل میکند بر بوبیت مراد بذکر الله اینجا صلوة بر محمد و آل
محمد است چنانچه گذشت در کتاب الدعا در حدیث دوم بیست و یکم که باب ما یجب من ذکر الله عزوجل

فی کل مجلس است که ان ذکرنا من ذکر الله عزوجل و میتواند بود که مراد اعم از آن باشد سیوم اصل سمعت ابا
عبدالله علیه السلم یقول ینبغی للحائض ان توضا عند وقت کل صلوة ثم تستقبل القبلة وتذکر الله
مقدار ما کانت تصلی شرح هر یک از تستقبل و تذکر منصوب و مرفوع میتواند بود ما موصوله است
و عبارتست از نماز یا عبارتست از وقتیست و عاید محذوفست بتقدیر تصلیه یا تصلی فیه یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت سزاوارست برای حایض اینکه وضو سازد نزد وقت
هر نمازی بعد از آن رو بقبله کند و یاد کند الله تعالی را بقدر نمازی که عادت داشت که میگزارد آن را
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلم قال قال اذا کانت المراة طامثا فلا تحل لها الصلوة و علیها ان
توضا وضوء الصلوة عند وقت کل صلوة ثم تقعد فی موضع طاهر فتذکر الله عزوجل وتسبحه وتهلله
وتحمده کمقدار صلوتها ثم تفرغ لحاجتها شرح تقعد و پنج فعل بعد از آن منصوب و مرفوع میتواند
بود مراد بذکر در تذکر صلوة بر محمد و آل محمد است چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم و تسبحه
از قبیل ذکر خاص بعد از عام است کاف در کمقدار برای اشارتست بتخمین است پس اگر اندکی کمتر باشد
قصوری ندارد تفرغ از باب نصر و منع و علم است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم راوی گفت
که امام گفت چون شود زن حایض پس حلال نیست برای او نماز و لازمست بر او بعنوان استحباب
موکد اینکه وضو سازد مثل وضوی نماز نزد هر وقت نمازی بعد از آن بنشیند در جایی که پاک
باشد پس یاد کند الله عزوجل را بر بوبیت بوسیله صلوات بر محمد و آل محمد یا بوسیله اعم از آن مثل
تکبیر و دعا و یاد نعمتهای الهی و شکر بر آنها و مانند اینها و سبحان الله گوید و لا اله الا الله گوید
والحمد لله گوید مانند مقدار نماز بعد از آن فارغ شود برای کار خود باب شانزدهم اصل باب المراة
تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصلیها او تطهر قبل خروج وقتها فتتوانی فی الغسل
شرح او تطهر تا آخر اشارتست بانچه می آید در حدیث سیوم این باب قبل اینجا اعم است از مقدم و از مقارن
یا مراد مقدمست باعتبار اینکه مقارنت معلوم کسی نمیشود چنانچه ظاهر میشود از حدیث سیوم این
باب و بر هر تقدیر بجای دخول وقتها نگفت خروج وقتها برای اشارت بتقسیم وقت نماز نسبت
بزن سه قسم و عدم وجوب نماز در قسم دوم چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث اول این باب
یعنی این باب بیان زنیست که حایض میشود بعد از دخول وقت نماز پیش از آنکه گزارده باشد
آن را خواه بعد از خروج نیز باشد و خواه نه یا پاک یا حیض میشود پیش از دخول وقت نماز پس سستی کاهلی
میکند در غسل تا آنکه وقت نمازی دیگر داخل میشود یا بمعنی که وقت مقرر میکند خواه وقت مضیق

نیز گذشته باشد خواه نه دراین باب پنج حدیثست اول اصل سالت اباالحسن الاول علیه السلم قلت المراة تری الطهر قبل غروب الشمس کیف تصنع بالصلوة قال اذارات الطهر بعد مایمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلاتصلی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها وهی فی الدم وخرج عنها الوقت وهی فی الدم فلم یجب علیها ان تصلی الظهر وماطرح الله عنها من الصلوة وهی فی الدم اکثر شرح ما در مایمضی مصدریه است اقدام جمع قدم بفتح قاف وفتح دال بنقطه است ومراد بقدم مقداریست که میان پاشنه پا و سر انگشت مهین است وگذشتن سایه شاخص از چهار قدم علامت خروج وقت ظهر است بدو شرط اول اینکه مقدار شاخص یکذراع باشد بنابر اینکه شاخص رسول الله صلی الله علیه وآله در سفر یکذراع بوده باعتبار اینکه رحل او یعنی زین شتر او یکذراع بوده وآنرا در پیش نماز خود میگذاشته باستره او باشد وبآن تشخیص وقت فضیلت ووقت اجزای نماز ظهر وعصر میکرده چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب چهاردهم که باب ماستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه است که کان طول رحل رسول الله صلی الله علیه وآله ذراعا وکان اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه ومراد بذراع مقداریست که میان سر استخوان آرنج وسر انگشت میان دست است وقد آدمی موافق چهار ذراع خودش است چنانچه موافق هفت قدم خودش است پس چهار قدم موافق دو ذراع ودو سبع ذراعست پس اگر سایه شاخصی که یکذراع باشد دو ذراع شود هنوز وقت ادای نماز ظهر نگذشته دوم اینکه گذشتن این چهار قدم سوای مقدار سایه باشد که در وقت زوال باقیمانده در جائی که آفتاب بسمت الراس نگذرد چنانچه مفصل می‌شود در کتاب الصلوة در شرح حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر واو در وماطرح حاطفه است وما موصوله است ومن تبعیضیه است واکثر بنابر نسخه افعل التفضیل است ومفضل علیه محذوف شده برای ظهور تقدیر اکثر مما اوجب الله علیها من الصلوة وهی فی الطهر واین اشارتست بترقی بیان اینکه وقت نماز ظهر مثلا نسبت بزن سه قسم است اول انکه زن در جمیع آن حائض است حقیقة یاحکما یا بمعنی که طهر در مقداری که گنجایش نماز صحیح داشته باشد ندارد دوم انکه زن در بعض آن حائض است ودر بعضی دیگر حائض نیست سیوم انکه زن در جمیع آن پاکست ودر دو قسم اول وجوب نماز برطرفست واین منافات ندارد باستحباب نماز در قسم دوم چنانچه حدیث چهارم این باب را حمل بران میتوان کرد والله اعلم ومیتواند بود که ما در ما طرح مصدریه باشد واکثر بنابر نسخه باشد ومراد این باشد که طرح نماز از او بزرگتر منتی است که از ای...

دراین هنگام واین منافات ندارد بانچه می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که ذراع آدم علیه السلام ده ذراع قامت او بوده وهمچنین ذراع حوا که قامت او نیک چنو از ده قامت میشود آدم بوده زیرا که اختلاف استوای آن حالیه میتواند بود خلقت بحسب اختلاف زمانها ممکن است

آن وجب

آن وجب باشد واین اشارت باشد باینکه گاهی نماز واجب نیست وقضای آن واجبست مثل نماز کسی که در خواب باشد در جمیع وقت نماز والله اعلم یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را گفتم زن می بیند پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چون میکند با نماز گفت چون بیند پاکی را بعد از گذشتن سایه شاخصی که یکذراع باشد از ابتدای زوال آفتاب بقدر چهار قدم بگذارد مگر نماز عصر را چه بدرستی که وقت ظهر داخل شده براو واو در حیض بوده وبیرون رفته از آن وقت واو در حیض بوده پس واجب نشده براو اینکه گزارد نماز ظهر را وانچه انداخته الله تعالی در وقت نماز بطور از جمله برحالی که او در حیض شد بیشتر است از انچه واجب ساخته الله تعالی در وقت نماز براو از جمله نماز برحالی که او در پاکی از حیض باشد دوم اصل قال اذا رات المراة الدم بعد مایمضی من زوال الشمس اربعة اقدام فلتمسک عن الصلوة فاذا طهرت من الدم فلتقض صلوة الظهر لان وقت الظهر دخل علیها وهی طاهر وخرج عنها وقت الظهر وهی طاهر فضیعت صلوة الظهر فوجب علیها قضاؤها شرح امام علیه السلم گفت که وچون می بیند زن حیض را بعد از گذشتن چهار قدم از زوال آفتاب در وقتی که نماز ظهر نکرده پس باید که حذر کند از نماز پس چون پاک شود از حیض پس باید که قضا کند نماز ظهر را چه بدرستی که وقت ظهر داخل شد براو برحالی که او بیرون از حیض بود وبیرون رفت از او وقت ظهر برحالی که او بی حیض بود پس ضایع کرده است نماز ظهر را پس واجبست براو قضای آن دوم اصل سالت اباجعفر علیه السلم عن الحائض تطهر عند العصر تصلی الاولی قال لا انما تصلی الصلوة التی تطهر عندها شرح عند بمعنی مقدم نزدیکست بنابر انچه مذکور شد در تقسیمی که گذشت در شرح حدیث اول ومیتواند بود که شامل مؤخر نزدیک باشد بحیثیتی که فاصله گنجایش غسل ونماز نداشته باشد الاولی عبارت از نماز ظهرست واشارتست بانچه می آید در کتاب الصلوة در اول باب وقت الظهر والعصر که ان اول صلوة افترضها الله علی نبیه صلی الله علیه وآله الظهر یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از حائض که پاک از حیض میشود نزد نماز عصر یعنی ربع چهارم روز آیا میگزارد نماز ظهر را گفت نه جز این نیست که میگزارد نمازی را که پاک شده نزد آن سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا رات المراة الطهر وقد دخل علیها وقت الصلوة ثم اخرت الغسل حتی یدخل وقت صلوة اخری کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت فیها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون بیند زن پاکی از حیض را برحالی که بتحقیق داخل شده باشد براو وقت نماز بعد از آن تاخیر کند غسل را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجب میشود براو قضای آن نمازی که تفریط وتقصیر کرده در آن مقصود دفع توهم منست که زنی که غسل حیض نکرده باشد در حکم

پس حد

زال زن حد

حایض باشد در عدم وجوب نماز ظاهر مفهوم این شرط اینست که اگر طهر او بعد از دخول وقت نماز باشد
مطلقا یا بمقداری که غسل و نماز دران گنجد قضا واجب نیست والله اعلم **اصل** واذا طهرت فی
وقت وجوب الصلوة حتی یدخل وقت صلوة اخری ثم رات دما کان علیها قضاء تلک الصلوة ناخرت الصلوه
التی فرطت فیها **شرح** وچون زن وضو سازد در وقت وجوب نماز مثل ربع سیوم روز برای نماز
ظهر پس تاخیر کند نماز را تا انکه داخل شود وقت نمازی دیگر بعد ازان بیند حیض را واجب میشود بر او
قضای این نمازی که تقصیر کرده دران مقصود دفع توهم اینست که وضو ساختن ومهیای نماز شدن کافی
باشد در اسقاط قضا از زنی که حیض بیند بعد ازان **چهارم اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم قال قال
اما امراة رات الطهر وهی قادرة علی ان تغتسل فی وقت صلوة ففرطت فیها حتی یدخل وقت
صلوة اخری کان علیها قضاء تلک الصلوة التی فرطت فیها **شرح** واو در وهی حالیه است وحال
مقدره است یا مراد بقدرت ظن قدرت است باعتبار علم یا ظن بوسعت وقت وحصول اسباب
غسل بنا بر اینکه حقیقت قدرت بنده قبل از وقت فعل نمیباشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید در باب
الاستطاعه ومیتواند بود که مراد حقیقت قدرت باشد بنا بر اجرای مجاورت در زمان در مجرای مقارنت
در زمان که مفهوم از واو حالیه است فی وقت متعلق بتغتسل است ومراد بوقت صلوة اینجا در فقره آینده
وقتی است که بعد ازان گنجایش صلوة در وقت خود نیست **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که گفت هر زنی که دید پاکی را واو قادرست بر فارغ شدن اگر غسل کند در وقت نماز پس تقصیر
کرد دران نماز بترک اغتسال مثلا تا انکه داخل شود وقت نمازی دیگر واجبست بران زن
قضای آن نمازی که تقصیر کرده دران **اصل** وان رات الطهر فی وقت صلوة فقامت فی
تهیئة ذلک فجاز وقت الصلوة ودخل وقت الصلوة الاخری فلیس علیها قضاء وتصلی
الصلوة التی دخل وقتها **شرح** واگر دید پاکی را در وقت نمازی پس برخاست برای جمع اسباب
آن غسل پس گذشت وقت نماز وداخل شد وقت نمازی دیگر پس واجب نیست بر او قضای
ومیگزارد نمازی را که داخل شده وقتش **پنجم اصل** سالت اباجعفر علیه السلم عن المراة تکون فی
صلوة الظهر وقد صلت رکعتین ثم تری الدم قال تقوم من مسجدها ولا تقضی الرکعتین وان
کانت رات الدم وهی فی صلوة المغرب وقد صلت رکعتین فلتقم من مسجدها فاذا طهرت فلتقض
الرکعة التی فاتتها من المغرب **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از زنی که میباشد در نماز ظهر
در حالی که بتحقیق گزارده دو رکعت را بعد ازان می بیند حیض را گفت برمیخیزد از جای نماز خود وقضا نمیکند

آن

آن دو رکعت باقیمانده را واگر میبیند حیض را در حالی که او در نماز شام است در حالی که بتحقیق گزارده
دو رکعت را پس باید که برخیزد از جای نماز خود پس چون پاک از حیض شود پس باید که قضا کند آن
رکعت را که نکرده از نماز شام **بدانکه** در اینجا دو ازده احتمالست ونظر زیراکه وجه فرق میان
ظهر وشام دو چیز میتواند بود اول اینکه این در زنی است که نافله گزارست ونافله تلافی نقصان فریضه
میکند چنانچه بیان شد در کتاب الطهاره در حدیث پنجم باب بیست وششم که باب وجوب الغسل
یوم الجمعه است ونافله ظهر پیش از ظهرست بخلاف نافله شام دوم اینکه هر رکعت شام بیشتر از اهتمام
به رکعت ظهرست ولهذا اول در سفر ساقط نمیشود بخلاف دوم وبر هر تقدیر تکلیف بقضا میتواند بود
به عنوان استحباب باشد ومیتواند بود که بعنوان وجوب باشد وبر هر تقدیر قضای جز نماز میتواند بود که
یعنی قضای کل باشد ومیتواند بود که علیحده باشد ومیتواند که بود که یعنی قضای نافله تلافی کننده
باشد والله اعلم **باب ششم اصل باب المراة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض شرح** تحس بضم حا مهمله
وتشدید سین مهمله بصیغه مضارع معلوم غایبه باب علم ونصرت الحس بالشیء بفتح حا مهمله یعنی
کردن بحری ومراد اینجا ظن غالب است **یعنی** این باب بیان حکم زنی است که میباشد در نماز پس ظن
غالب میکند که حیض او آمد در این باب یکحدیث است **اول اصل** عن ابی عبدالله علیه السلم فی المراة
تکون فی الصلوة فتظن انها قد حاضت قال تدخل یدها فتمس الموضع فان رات شیئا انصرفت
وان لم تر شیئا اتمت صلوتها **شرح** ادخال قد تحقیقیه در مظنون برای افاده غلبه ظن است مس
بفتح میم از باب علم است **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم در زنی که میباشد در نماز
پس ظن غالب بهم میرساند که او حایض شد امام گفت داخل لباس خود میکند دست خود را پس
دست میکند آنجا را پس اگر دید چیزی از حیض را برمیگردد از نماز واگر ندید چیزی را تمام میکند نماز خود را
باب هفتم اصل باب الحایض تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة شرح الحایض مرفوع ومبتداست وجمله
مضاف الیه باب است وبنا بر اینکه مشهورست که غیر ظرف زمان مضاف بجمله حقیقی نمیشود مراد
لفظ الحایض ما بعد آن است ومجرای آن از الفاظ مرادفات آنست وآن در حکم مفردست ومیتواند
بود که الحایض مجرور ومضاف الیه باب باشد وتقضی صفت الحایض باشد بنا بر اینکه الف لام
الحایض برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا تقضی حال از حایض باشد بنا بر اینکه حال
از غیر فاعل ومفعول جایز باشد در این باب چهار صد سی هشت **اول اصل** عن ابی جعفر وابی
عبدالله علیهما السلم قالا الحایض تقضی الصیام ولا تقضی الصلوة **شرح** روایتست از امام محمد باقر

اهتمام به

وامام جعفر صادق علیهما السلم گفتند حایض قضا میکند روزه را و قضا نمیکند نماز را دوم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلم الحایض تقضی الصلوة قال لا قلت تقضی الصوم قال نعم قلت من
این جاء هذا قال ان اول من قاس ابلیس شرح سوال در من این جاء هذا و مانند این دو قسم است
اول آنچه بعنوان استفهام انکاری است یا مجرای آنست مثل استفهام تعجبی یعنی آنچه محض استفهام است
مثل آنچه می آید در باب بیستم و مراد سائل اینجا قسم اولست چنانچه مذهب زیدیه است و می آید در حدیث چهارم
ولهذا امام علیه السلم در جواب سرزنش کرده یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را حایض قضا میکند
نماز را گفت نه گفتم قضا میکند روزه را گفت آری گفتم از کجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس
کرد ابلیس بود بیان این شد در کتاب العقل در حدیث بیست و هفتم باب بیستم که باب البدع والرأی
والمقاییس است سیوم اصل سالت ابا جعفر علیه السلم عن قضاء الحایض الصلوة ثم تقضی الصیام
قال لیس علیها ان تقضی الصلوة وعلیها ان تقضی صوم شهر رمضان ثم اقبل علی فقال
ان رسول الله صلی الله علیه واله کان یامر بذلک فاطمة علیها السلم وکان یامر بذلک المومنات
شرح مشار الیه ذلک در اول قضاء صوم است و در دوم امر فاطمه است باین معنی که مقصود
تبلیغ فاطمه بود بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلم که و ان ...
الانبیاء لا یطمثن پس با در اول صله یامر است و در دوم برای الت است یعنی پرسیدم
محمد باقر علیه السلم را از قضاء حایض نماز را که واجب نیست بر او و بچه سبب قضا میکند روزه
امام گفت واجب نیست بر او که قضا کند نماز را و واجب است بر او که قضا کند روزه ماه رمضان
مراد اینست که از سر احکام الهی بی ادبی است چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث شانزدهم باب
بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است بعد از آن رو آورد بر من پس گفت بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله امر میکرد بقضاء روزه فاطمه علیها السلم را و امر میکرد زنان مومنات را
در بعض نسخ بجای وکان یامر در دوم چنین است وکانت تامر باین معنی که فاطمه امر میکرد با زنان
مومنات را چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلم ان المغیرة بن سعید روی عنک انک قلت
الحایض تقضی الصلوة فقال ماله لا وفقه الله شرح مغیره از زیدیه است و از داعیان محمد بن
عبد الله بن الحسن است که احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب
هشتادم بوده و دروغ بر ائمه هدی می بست یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم را که بدرستی
مغیره ابن سعید روایت کرد از تو که گفتی او را که بدرستی که حایض قضا میکند نماز را گفت چه

جاری هم

سیتم هم

وکانت تامر

بامر فاطمه علیها فاطمه بود بلکه مقصود م

بوسیله آن امر فاطمه هم

پس امام م

ورا باین معنی که چه میخواهد از ما که این دروغها را بر ما می بندد توفیق دهد او را الله تعالی اصل ان امراة
عمران نذرت ما فی بطنها محررا والمحرر للمسجد یدخله ثم لا یخرج منه ابدا فلما وضعتها قالت
رب انی وضعتها انثی ولیس الذکر کالانثی شرح در سوره آل عمران چنین است فلما وضعتها
قالت رب انی وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی پس
اسقاط واسطه برای اشارت باینست که آن واسطه کلام الله تعالی است و ما قبل و ما بعد کلام امراة
عمرانست و مثل این گذشت در کتاب الحجة در باب صد و بیست و پنجم یعنی بدرستی که زن عمران نذر
کرد آنچه را که در شکم داشت آزاد از کار دنیا برای نماز در مسجد و آزاد کرده شده برای نماز در
مسجد داخل مسجد میشود و بعد از آن بیرون نمی آید بقدر معتد به از آن هرگز پس چون زایید آنرا که در
شکم داشت گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زاییدم او را ماده و نیست نر
مانند ماده باین معنی که ماده رسول و مقتدای مردان نمیشود چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب
صد و بیست و پنجم اصل فلما وضعتها ادخلتها المسجد فساهمت علیها الانبیاء فاصابت القرعة
زکریا فکفلها فلم تخرج من المسجد حتی بلغت فلما بلغت ما تبلغ النساء خرجت فهل کانت تقدر
ان تقضی تلک الایام التی خرجت وهی علیها ان تکون الدهر فی المسجد شرح وضعتها
در نسخ بواو است و در بعض نسخ بر او بی نقطه است و بر هر تقدیر مراد اینست که از کنار خود دلدا
یعنی که طفل او مستقل شد و احتیاج نگاه داشتن برای دادن شیر و قضای حاجت و مانند
آن نداشت المسجد عبارت از مسجد اقصی است که در شام میباشد و آنرا بیت المقدس نیز
میامند المساهمه طلب جمعی نصیب خود را از یکدیگر بعنوان قرعه و مانند آن ماخوذ است از سهم
بفتح سین و سکون ها بمعنی نصیب و مفاعله اینجا برای مغالبه است الانبیاء فاعل ساهمت است
القرعه فاعل اصابت است زکریا بالف مقصوره و ممدوده مفعول اصابت است کفلها از باب
نصر است حتی برای انتهاست و ما بعد آن داخل در حکم ما قبل است و مراد به بلوغ رسیدن بحد
تکلیف است و میتواند بود که حتی برای استثنا باشد و ما بعد داخل در حکم ما قبل نباشد و مراد
ببلوغ بلوغ بحیض باشد که بعد از آن مذکور میشود هل برای استفهام انکاری است و مراد
بقدرت استطاعت یعنی وسعت در کاری و بی مشقت در آن بودنست زیرا که استطاعت
جمله مناط تکلیف است چنانچه گفته در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها و او در وهی حالیه
است و مقصود نفی وسعت در قدرت بر قضا از مریم است فی الجمله با وجود آنکه همیشه در مسجد میبوده تا

رضعتها

معلوم شود حال زنانی دیگر که در خانهها میباشند و محل شهوت شوهرانند هر وقت که شوهران اراده
کنند و ضروریات خانه و اشغال نیاید بر اشغال مردان متعلق با یشانست هی مبتداست و راجع
است یا ضمیر شانست و راجع بقصه است و بر هر تقدیر جمله خبر مبتداست علیها خبر مقدم بر مبتدا
ان یکون مبتداست الدهر منصوب و ظرف زمانست یعنی پس چون از کنار که شتند مریم را داخل کرد اورا
در مسجد اقصی پس قرعه انداختند بر سر او انبیائی که در مسجد حاضر بودند تا کدام کفالت و قیام بحفظ مریم
کنند پس دریافت قرعه زکریا را پس او کفالت مریم کرد پس مریم بیرون نیامد از مسجد حتی وقتی که بحد تکلیف رسید
پس چون رسید بحیضی که میرسند زنان بآن بیرون آمد پس آیا مریم قدرت میداشت بر اینکه قضا کند
بعد از عود بمسجد نماز آن ایامی را که بیرون رفته بود از مسجد و حال انکه بر مریم واجب بود اینکه باشد
در مدت عمر خود در مسجد سوای ایام ضرورت حاصل کلام اینست که چون نماز با شغلهای دیگر جمع نمیشود
و روزه جمع میشود و هر روز را نمازی علیحده هست قضای نماز گذشته اشکالی دارد و قضای
روزه گذشته این اشکال ندارد و لهذا الله تعالی قضای نماز را بر زنان واجب نکرده اگر بی تقصیر ایشان
فوت شده باشد از ایشان و موافق این انکه اکثر فساقی که نماز نمیکنند در ماه رمضان مضایقه
در روزه گرفتن ندارند بلکه بطفیل آن دران ایام بعضی نماز نیز میکنند و از ان تقریر ظاهر میشود که مقصود
تقیاس احکام این شرع بر شرع موسی یا قیاس زنان این شرع بر مریم با عدم وصول استطاعت مریم
بجهة صحبت تکلیف بقضای نماز نیست تا منافاتی لازم آید مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این
حدیث و انچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلم که و ان بنات الانبیاء
لا یطمثن بنابر انچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب صد و پنجم که باب فی انه اذا قیل فی الرجل
شیء فلم یکن فیه تا اخر است که ان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا چه ظاهر این اینست که
عمران که پدر مریم است نبی بوده و دفع منافات ممکن است بتخصیص بنات الانبیاء ببنات انبیاء صاحب
شریعت علیحده که شش کسند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله باب نوزدهم
صحل باب الحایض و النفساء تقرا القرآن شرح این باب بیان حایض و نفساء است که
قرائت قرآن کنند دراین باب شش حدیث اول صحل عن ابی عبد الله علیه السلم قال الحایض
تقرا القرآن و تحمد الله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که حایض میخواند قرآن را و حمد
میکند الله تعالی را دوم صحل عن ابی عبد الله علیه السلم قال تقرا الحایض القرآن و النفساء و الجنب ایضا
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت میخواند حایض قرآن را و زاییده و جنب نیز خواه آن جنب

زن باشد و خواه مرد سیوم صحل سالت ابا جعفر علیه السلم عن الطامث تسمع السجدة فقال ان
کانت من العزایم فلتسجد اذا سمعتها شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از زن حایض که
می شنود آیت سجده را پس امام گفت اگر باشد آن آیت از چهار سوره که سجده در آنها واجبست
و آنها الم تنزیل السجده و حم سجده و و النجم و اقرا است پس باید که سجده کند چون شنید آن آیت را
سوره ها
چهارم صحل عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن التعوید تعلق علی الحایض فقال نعم اذا
کان فی جلد او فضة او قصبة حدید شرح تعوید بذال یا نقطه اینجا عبارت از آیت قرآنست که نوشته
میشود و بر کسی آویخته میشود برای حفظ او از آفات یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی
گفت پرسیدم او را از تعوید که آیا آویخته میشود بر حایض یا نه پس گفت آری اگر باشد در پوستی
یا در نقره یا در لوله آهنی مثلا مراد اینست که میاید که دست یا بدن او بخط آن نرسد پنجم صحل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال سالته عن التعوید تعلق علی الحائض قال نعم لا باس قال و
قال تقراه و تکتبه و لا تصیبه یدها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم
او را از تعوید از قرآن که آیا او آویخته میشود بر حایض یا نه گفت آری باکی نیست راوی گفت و امام
گفت و میخواند آن تعوید را و مینویسد آنرا و بر نمیخورد آنرا دست او ششم صحل و روی
انها لا تکتب القرآن شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلم اینکه حایض نمی نویسد قرآن را
زن ها
و منافات نیست میان این و حدیث سابق زیرا که این نهی محمول بر کراهت است باب بیستم صحل باب
الحایض تاخذ من المسجد و لا تضع فیه شیئا شرح این باب بیان اینست که حایض فرا میگیرد
از مسجد و نمیگذارد در مسجد چیزی را دراین باب یک حدیث است صحیل عن ابی جعفر علیه السلم قال
سالته کیف صارت الحائض تاخذ ما فی المسجد و لا تضع فیه فقال لان الحائض تستطیع ان
تضع ما فی یدها فی غیره و لا تستطیع ان تاخذ ما فیه الا منه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
راوی گفت پرسیدم او را که چون شد حایض بر این حال که فرا میگیرد آنچه را که در مسجد است و
نمیگذارد چیزی را در مسجد پس گفت برای اینکه حایض میتواند که گذارد آنچه را که در دست اوست در غیر
مسجد و نمیتواند که فرا گیرد آنچه را که در مسجد است مگر از مسجد مراد اینست که برای رعایت جانب جنابت
که در اکثر اوقات میباشد باب بیست و یکم صحل باب المراة یرتفع طمثها ثم یعود و حد الیاس من المحیض
شرح الایاس بفتح همزه مصدر باب علم ناامیدی یعنی این باب بیان زنیست که بر طرف میشود
حیض او بعد از ان بر میگردد و بیان اول ناامیدی از دیدن حیض است دراین باب پنج حدیث

دوم فصل سالت اباعبدالله علیه السلم عن امراة ذهب طمثها سنین ثم عاد الیها شیء قال تترک الصلوة حتی تطهر شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از زنی که برطرف شد حیض او چند سال بعد از آن برگشت بسوی او چیزی که احتمال حیض دارد امام گفت ترک میکند نماز را تا پاک شود

دوم فصل قال ابو عبدالله علیه السلم المراة التی قد یئست من المحیض حدها خمسون سنة شرح حد ها بتقدیر حد ایا سهاست یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم زنی که بتحقیق نا امید شد از دیدن حیض اول ها امیدی او پنجاه سال است سیوم فصل و روی ستون سنة ایضا شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلم شصت سال نیز و این منافی سابق نیست زیرا که مزاجهای زنان مختلف میباشد در گرمی و سردی و هر کدام در حق جمعی است چهارم فصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال اذا بلغت المراة خمسین سنة لم تر حمرة الا ان تکون امراة من قریش شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون رسد زن به پنجاه سال نمی بیند خون حیض را مگر آنکه باشد زنی از قریش که اهل مکه اند زیرا که مزاج ایشان گرمست پنجم فصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال حد التی قد یئست من المحیض خمسون سنة شرح این ظاهرست از شرح حدیث دوم باب بیست و دوم فصل باب المراة یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها شرح تسقی بصیغه مجهول باب ضرب است یعنی این باب بیان زنی است که برطرف میشود حیض او بسببی عتی پس آشامیده میشود دوا تا عود کند حیض او در این باب سه حدیث است اول فصل سالت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلم قلت اشتری الجاریة فتمکث عندی الاشهر لا تطمث ولیس ذلک من کبر وارینها النساء فیقلن لی لیس بها حبل فلی ان انکحها فی فرجها فقال ان الطمث قد تحبسه الریح من غیر حبل فلا باس بان تمسها فی الفرج قلت فان کان بها حبل فما لی منها ان اردت قال لک ما دون الفرج شرح پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلم را گفتم میخرم کنیز را پس درنگ میکند نزد من چند ماه که حیض نمی بیند و نیست آن از پیری و مینمایم او را از زنان پس میگویند مرا که نیست با او آبستنی پس آیا مرا جایز است آنکه جماع کنم با او در فرج او پس امام گفت بدرستی که حیض گاهی محبوس میکند آنرا بادی بی آنکه آبستنی باشد پس پروائی نیست بانکه جماع کنی با او در فرج گفتم پس اگر بود با او آبستنی پس چه چیز جایز است مرا از او اگر خواهم گفت غیر فرج مخفی نماند که ظاهر این شامل دبر است دوم فصل قلت لابی عبدالله علیه السلم اشتری الجاریة فربما احتبس طمثها من فساد دم او ریح فی رحم فتسقی دواء لذلک فتطمث من یومها افیجوز لی ذلک وانا لا ادری من حبل هو او من غیره فقال لی لا تفعل ذلک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را که میخرم کنیز را پس که

محبوس میشود حیض او بسبب فساد خون یا بسبب بادی که در رحم است پس آشامیده میشود دوا برای این پس حیض می بیند همان روز را آیا پس جایز است مرا آن دوا دادن بر حالی که بدرستی که من نمیدانم که آیا بسبب این آبستنی است آن محبوس شدن حیض یا بسبب غیر آنست پس امام گفت مکن آن کار را یعنی که دوا دادن در این حالت جایز نیست بامکروهست سیوم فصل فقلت له انه انما ارتفع طمثها منها شهرا ولو کان ذلک من حبل انما کان نطفة کنطفة الرجل الذی یعزل فقال لی ان النطفة اذا وقعت فی الرحم تصیر الی علقة ثم الی مضغة ثم الی ما شاء الله وان النطفة اذا وقعت فی غیر رحم لم یخلق منها شیء فلا تسقها دواء اذا ارتفع طمثها شهرا وجاز وقتها الذی کانت تطمث فیه شرح پس گفتم امام را که جز این نیست که برطرف شده حیض او از یکماه و بر فرضی که باشد آن آبستنی جز این نخواهد بود که باشد نطفه مانند نطفه مردی که بیرون ریزد نطفه خود را در وقت جماع با کنیز خود و آن جایز است پس چرا این جایز نباشد پس امام گفت مرا که چون نطفه قرار گیرد در رحم خون بسته میشود در یکماه و بعد از آن مثل گوشت خاییده میشود و بعد از آن آنچه خواسته باشد الله تعالی میشود و بدرستی که نطفه چون قرار گیرد در غیر رحم مخلوق نمیشود از آن چیزی پس میاشامان او را دوائی چون برطرف شود حیض او یکماه و گذرد وقت آن کنیز که میدید حیض را در آن وقت سیوم فصل سالت ابا عبدالله علیه السلم عن رجل اشتری جاریة مدرکة ولم تحض عنده حتی مضی لذلک ستة اشهر ولیس بها حبل قال ان کان مثلها تحیض ولم یکن ذلک من کبر فهذا عیب ترد منه شرح المدرکة بصیغه اسم فاعل باب افعال زنی که رسیده باشد بحد جماع با او و آن در نه سالگی میشود که سن تکلیف زنانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از مردی که خرید کنیزی را که بالغه شده و حیض ندید نزد او تا آنکه گذشت بر آن شش ماه و نیست با او آبستنی امام گفت اگر باشد مثل او در سن بر این حال که حیض میدیده باشد و نباشد آن حیض ندیدن بسبب پیری پس این عیب است بر گردانیده میشود بصاحبش بسبب آن مخفی نماند که ربط این حدیث بعنوان این باب باعتبار جزو اولست و پس دو آشامانیدن دوا دخل ندارد باب بیست و سیوم فصل باب الحائض تختضب شرح الاختضاب بخا و با نقطه و ضاد با نقطه و بار کم نقطه خود را رنگین کردن بوسمه یکسمه ابرو و حنا دست و مانند آنها و باعث رنگ را خضاب بکسر خا مینامند یعنی این باب بیان حایضی است که رنگ میکند خود را بخضاب در این باب دو حدیث است اول فصل سالت ابا الحسن علیه السلم عن المراة تختضب وهی حایض قال لا باس به شرح پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلم را از زنی که خضاب میکند بر حالی که او حایض است گفت پروائی نیست با آن دوم فصل قلت لابی ابراهیم علیه السلم

تختضب المراة وهی طامث فقال نعم شرح کفتم امام موسی کاظم علیه السلم را که خضاب میکند زن
در حالی که او حایض باشد پس کفت آری باب سیت و چهارم جمله باب غسل ثیاب الحایض شرح
این باب بیان شستن جامهای حایض است در وقت اراده شروع او در نماز بعد از پاکی از حیض در این
باب سه حدیث است اول جمله سالت اباعبدالله علیه السلم عن المراة الحائض اتغسل ثیابها التی لبستها
فی طمثها قال تغسل ما اصاب ثیابها من الدم وتدع ما سوی ذلک قلت لم وقد عرقت فیها قال
ان العرق لیس من الحیض شرح لم بکسر لام و فتح میم استفهام انکاری است پس در حکم جمله است
و واو در وقد حالیه است من در من الحیض برای تبعیض است و انفهم جواب مشتمل است بر مبالغه در
عدم نجاست عرق حایض و اشارتست بانکه هرچه معلوم نیست نجاست آن بخطاب شارع و مانند آن که نیست
خطابی و مانند از شارع در نجاست عرق حائض علیحده واقع نشده پس علم بنجاست انجا منحصر است در آنکه
معلوم شود که عرق حایض قسمی از حیض است و این ظاهر البطلانست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را
از زن حایض که آیا واجبست بعد از پاکی از حیض اینکه بشوید جامهای خود را که پوشیده بود در وقت
حیض او کفت واجبست که بشوید انچه را که رسیده بجامهای او از جمله خون حیض و وامیکذارد غیر آن از انواع
جامه باشد که خون بآن نرسیده اصلا خواه بعض جامه باشد که خون ببعض دیکر آن رسیده کفتم چرا نشوید
و حال انکه بتحقیق عرق کرده دران جامها کفت بدرستی که عرق نیست از جمله حیض دوم جمله عن ابی عبدالله
علیه السلم قال الحایض تصلی فی ثوبها ما لم یصبه دم شرح ما در ما لم یصبه شرطیه غیر زمانیه است و ظاهر
انست که حرفیه باشد و جمعی از نحویان آنرا از اقسام اسمیه شمرده اند یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلم کفت حایض نماز میکند در جامه خود بی شستن آن جامه اکر ملاقات نکرده
باشد آن جامه را خون حیض سیوم جمله عن العبد الصالح علیه السلم قال سالته ام ولد لابیه فقالت جعلت
فداک انی ارید ان اسالک عن شیء وانا استحی منه قال سلی ولا تستحی قالت اصاب ثوبی دم
الحیض فغسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط و یذهب شرح این حدیث کذشت
در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب سی و هشتم که باب الثوب یصیبه الدم والمدة است باب بیست و
پنجم جمله باب الحایض تتناول الخمرة او الماء شرح تتناول بنون بصیغه مضارع غایبه باب تفاعل است
الخمرة بضم همزه خاء و سکون میم و راء بی نقطه حصیری کوچک که میساخته اند بران در نماز در بالای
فرش و مانند آن یعنی این باب بیان حایض است که میدهد بمرد محل سجده را یا آب را و در این
باب یک حدیث است جمله عن ابی عبدالله علیه السلم قال سالته عن الحائض تناول الرجل الماء

فقال

فقال قد کان بعض نساء النبی علیه السلم تسکب علیه الماء وهی حایض وتناوله الخمرة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی کفت پرسیدم او را از حایض که میدهد
بمرد آب را پس امام کفت بتحقیق بعض زنان نبی علیه السلم میریخت بر او آب را برای ازاله
نجاست و مانند آن در حالی که آن زن حایض بود و میداد بنبی علیه السلم محل سجده را جمله تم کتاب
الحیض من الکتاب الکافی والحمد لله رب العالمین شرح
این از زیادتی کاتبانست یعنی تمام شد کتاب حیض
از کتاب کافی و سپاس الله راست که صاحب
کل افتخار هر کس و هر عزت و فرع
الشارح خلیل بن الغازی القزوینی
عفی عنهما من شرحه فی سنه
سبعین والف هجریه
هزاران درود هزاران سلام
زما بر محمد و آلش تمام

۳۸ - ر

این کتاب از ما

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

فهرس کتاب الجنائز شرح الجنائز بفتح جيم ونون والف وهمزه وزای نقطه دار جمع جنازه بفتح وکسر جيم
بمعنی ميت بالفتح جيم بمعنی ميت است وبکسر جيم بمعنی تابوت است يا عکس است يعنی کتاب دهم از جمله
سی کتاب که جزو کتاب کافی ابو جعفر محمد بن يعقوب کلينی رحمه الله تعالی است کتاب احاديث متعلقه
باموات است در اين کتاب نود و پنج باب است و بنابر نسخه ای که بنظر رسيد نود و چهار
باب است زيرا که عنوان و احاديث باب ميت و ششم در ان نسخه مذکور نيست چون نزد يا
مضمون باب هفتاد و دوم بود باب علل الموت وان المومن يموت بكل ميتة دوم باب
ثواب المرض سوم باب آخر منه چهارم باب حد الشكاة پنجم باب المريض يوذن به الناس ششم
باب في كم يعاد المريض وقدر ما يجلس عنده وتمام العيادة هفتم باب هشتم باب ثواب
عيادة المريض نهم باب تلقين الميت دهم باب اذا عسر على الميت الموت واشتدت
عليه النزع يازدهم باب توجيه الميت الى القبلة دوازدهم باب ان المومن لا يكره على قبض روحه
سيزدهم باب ما يعاين المومن والكافر چهاردهم باب اخراج روح المومن والكافر پانزدهم
باب تعجيل الدفن شانزدهم باب نادر هفدهم باب الحائض تمرض المريض هجدهم باب غسل
الميت نوزدهم باب تحنيط الميت وتكفينه بيستم باب تكفين المراة بيست و يکم باب كراهة
تجمير الكفن وتسخين الماء بيست و دوم باب ما يستحب من الثياب للكفن وما يكره بيست و سوم باب
حد الماء الذي يغسل به الميت والكافور بيست و چهارم باب الجريدة بيست و پنجم باب الميت يموت
وهو جنب او حائض او نفساء بيست و ششم باب المراة تموت وفي بطنها ولد يتحرك بيست و هفتم
باب كراهية ان يقص من الميت ظفر او شعر بيست و هشتم باب ما يخرج من الميت بعد ان يغسل
بيست و نهم باب الرجل يغسل المراة والمراة تغسل الرجل سی ام باب حد الصبي الذي يجوز
للنساء ان يغسلنه سی و يکم باب غسل من غسل الميت ومن مسه وهو حار ومن مسه وهو بارد
سی و دوم باب العلة في غسل الميت غسل الجنابة سی و سوم باب ثواب من غسل مومنا سی و چهارم

باب ثواب من كفن مومنا سی و پنجم باب ثواب من حفر لمومن قبرا سی و ششم باب حد حفر
القبر واللحد والشق وان رسول الله صلى الله عليه وآله لحد له سی و هفتم باب ان الميت يوذن
به الناس سی و هشتم باب القول عند رؤية الجنازة سی و نهم باب السنة في حمل الجنازة چهلم
باب المشي مع الجنازة چهل و يکم باب كراهية الركوب مع الجنازة چهل و دوم باب من يتبع جنازة
ثم يرجع چهل و سوم باب ثواب من مشى مع جنازة چهل و چهارم باب ثواب من حمل جنازة چهل و پنجم
باب جنائز الرجال والنساء والصبيان والاحرار والعبيد چهل و ششم باب نادر چهل و هفتم
باب الموضع الذي يقوم الامام اذا صلى على الجنازة چهل و هشتم باب من اولى الناس بالصلوة
على الميت چهل و نهم باب من يصلي على الجنازة وهو على غير وضوء پنجاهم باب صلوة
النساء على الجنازة پنجاه و يکم باب وقت الصلوة على الجنازة پنجاه و دوم باب علة التكبير خمس
على الجنازة پنجاه و سوم باب الصلوة على الجنازة في المساجد پنجاه و چهارم باب الصلوة على المومن
والتكبير والدعاء پنجاه و پنجم باب انه ليس في الصلوة على الميت دعاء موقت وانه ليس فيها
تسليم پنجاه و ششم باب من زاد على خمس تكبيرات پنجاه و هفتم باب الصلوة على المستضعف
وعلى من لا يعرف پنجاه و هشتم باب الصلوة على الناصب پنجاه و نهم باب الجنازة توضع وقد
كبر على الاولى شصتم باب في وضع الجنازة دون القبر شصت و يکم باب نادر شصت و دوم باب
دخول القبر والخروج منه شصت و سوم باب من يدخل القبر ومن لا يدخل شصت و چهارم باب
سل الميت وما يقال عند دخول القبر شصت و پنجم باب ما يبسط في اللحد ووضع اللبن والآجر والساج
شصت و ششم باب من حثا على ميت وكيف يحثى شصت و هفتم باب تربيع القبر ورشه بالماء
وما يقال عند ذلك وقدر ما يرفع من الارض شصت و هشتم باب تطيين القبر وتجصيصه
شصت و نهم باب التربة التي يدفن فيها الميت هفتادم باب التعزية وما يجب على صاحب
المصيبة هفتاد و يکم باب ثواب من عزى حزينا هفتاد و دوم باب المراة تموت وفي بطنها صبي يتحرك
هفتاد و سوم باب غسل الاطفال والصبيان والصلوة عليهم هفتاد و چهارم باب الغريق
والمصعوق هفتاد و پنجم باب القتلى هفتاد و ششم باب اكيل السبع والطير والحريق والقتيل
يوجد بعض جسده هفتاد و هفتم باب من يموت في السفينة ولا يقدر على الشط او يصاب وهو
عريان هفتاد و هشتم باب الصلوة على المصلوب والمرجوم والمقتص منه هشتاد و يکم باب ما يجب
على الجيران لاهل المصيبة واتخاذ الماتم هشتاد و سوم باب المصيبة بالولد هشتاد و چهارم باب

هشتادم

التعزیه هشتاد و دوم باب الصبر والجزع والاسترجاع هشتاد و سوم باب ثواب التعزیه هشتاد و چهارم باب فی
السلوه هشتاد و پنجم باب زیارة القبور هشتاد و ششم باب ان المیت یزور اهله هشتاد و هفتم باب ان
المیت یمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته هشتاد و هشتم باب المسألة فی القبر ومن یسأل ومن لا یسأل
هشتاد و نهم باب نودم باب فی ارواح المؤمنین نود و یکم باب نود و دوم باب فی ارواح
الکفار نود و سیوم باب نود و چهارم باب الاطفال نود و پنجم باب النوادر به آنکه آنچه میگوییم در توضیح
آیات و احادیث متشابهات بعنوان اظهار احتمالست و مقدمات اینجا نیز همان مقدماتیست که در اول
شرح کتاب الطهاره مذکور شد والله اعلم باب اول اصل باب علل الموت وان المؤمن یموت بکل میتة
شرح میتة بکسر میم و سکون یا و دو نقطه در پایین مصدر باب نصر و ضرب و علم برای نوعست یعنی این باب
بیان اسباب مرگست و بیان آنست که مؤمن میمیرد بهر نوع مردن در این باب ده حدیث
اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان الناس یعتبطون اعتباطا فلما کان زمان
ابرهیم علیه السلام قال یا رب اجعل للموت علة یؤجر بها المیت ویسلی بها عن المصاب
قال فانزل الله عز وجل الموم وهو البرسام ثم انزل بعده الداء شرح یعتبطون بعین بی‌نقطه و بای
یک‌نقطه و طای بی‌نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است الاعتباط کشتن ذبیحه و مانند آن در وقت
صحت آن بی علتی که در آن باشد اعتباطا مفعول مطلق برای تاکید است و معطوف و حصر در آنست
یؤجر بهمزه یا بواو منقلبه از همزه بصیغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب است و وجه استعمال اجر اینجا
با آنکه مرض بی اختیار بنده میباشد بیان میشود در احادیث باب دوم یسلی بسین بی‌نقطه بصیغه
مضارع مجهول معتل اللام واوی باب نصر و علم است السلو بفتح و ضم سین و سکون لام و تخفیف واو
و بضم سین و ضم لام و تشدید واو فراموش کردن وان متعدی بعن میشود چنانچه اینجاست و گاهی
متعدی بنفس میشود بها نایب فاعلست و فاعل محذوف خویشان میتند و نزد بعض نحاة نایب فاعل
مصدر یسلی است و بر این تقدیر میتواند بود که یسلی بصیغه مجهول باب افعال باشد و فاعل محذوف
جمعی باشد که برای تعزیه می‌آیند مصاب بضم میم مصدر میمی باب افعالست بمعنی بر خوردن مرگ
کسی را موم بضم میم و سکون واوست برسام بکسر بای یک‌نقطه و سکون رای بی‌نقطه و سین بی‌نقطه و
الف مرضی است که باعث هذیان میشود و این غیر سرسام است زیرا که آن ورم حجابیست که میان این حد
جگر و معده است و سرسام از ورم حجاب دماغ است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت عادت این بود که مردم میرانیده در وقت صحت میشدند میرانیدنی در وقت صحت پس چون

شد

شد زمان ابراهیم علیه السلام گفت بار الهی که ای صاحب کل [illegible] بگردان برای مرگ
سببی که مزد داده شود بآن میت و فراموش کرده بآن شود از بر خوردن مرگ امام گفت پس
اول فرو آورد الله عز وجل موم را و آن مرضی است که باعث هذیان میشود بعد از آن فرو آورد درد
یعنی اقسام دیگر مرض را دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان الناس یعتبطون اعتباطا
فقال ابرهیم یا رب لو جعلت للموت علة یعرف بها ویسلی عن المصاب فانزل الله عز وجل
الموم وهو البرسام ثم انزل الداء بعده شرح لو برای تمنی است یعرف بصیغه مضارع مجهول
باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بموت است یسلی بصیغه مضارع غایب باب افعالست و ضمیر معلوم شد
مستتر راجع بعلة است و مضمون این ظاهرست از شرح سابق و تفاوت سهل است سیوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول الحمی رائد الموت وهی سجن الله فی الارض وهی حظ
المؤمن من النار شرح رائد برای بی‌نقطه و الف و همزه و دال مقطعه است یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت تب پیشرو مرگست غالبا و آن زندان الله
تعالی است در زمین و آن نصیب مؤمن است از آتش جهنم مراد اینست که گرمی آن از جهنم است و مؤمن بغیر آن
نصیبی از جهنم ندارد چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله مات داود النبی علیه السلام یوم
السبت مفجوءا فاظلته الطیر باجنحتها ومات موسی علیه السلام کلیم الله فی التیه فصاح صائح من
السماء مات موسی وای نفس لا تموت شرح این حدیث مناسب وان المؤمن یموت بکل میتة است
المفجوء بفا و جیم و همزه بصیغه اسم مفعول باب منع و علم کسی که ناگاه دشمن بر سر او آمده باشد
فا در فاظلته برای تعقیب است و اشارتست بآنکه اگرچه داود علیه السلام در درماندگی وفات
یافت اما لشکر او فرج بعد از شدت یافته در تحت حکم سلیمان آمدند که صاحب ملک عظیم و فرمان
فرمای مرغان و جن و انس بود التیه بفتح و کسر تای دو نقطه در بالا و سکون یای دو نقطه در پایین
مصدر باب ضرب راه گم کردن در بیابان و مانند آن و بکسر تای دو نقطه در بالا بیابانی که راه در آن
گم میشود و هر دو اینجا مناسبست و اشارتست بآنچه مشهور و در قرآن مذکورست که بنی اسرائیل
چهل سال در بیابان راه گم کردند و سرگردان میگشتند یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
که وفات یافت داود پیغمبر علیه السلام در روز شنبه بر حالی که لشکر دشمن برابر او ناگاه آمده بودند پس
سلیمان علیه السلام سایه کردند او را مرغان ببالهای خود و وفات یافت موسی علیه السلام که الله تعالی با او بی‌واسطه
فرشته سخن گفته بود در اثنای راه گم کردن بنی اسرائیل در بیابان پس فریاد زد فریاد زننده از ملائکه آسمان

که وفات یافت موسی بکدام جاندار وفات نمیابد بر که میتواند بود که این فریاد از قبیل تحدیث باشد یعنی
تذکیر معلوم چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب پنجاه و چهارم که باب ان الائمة محدثون مفهوم است
پس شنیدن آن مخصوص انبیا نباشد و میتواند بود که از قبیل اعلام باشد و شنیدن آن مخصوص
انبیا باشد و میتواند بود که نسبت ببعضی از قبیل تحدیث و نسبت ببعضی دیگر از قبیل اعلام باشد پنجم
فصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان موت الفجاءة تخفیف عن المؤمن واخذة اسف علی الکافر
شرح فجاءة بضم فا و جیم و الف و همزه و تا مصدر باب منع و علم ناگاه آمدن و بمعنی آنچه ناگاه
آید نیز مستعمل میشود و اینجا هر دو مناسبت یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بدرستی که
مرگ ناگاه سبک کردن الله تعالی است آزار را از مؤمن و یک گرفتن از روی غضب است بر کافر
ششم فصل عن الرضا علیه السلم قال اکثر من یموت من موالینا بالبطن الذریع شرح البطن بفتح با
یک نقطه و فتح طا بی نقطه است ذریع بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا دو نقطه پایین و عین
بی نقطه است یعنی روایت است از امام رضا علیه السلم گفت بیشتر آنکه میمیرد از خواص شیعه ما باسهال تند
میمیرد هفتم فصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمی رائد الموت و سجن الله فی ارضه و فورها
من جهنم و هی حظ کل مؤمن من النار شرح الفور بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه مصدر باب نصر
جوشش یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تب پیشرو مرگ است و زندان الله تعالی است در
زمین او و جوشش آن از جهنم است باین معنی که نمونه ایست از جهنم و آن نصیب هر مؤمن است از آتش جهنم
هشتم فصل قال ابو جعفر علیه السلم ان المؤمن یبتلی بکل بلیة و یموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه
شرح گفت امام محمد باقر علیه السلم بدرستی که مؤمن مبتلا میشود بهر بلایی و میمیرد بهر نوع مردنی
غیر اینکه بکشد خود را مراد اینست که ترک تقیه نمیکند یا مراد اعم از آنست نهم فصل سألت ابا
عبد الله علیه السلم عن میتة المؤمن فقال یموت المؤمن بکل میتة یموت غرقا و یموت بالهدم
و یبتلی بالسبع و یموت بالصاعقة و لا تصیب ذاکرا لله تعالی شرح این حدیث گذشت در کتاب
الدعا در حدیث سیوم باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا و در حدیث دوم باب مذکور گذشت
که قلت و ما الذاکر قال من قرا مائة آیة غرقا بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه مصدر باب علم مفعول
له است الهدم بفتح ها و فتح دال بی نقطه مصدر باب علم فرو ریختن دیوار و اطراف چاه و مانند آن
آنها و بسکون دال مصدر باب ضرب فرود آوردن کسی خانه و مانند آن را یعنی پرسیدم امام جعفر
صادق علیه السلم را از نوع مردن مؤمن پس گفت میمیرد مؤمن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق

شدن

شدن و میمیرد بسبب فرو ریختن دیوار و مانند آن و گرفتار میشود بدرنده و میمیرد بصاعقه و نمیخورد
صاعقه کسی را که در ذکر الله تعالی باشد دهم فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان الله عز و جل
یبتلی المؤمن بکل بلیة و یمیته بکل میتة و لا یبتلیه بذهاب عقله اما تری ایوب کیف سلط
ابلیس علی ماله و ولده و علی اهله و علی کل شیء منه و لم یسلط علی عقله ترک له لیوحد الله عز و جل
شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان و الکفر در حدیث بیست و دوم باب بعد
ششم که باب شده ابتلاء المؤمن است لیوحد مرفوع و منصوب میتواند بود و مقدر بر ان ناصبه و
ان با مدخولش مفعول له است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت بدرستی که الله
عز و جل و عز گرفتار میکند مؤمن را بهر بلایی و میمیراند مؤمن را بهر نوع مردنی و گرفتار نمیکند مؤمن را
برفتن خرد او ~~و بهره و~~ بینی ایوب علیه السلم را که چون مسلط شد ابلیس بر مال او و فرزندان
او و بر زوجه او و بر هر چیز از او و مسلط نشد بر خرد او و اگذاشته شد خرد برای او تا توحید کند الله
عز و جل را بخرد خود باب دو دهم فصل باب ثواب المریض شرح ثواب نفعی است که در
مقابل فعل اختیاری است حقیقة یا حکما یعنی این باب بیان ثواب بیمار است برافعالی که نکرده و در
حکم آنست که کرده باشد در این باب ده حدیث است اول ان رسول الله صلی الله علیه و آله رفع
راسه الی السماء فتبسم فقیل له یا رسول الله رایناک رفعت راسک الی السماء فتبسمت قال نعم عجبت
لملکین هبطا من السماء الی الارض یلتمسان عبدا صالحا مؤمنا فی مصلی کان یصلی فیه لیکتبا له عمله
فی یومه و لیلته فلم یجداه فی مصلاه فعرجا الی السماء فقالا ربنا عبدک فلان المؤمن التمسناه
فی مصلاه لنکتب له عمله لیومه و لیلته فلم نصبه فوجدناه فی حبالک فقال الله عز و جل اکتبا
لعبدی مثل ما کان یعمله فی صحته من الخیر فی یومه و لیلته ما دام فی حبالی فان علی ان اکتب
له اجر ما کان یعمله اذ حبسته عنه شرح عجبت بصیغه ماضی معلوم متکلم باب علم است مؤمن بمعنی کامل
در ایمانست پس صالح اعم از مؤمنست عمله بمعنی عمله فی مصلاه است لام در لیومه بمعنی فی است
الحبال بکسر حاء بی نقطه و با یک نقطه جمع حبل بفتح حا و سکون با رسنها ما کان یعمله دو احتمال دارد اول
اینکه عبارت از آن عمل باشد مطلقا دوم اینکه عبارت از آن عمل باشد بشرط اینکه الله تعالی
داند که اگر صحیح میبود میکرد و الله اعلم اذ برای تعلیل و برای ظرفیت میتواند بود یعنی بدرستی که
رسول الله صلی الله علیه و آله برداشت سر خود را بسوی آسمان پس لب خنده کرد پس گفته
شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را بسوی آسمان پس لب خنده کردی

گفت آری اشگفت آمدم برای دو فرشته که بحکم آلهی فرود آمدند از آسمان بسوی زمین طلب میکردند
بنده را که صلاحیت دخول جنت داشت مومن بود در مصلائی که عادت که عادت او آن بود که نماز میکرد
در آن نماز نیابیند برای آن بنده عمل او را در روزش و شبش در مصلای او پس نیافتند او را در مصلای
او تا نویسیم برای او عمل او را در روزش و شبش در مصلای او پس بخوردیم او را آنجا پس یافتیم او را در بندهای تو که بسبب
بیماری بر اعضای او بود پس گفت الله عز و جل بنویسید برای آن بنده من مثل آنچه را که میکرد در تندرستی
او از عمل خیر در مصلای خود در روزش و شبش چندانکه در بندهای منست چه بدرستی که لازمست بر من که تو بسیم
برای او ثواب آنچه را که میکرد آنرا برای اینکه منع کردم و داشتم او را از آن **دوم حدیث** قال النبی صلی الله
علیه و آله ان المسلم اذا غلبه ضعف الکبر امر الله عز و جل ان یکتب له فی حاله تلک مثل ما کان یعمل و هو شاب
نشیط صحیح و مثل ذلک اذا مرض وکل الله به ملکا یکتب له فی سقمه ما کان یعمل من الخیر فی صحته حتی یرفعه الله
و یقبضه و کذلک الکافر اذا اشتغل بسقم فی جسده کتب الله له ما کان یعمل من شر فی صحته **شرح** الکبر بکسر
کاف و فتح با رکیطه مصدر باب علم پیری النشیط بفتح نون و شین بانقطه و یا دو نقطه در پایین و طا
بیقطه کسی که بجد باشد در کار مثل منصوبست بنیابت مفعول مطلق وکل الله بتقدیر کوکیلا مثل
ذلک است مرض از باب علم جمله شرطیه است وکل الله جمله جزائیه است اشتغل بشین بانقطه و غین با نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست **یعنی** گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستی که چون مسلمان چون
غالب شود بر او ناتوانی پیری امر میکند الله عز و جل باینکه نوشته شود برای او در آن حال او مثل آنچه عمل
میکرد در حالی که او جوان صاحب جد در عبادت تندرست بود و همچنان چون بیمار شود موکل میکند
الله تعالی با او فرشته را که نویسد برای او در بیماری او آنچه را که عمل میکرد از خیر در تندرستی او تا آنکه بردارد
او را الله تعالی از میان مردم و قبض روح او کند و مانند آنست که مذکور شد کافر و بیان این آنکه چون
ترک آنچه میکرد کند بسبب بیماری در بدن او مینویسد الله تعالی برای او آنچه را که میکرد از جمله شر در تندرستی
و مخفی نماند که از دو احتمال که در شرح حدیث اول گذشت اینجا احتمال دوم ظاهر ترست و الله اعلم
سیوم حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله یقول الله عز و جل للملک الموکل بالمومن اذا مرض اکتب
له ما کنت تکتب له فی صحته فانی انا الذی صیرته فی حبالی **شرح** خطاب اکتب تکتب مبنی بر اجرای
نوع در مجرای شخص است زیرا که هر روز و هر شب ملکی دیگر موکل میشود بر دست راست و همچنین بر دست
چپ
و مستوی اند بود که مبنی بر احتمال دوم باشد از دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث اول **یعنی** گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله که میگوید الله عز و جل فرشته را که موکل است بمومن چون بیمار شود ان

پس بالا رفتند بسوی آسمان پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما بنده تو فلان را در مصلای او ... که تو منت طلب کردیم او را در مصلای او

مومن

مومن که بنویس برای او آنچه را که می نوشتی برای او از خیر در تندرستی او چه بدرستی که من که منم آنکسم که
گرد آورنده ام او را در بندهای خود که بر اعضای او دست بسبب بیماری **چهارم حدیث** قال ابو جعفر علیه السلام سهر
لیله من مرض افضل من عباده سنه **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام بیداری شبی بسبب بیماری
فاضلترست از عبادت سالی با تندرستی **ازیرا** نفعی که در مقابل بیداریست داخل عوض خالی از
ثوابست پس این حدیث مناسب عنوان این بابست **یا گوییم** نوع ثواب بهترست از نوع عوض
خالی از ثواب و خصوصیات این عوض بهترست از خصوصیات این ثواب چنانچه نوع مرد بهتر از نوع زن است
و بعضی زنان بهتر از مردانند پس بنا بر اعتبار این عوض خالی از ثواب در حکم ثواب شده چنانچه از
لفظ اجر در حدیث ششم ظاهر میشود **پنجم حدیث** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا صعد ملکا العبد
المریض الی السماء عند کل مساء یقول الرب تبارک و تعالی ما ذا کتبتما لعبدی فی مرضه فیقولان الشکایه
فیقول ما انصفت عبدی ان حبسته فی حبس من حبسی ثم امنعه الشکایه اکتبا لعبدی مثل ما کنتما تکتبان
له الخیر فی صحته و لا تکتبا علیه سیئه حتی اطلقه من حبسی فانه فی حبس من حبسی **شرح** صعد از باب
علم است عند کل مساء مبنی بر اینست که دو ملک هر مسائی غیر دو ملک مسائی دیگرست فیقولان
مبنی بر اجرای دو شخص از یک نوع در مجرای یک شخص است زیرا که نوشتن شکایت مخصوص ملک دست
چپ است و همچنین است اکتبا زیرا که نوشتن اعمال صالحه مخصوص ملک دست راست است و اما
ما کنتما تکتبان پس مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بالا روند دو فرشته که موکل بر بنده
بیمارند بسوی آسمان نزد هر شامی میگوید صاحب کل اختیار تبارک و تعالی که چه چیز نوشتید برای بنده
من در بیماری او پس میگویند اظهار درد پس میگوید انصاف نداده باشم بنده خود را اگر واداشته
باشم او را در بندی از بند خود بعد از آن منع کنم او را از اظهار درد بنویسید برای بنده من آنچه را
که مینوشتید برای او از خیر در تندرستی او و منویسید بر او بدی را تا وقتی که رها می دهم او را از بند
خود چه بدرستی که او در نوعی از جمله منع منست **ششم حدیث** عن احدهما علیهما السلام قال سهر
لیله من مرض او وجع افضل و اعظم اجرا من عباده سنه **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث
چهارم **هفتم حدیث** سمعت ابا ابراهیم علیه السلام یقول اذا مرض المومن اوحی الله عز و جل
الی صاحب الشمال لا تکتب علی عبدی ما دام فی حبسی و وثاقی ذنبا و یوحی الی صاحب الیمین ان
اکتب لعبدی ما کنت تکتب له فی صحته من الحسنات **شرح** الوثاق بفتح و کسر واو بندی که

بالحیزی بسته میشود و واو در و یوحی حالیه است بنا بر اینکه جمله حالیه که مضارع مثبت باشد گاهی با واو
میباشد و میتواند بود که عاطفه باشد و عدول از لفظ ماضی بلفظ مضارع برای افاده زیادتی استمرار
و تقویت جانب معطوف بر معطوف علیه باشد یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلم میگفت
چون بیمار شد مومن وحی کرد الله عز و جل بسوی فرشته دست چپ که منویس بر بنده چند انکه در منع
من و بند بیست گناهی را بر حالی که وحی میکند بسوی فرشته دست راست که بنویس برای بنده من
آنچه را که مینوشتی برای او در تندرستی او از حسنات هشتم حدیث عن ابی جعفر علیه السلم قال الحسد اذا لم
یرض اثره وانا خیر فی جسد لا یرض له یرض باثره شرح اثر بشین بالنقطه ورا بینقطه بصیغه ماضی معلوم
باب علم است الاشر بفتح همزه و فتح شین تکبر یا در با تر برای ملابست است و ظرف صفت دوم جسد است
یعنی روایتست از امام ابو جعفر محمد باقر علیه السلم گفت بدن آدمی چون بیمار نشود متکبر میشود و خیر نیست
در بدنی که بیمار نشود یا تکبر باشد مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که مرض باعث
کسب ثواب میشود بعد از صحت نهم حدیث عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال حمی لیلة تعدل
عبادة سنة وحمی لیلتین تعدل عبادة سنتین وحمی ثلث تعدل عبادة سبعین سنة
قال قلت فان لم یبلغ سبعین سنة قال فلامه وابیه قال قلت فان لم یبلغا قال فلقرابته
قال قلت فان لم تبلغ قرابته قال فلجیرانه شرح لیله بمعنی یکشب مستعمل میشود و بمعنی شبانه روز مستعمل
میشود و بنابر و اینجا هر دو محتملست تعدل بعین بینقطه و دال بینقطه هر سه جا بصیغه مضارع معلوم غایب
باب تفعیلست التعدیل استقامت دادن چیزی بروشی که خالی از تفریط و افراط شود و بی عیب شود
و اگر از باب ضرب باشد بمعنی اینکه هموزن میشود و سؤال و جواب بعد از آن ناخوش مینماید والله اعلم
یعنی روایتست از ابو حمزه از امام محمد باقر علیه السلم گفت یکشب تب بی عیب میکند عبادت یکساله صاحبش را
بمعنی که اگر عیبی و نقصانی در بعض اجزای آن باشد تلافی و تدارک عیب آن میکند و تب دو شب بی عیب
میکند عبادت دو ساله صاحبش را و تب سه شب بی عیب میکند عبادت هفتاد ساله صاحبش را مخفی
نماند که ازین مستفاد میشود که زیادتی آزار شب سوم بر هر یک از شب اول و دوم بنسبت هفت
درجه است و شاید که سر این آن باشد که ضعف قوای صاحبش و حاجت بطبیب و دوا در اکثر اینها با
شب سوم است و در دو شب سابق تفاوت نیست والله اعلم ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر صاحبش
نرسد بهفتاد سال یعنی که عبادت سالهای او بقدر هفتاد سال نباشد چون خواهد شد امام گفت
پس قدر باقیمانده آن نفع برای مادر او و پدر اوست ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر ایشان نرسند بان قدر

چون

چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای خویشان اوست ابو حمزه گفت که
گفتم پس اگر خویشان او نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع
برای همسایگان اوست مخفی نماند که گذشت در کتاب العشره در باب حق همسایه و در باب حد الجوار
که قدر همسایگی چهل خانه است و شاید که مراد اینجا اوسع از آن باشد خواه متصل بآن باشند و خواه
در شهری دیگر باشند بشرط الاقرب فالاقرب و الا اینجا نیز گنجایش سوال هست و ایضا در جمیع مرتبت
صلاحیت شرطست دهم حدیث عن ابی عبدالله علیه السلم قال حمی لیلة کفارة لما قبلها ولما بعدها
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت تب یکشب کفاره است برای گناهان
پیش از آن شب و برای گناهان بعد از آن شب اگر گوئی اخبار بکفاره ما بعد بودن باعث جرات
بر معاصی میشود و این قبیح مینماید گوئیم بقای ایمان شرطست و معاصی بر دو قسم است کبائر
و صغائر و چون اصرار بر کبائر کفر نیست پس معلوم است که این مستثنی است و اخبار بباعث
اصرار بر صغائر قبیح نیست زیرا که در آیات و احادیث بسیار اخبار بعفو از آن شده در حق
مومن و سر آن اینست که در آیات و احادیث دیگر بیان شده که در مراتب ثواب تارک آن
و مرتکب آن تفاوت بسیار است باب سیوم فصل ثواب خدمت مریض شرح این باب دیگر است از تتمه
باب سابق زیرا که احادیث این باب در بیان ثواب بیماری است که اظهار درد خود نزد زایران
نکند در این باب شش حدیثست اول حدیث قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل و عز
من مرض ثلثا فلم یشک الی احد من عواده ابدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من
دمه فان عافیته عافیته ولا ذنب له وان قبضته قبضته الی رحمتی شرح ثلثا عبارت
از ثلاث لیال است یا عبارت از ثلاث مرات است بیان حقیقت ابدلته لحما تا آخر در
در حدیث ششم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز و جل در حدیث
قدسی هر که بیمار شد سه شب پس شکایت بیماری خود نبرد بسوی هیچیک از جمعی که بپرسش
او می آیند بعوض دادم او را گوشتی که بهتر است از گوشت او که پیش از بیماری داشت مراد اینست
که گوشت این بیماری بهتر است از گوشت تندرستی سابق بر این زیرا که با گوشت تندرستی گناه
محسوب نیست میشد و با این گوشت گناه محسوب نمیشود خواه بعد از این تندرستی بهم رسد و خواه
نه بلکه کفاره گناهان ایام تندرستی سابق نیز هست چنانچه گذشت در حدیث آخر باب سابق
و دادم او را خونی که بهتر است از خون او که پیش از بیماری داشت اگر تندرست کردم او را تندرست

بادم

الله محمد علی فاطمه
حسن و حسین
علی محمد جعفر موسی
و علی و محمد و علی
و حسن و محمد
عمل علی محمد فیضی
۱ ۲ ۵ ۱
تاریخ سه شنبه ۴ ۲ شوال
المکرم

کردم او را بر حالی که نیست گناهی او را واگر از دنیا گرفتم او را گرفتم او را بسوی رحمت خود دوم حدیث

عن ابی جعفر علیه السلم قال الله تبارک وتعالی ما من عبد ابتلیته ببلاء فلم یشک الی عواده الا ابدلته

لحما خیرا من لحمه ودما خیرا من دمه فان قبضته قبضته الی رحمتی وان عاش عاش ولیس له ذنب

شرح مضمون این نزدیک بمضمون ذوق نیست که در این حدیث قید ثلاثا عبارت نیست و در سابق

بود ومنافات نیست میان این دو حدیث زیرا که تفاوت در کمال ونقصان ثواب خواهد بود سیوم

حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال الله عز وجل ایما عبد ابتلیته ببلیة فکتم ذلک عواده ثلاثا

ابدلته لحما خیرا من لحمه ودما خیرا من دمه وبشرا خیرا من بشره فان ابقیته ابقیته ولا ذنب له

وان مات مات الی رحمتی شرح مضمون این نزدیک بحدیث اولست تفاوت نیست که اینجا وبشرا

خیرا من بشره هست وآنجا نبود والبشر بفتح با وسکون شین با نقطه ورا بی نقطه ظاهر پوست آدمی

ومراد اینجا پوست آدمیست ومضمون این ظاهرست چهارم حدیث عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلم

قال من مرض لیلة فقبلها بقبولها کتب الله عز وجل له عبادة ستین سنة قلت ما معنی قبولها قال

لا یشکو ما اصابه فیها الی احد شرح قبلها بصیغه ماضی باب علم است وضمیر راجع بلیله است باعتبار آنکه

در ان واقع شده ولا یشکو بتقدیر ان لا یشکو است پس منصوب ومرفوع میتواند بود ومیتواند بود که

بتقدیر ان لا یشکو نباشد بلکه جمله خبریه بمعنی انشائیه باشد واین احتمال ظاهرست در حدیث آینده باعتبار

عطف جمله فاذا اصبح تا آخر بر یصبر وبر این تقدیر مرفوعست یعنی روایتست از مردی از امام جعفر صادق

علیه السلم گفت هر که بیمار شد یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب نوشت الله عز وجل

برای او عبادت شصت سال را گفتم چیست معنی قبول لایق آن شب گفت آنکه شکایت نزد آزار را که بر

خورد او را در آن شب بسوی هیچکس پنجم حدیث عن العرزمی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلم

قال من اشتکی لیلة فقبلها بقبولها وادی الی الله شکرها کانت کعبادة ستین سنة

قال ابی فقلت له ما قبولها قال یصبر علیها ولا یخبر بما کان فیها فاذا اصبح حمد الله علی ما کان شرح

عرزم بفتح عین بی نقطه وسکون را بی نقطه وفتح زای با نقطه اسم یکی از پدران عبد الرحمن بن

محمدست اشتکی بصیغه ماضی معلوم باب افتعالست ضمیر قبلها وضمیر کانت راجع بلیله است

باعتبار آنچه در ان واقع شده یصبر از باب ضربست وبیان اعراب آن شد در شرح حدیث

سابق یعنی روایتست از عرزمی از پدرش از امام جعفر صادق علیه السلم گفت که هر که بیمار شد در

یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب وادا کرد بسوی الله تعالی شکر آزار آن شب را باشد

قال مر

عبادت

عبادت شصت سال گفت پدرم که پس گفتم امام را که چیست قبول لایق آن شب گفت میباید که صبر کند

بران شب وخبر نکند بآنچه شد در ان شب پس چون بصبح رسد حمد کند الله تعالی را بر آنچه شد ظاهر

این آنست که میان شکر وحمد عموم وخصوص من وجه باشد واین عمل ماده اجتماع آنها باشد بنا بر آنکه

شکر تعظیم منعم است برای نعمتش خواه بزبان وخواه بغیر آن وحمد تعظیم بزبانست در مقابل

فعل اختیاری خواه در مقابل نعمت وخواه بغیر آن پس این عمل در صبح شکرست باعتبار آنکه

تعظیمی است در مقابل نعمت اخروی زیرا که آزار دنیوی نعمت اخروی است وحمدست باعتبار آنکه وصف

جمیل است بزبان در مقابل فعل اختیاری ششم حدیث عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال

قال ابو عبد الله علیه السلم من مرض ثلاثة ایام فکتمه ولم یخبر به احدا ابدل الله عز وجل

له لحما خیرا من لحمه ودما خیرا من دمه وبشرة خیرا من بشرته وشعرا خیرا من شعره قال قلت جعلت فداک

وکیف یبدله قال یبدله لحما وشعرا ودما وبشرة لم یذنب فیها شرح روایتست از ابن ابی عمیر

از بعض یاران او گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلم هر که بیمار شود سه روز پس پنهان

کند آن آزار وخبر نکند بآن هیچکس را یعنی که شکایت آن بسوی زایران نبرد بعوض میدهد

الله عز وجل برای او گوشتی بهتر از گوشت سابق بر بیماری او وخونی بهتر از خون سابق او وپوستی

بهتر از پوست او وموئی بهتر از موی او راوی گفت که گفتم قربانت شوم وچون عوض میدهد

او را مرادش اینست که آیا باعتبار تغییر در ذات گوشت وخون وپوست وموست یا

باعتبار تغییر در وصف آنهاست امام گفت عوض میدهد او را گوشتی وموئی وخونی وپوستی

که گناه نکرده در آنها مراد امام آنست که تغییر در وصف آنهاست باعتبار آنکه گناهانی

که در گوشت ومو وخون وپوست سابق بر بیماری شده معفو شده خواه تغییر در ذات آنها شده باشد

وخواه نه وگناهی در بیماری محسوب نمیشود باب چهارم حدیث باب حد الشکایة

شرح الشکاة بفتح شین با نقطه اظهار آزار خود نزد کسی یعنی این باب مرتبه شکایت مذمومه است

در این باب یک حدیث است حدیث عن جمیل بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلم قال سئل

عن حد الشکاة للمریض فقال ان الرجل یقول حممت الیوم وسهرت البارحة وقد صدق

ولیس هذا شکاة وانما الشکوی ان یقول لقد ابتلیت بما لم یبتل به احد ویقول لقد

اصابنی ما لم یصب احدا ولیس الشکوی ان یقول سهرت البارحة وحممت الیوم ونحو هذا

شرح حممت بجای بی نقطه بصیغه مجهول مجردست سهرت بسین بی نقطه ورای بی نقطه وهای بی نقطه

بصیغه معلوم باب ضرب است البارحة ببای یک نقطه والف وکسر رای بی نقطه ...

سب گذشته که متصلست بامروز صدق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیلست التصدیق اظهار راستی
اعتقادی یا سخنی واگر صدق از باب نصر باشد ذکر لیس الشکوی تا آخر تکرار مضمون ان الرجل تا آخر
خواهد بود پس حاصل جواب اینست که شکایت سه مرتبه دارد اول ادنی و آن در صورتیست که مخاطب
اعتقاد مضمون آن کرده باشد دوم اعلی و آن در صورت مبالغه است سیوم اوسط و آن
ما عدای اینهاست و دوم مذمومست بخلاف دو مرتبه دیگر شکوی بفتح شین با نقطه و سکون کاف
یعنی گله است ابتلیت بصیغه مجهول متکلم باب افتعالست لم یبتل بفتح لام بصیغه مجهول غایب
باب افتعالست یعنی روایتست از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت امام
رسیده شد از مرتبه شکایت مذموم برای بیمار پس امام گفت بدرستی که مرد میگوید تب زده
شدم امروز و بیداری کشیدم دوش بر حالی که بتحقیق تصدیق اعتقاد مخاطب کرده و نیست
این از قبیل شکایت مذموم و غیر این نیست که شکایت مذموم اینست که گوید هر آینه بتحقیق مبتلا
شدم بچیزی که مبتلا نشد بآن بلا احدی و گوید هر آینه بتحقیق بر خورد مرا آنچه بر نخورد احدی را و نیست
شکایت مذموم اینکه گوید بیداری کشیدم دوش و تب زده شدم امروز و مانند این باب پنجم
فصل باب المریض یؤذن به الناس شرح این باب بیان بیماریست که اعلام میکند بآن بیماری مردم
در این باب سه حدیثست اول فصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله علیه السلم
یقول ینبغی للمریض منکم ان یؤذن اخوانه بمرضه فیعودونه فیوجر فیهم و یوجرون فیه قال فقیل
له نعم هم یوجرون فیه لممشاهم الیه فکیف یوجر فیهم قال فقال باکتسابه لهم الحسنات فیوجر
فیهم فیکتب له بذلک عشر حسنات ویرفع له عشر درجات ویمحی بها عنه عشر سیئات
شرح روایتست از عبد الله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
سزاوارست برای بیمار از جمله شما شیعیان اینکه اعلام کند برادران مومن خود را بیماری خود
پس ایشان بسبب اعلام او عیادت او میکنند پس ماجور میشود آن بیمار بسبب ایشان و ایشان
ماجور میشوند بسبب او عبد الله گفت پس گفته شد امام را که آری ایشان ماجور میشوند بسبب
او برای رفتن ایشان بسوی او پس چون و چه سبب او ماجور میشود بسبب ایشان عبد الله گفت
که پس امام گفت بسبب سعی در کسب او برای ایشان حسنات را پس ماجور میشود بسبب
ایشان بیان این آنکه نوشته میشود برای او بسبب آن اکتساب حسنات ده حسنه
و برداشته میشود در بهشت برای او ده درجه و برطرف کرده میشود بسبب حسنات ایشان که او باعث

آنها

آنها شده از او ده سیئه دوم فصل قال ابو الحسن علیه السلم اذا مرض احدکم فلیاذن للناس
یدخلون علیه فانه لیس من احد الا وله دعوة مستجابة شرح گفت امام موسی کاظم یا امام رضا
علیهما السلم چون بیمار شود یکی از شما پس باید که رخصت دهد مردم را که داخل شوند بر او و عیادت
کنند چه بدرستی که نیست هیچیک از مردم خواه صالح و خواه غیر صالح که او را یک دعای مستجاب
نیست شاید که آن دعا نصیب بیمار شود سیوم فصل قال ابو عبد الله علیه السلم اذا دخل احدکم
علی اخیه عائدا له فلیسأله یدعو له فان دعاءه مثل دعاء الملائکة شرح گفت امام جعفر صادق
علیه السلم چون داخل شود یکی از شما مومنان بر برادران مومن خود بر حالی که عیادت کند
او را پس باید که طلب کند از آن بیمار مومن که دعا کند برای او چه بدرستی که دعای بیمار مومن
مثل دعای ملائکه است در اینکه مستجاب میشود باب ششم فصل باب المریض فی کم یعاد المریض
وقدر یجلس عنده و تمام العیادة باب بی تنوین است مضافست بمضمون جمله که در حکم مفردست کم شرح م
استفهامیه است یعاد بصیغه مجهول باب نصر است و قدر مجرور و معطوف بر مضمون جمله است
مصدریه است یجلس بصیغه مجهول باب ضرب است عنده نایب فاعلست العیادة بکسر
عین و یا منقلب از واو مصدر باب نصر رفتن بدیدن بیمار یعنی این باب بیان مدتیست
که در چند روز دیده میشود بیمار و بیان مقدار جلوس نزد او و بیان عیادت در این کال م
باب شش حدیثست اول فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لا عیادة فی وجع العین ولا تکون
عیادة فی اقل من ثلثة ایام فاذا وجبت فیوم ویوم لا فاذا طالت العلة ترک
المریض و عیاله شرح لا عیادة مجازیست زیرا که ذات عیادت متحقق میباشد در درد چشم
و او تب مجازات برفع ذات رفع جمیع احوال اشرفیه انست مثل ثواب و متابعت ملائکه
شاید که وجه این آن باشد که صاحب درد چشم متضرر میشود غالبا از آمد و رفت مردم
پس اگر متضرر نشود از عیادت شخصی بلکه مطلوب و مرغوب او باشد حینئذ نیست مثل آنچه می آید
در حدیث دهم باب النوادر که آخر ابواب است لا تکون بصیغه غایبه از افعال ناقصه است
و اسم آن ضمیر مستتر راجع بعیادت است عیادة منصوب و خبر لا یکون است پس مقصود اینست
که عیادت کامل نمیباشد مراد بثلثة ایام سه روز اول مرض است پی در پی الوجوب ثبوت
و استمرار اعم از اینکه بعنوان طول مدت باشد یا نباشد فیوم مرفوع و مبتداست و خبرش
حذف شده است بتقدیر فیوم یوم عیادة و یوم لا بتقدیر و یوم لا یکون است و عیاله منصوبست یوم عیادة م

وواو بمعنی مع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت احکام عیادت نیست در
درد چشم و عیادت عیادت کامل نمیباشد در کمتر از سه روز پی در پی که هر روز یک عیادت واقع
شود پس چون مستمر شود علت یا بمعنی که زیاد از سه روز شود پس روزی روزی عیادت هست و روزی
روز عیادت نیست یا بمعنی که یک در میان عیادت مستحب است نه هر روز و اگر طویل شود علت
و اگذاشته میشود بیمار با عیالش یا بمعنی که دیگر عیادت مستحب نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال العیادة قدر فواق ناقة او حلب ناقة شرح الفواق بضم فا مقدار دست بوستان نهادن
و برداشتن برای دوشیدن شتر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت عیادت
بقدر دست کذاشتن و برداشتن بر پستان شتر ماده است یا بقدر دوشیدن شتر ماده است
مراد اینست که اول اقل و دوم اکثر عیادت است اگر بیمار طلب درنک بیش ازان نکند سیوم
اصل اخبرنی مولی لجعفر بن محمد علیه السلم قال مرض بعض موالیه فخرجنا الیه نعوده و نحن عدة
من موالی جعفر فاستقبلنا جعفر فی بعض الطریق فقال لنا این تریدون فقلنا نرید فلانا نعوده
فقال لنا قفوا فوقفنا فقال مع احدکم تفاحة او سفرجلة او اترجة او لعقة من طیب
او قطعة من عود بخور فقلنا ما معنا شیء من هذا فقال اما تعلمون ان المریض یستریح
الی کل ما ادخل به علیه شرح نعوده هر دو جانقد بران نعوده است پس رفع و نصب دران
جایز نیست و مفعول له هست الاترج بضم همزه و سکون تا و دو نقطه در بالا و ضم رای بی نقطه و تشدید
جیم ترنج اللعقة بضم و فتح لام و سکون عین بی نقطه و قاف اندکی از مایع که یکبار کسی آنرا تواند
که بر خود مالد یا درنه برای تقویت هست یعنی خبر داد مرا پیروی از جعفر بن محمد علیه السلم کفت
بیمار شد بعض پیروان او پس بیرون رفتیم بسوی آن بیمار تا عیادت کنیم او را و ما چند کس از
پیروان جعفر بودیم پس برخورد ما را جعفر در اثنای راه پس کفت ما را که کجا اراده دارید پس
کفتیم اراده داریم فلانکس را تا عیادت کنیم او را پس کفت ما را بایستید پس ایستادیم پس کفت
ما را آیا با یکی از شما سیبی یا بهی یا ترنجی یا اندکی از خوشبویی روان یا پارچه از عودی که بخور
میکنند هست پس کفتیم نیست با ما چیزی ازین جنس پس کفت آیا نمیدانید که بیمار میل میکند بسوی
هرچه داخل کرده شود از روی رغبت براو چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال تمام
العیادة للمریض ان تضع یدک علی ذراعه و تعجل القیام من عنده فان عیادة النوکی
اشد علی المریض من وجعه شرح النوکی بفتح نون و سکون واو و الف بعد از کاف

جمع انوک احمقان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت کمال عیادت مریض اینست که کذاری
دست خود را بر ساعد او و زود برخیزی از نزد او چه بدرستی که عیادت احمقان که بسیار می نشینند
و هرزه میکویند با سه الهای بیجا و مهربانیهای خنک میکنند مشکلترست بر بیمار از دردی که دارد
مراد اینست که آزرده ازان میشود که درد خود را فراموش میکند پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم

آنقدره

تمام العیادة ان تضع یدک علی المریض اذا دخلت علیه شرح کفت امام جعفر صادق علیه السلم
کمال عیادت اینست که کذاری دست خود را بر بیمار چون داخل شوی بر آن بیمار مراد کذاشتن
بر ذراع است چنانچه در حدیث سابق کذشت یا مراد اعم از آنست و آن افضل است ششم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلم قال ان امیر المومنین صلوات الله علیه قال ان من اعظم العواد
اجرا عند الله عز و جل لمن اذا عاد اخاه خفف الجلوس الا ان یکون المریض یحب ذلک و یریده
و یسأله ذلک شرح ذکر اراده بعد از محبت اشارت باینست که کسی چیزی را دوست میدارد
اما پرهیز ازان میکند پس اراده آن ندارد و ذکر سوال بعد از اراده اشارتست باینست که احمقان
خود را محبوب القلوب و مراد هر کس در همه وقت میشمرند و بی سوال می نشینند و این خوبست
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت بدرستی که امیر المومنین صلوات الله علیه کفت
بدرستی که از جمله بزرکترین عیادت کنندکان باعتبار ثواب نزد الله عز و جل هر آینه کسی هست که چون عیادت
کند برادر مومن خود را اندک کند نشستن را مکر آنکه بیمار دوست دارد طول نشستن را و اراده آن
داشته باشد و طلب کند آن طول نشستن را هفتم اصل و قال علیه السلم من تمام العیادة ان یضع
العائد احدی یدیه علی الاخری او علی جبهته شرح ضمیر یدیه راجع بعاید است الاخری بضم همزه و
سکون خا با نقطه و فتح رای بی نقطه و الف عبارت از دست دیکر بیمارست و مراد اینست
که دست راست را بر دست چپ بیمار کذارد یا دست چپ بر دست راست بیمار کذارد یعنی
و کفت امیر المومنین علیه السلم که از جمله کمال عیادت اینست که کذارد عیادت کننده یکی از دو دست
خود را بر دستی دیکر بیمار یا بر پیشانی بیمار باب هشتم اصل باب شرح این بابیست
بی عنوان و دران بیان کمال و نقصان عمر و کمال و نقصان بیماریست در این باب دو حدیث
اول اصل کان ابو جعفر علیه السلم یقول من مات دون الاربعین فقد اخترم و قال من
مات دون اربعة عشر یوما فموته موت فجاءة شرح اخترم بخای با نقطه و رای بی نقطه
بصیغه ماضی مجهول باب افتعالست الاخترام بریدن چیزی پیش از وصول آن بکمال خود و کمال

آدمی در قوتهای نظری و عملی در چهل سالگیست چنانچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب نودم که باب حالات الائمه علیهم السلم فی السن است و در حدیث چهارم مولد الحسین بن علی علیهما السلم فجارة بضم فا و جیم و الف ممدوده است یعنی عادت امام محمد باقر علیه السلم آن بود که میگفت هر که مرد پس از چهل سالگی پس بتحقیق بریده شده از کمال خود و امام گفت هر که مرد در کمتر از چهارده روز بیماری پس مرگ او مرگ مفاجاه است باین معنی که بکمال بیماری نرسیده و تقصیر او در صحت زود بخشیده میشود از تقصیر رسیده بچهارده روز دوم حصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من مات فی اقل من اربعة عشر یوما کان موته فجاءة شرح این ظاهر است از شرح سابق باب هشتم اصل باب ثواب عیادة المریض شرح العیادة بکسر عین و یا منقلب از واو مصدر باب نصر رفتن بدین بیمار پس ذکر مریض مبنی بر تجرید است یعنی این باب بیان ثواب زیارت بیمار است درین باب ده حدیث اول

حصل سمعت ابا جعفر علیه السلم یقول من عاد امرءا مسلما فی مرضه صلی علیه یومئذ سبعون الف ملک ان کان صباحا حتی یمسوا وان کان مساء حتی یصبحوا مع ان له خریفا فی الجنة شرح الخریف بفتح خا بالنقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و فا فعیل بمعنی مفعول از باب نصر است بمعنی جدا کرده شده و مراد گوشه بهشت چنانچه می آید در حدیث سیوم این باب و تسمیه به ماه پاییز بخریف از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروف است زیرا که میوه های جدا کرده شده از درختان دران فصل بسیار است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت که هر که عیادت کند مرد یرا که مسلمان است در بیماری او درود میکنند بر او در آن روز هفتاد هزار فرشته اگر بوده باشد آن عیادت کننده در اول روز در رود ایشان تا وقتیست که تا آخر روز برسند و اگر در آخر روز است تا وقتی است که با اول روز فردا صبح برسند با اینکه آن عیادت کننده را گوشه ایست در بهشت دوم حصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا شیعه سبعون الف ملک یستغفرون له حتی یرجع الی منزله شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که عیادت کند بیمار یرا همراهی میکنند او را هفتاد هزار فرشته طلب آمرزش میکنند برای او تا وقتی که برگردد بسوی منزل خود سیوم حصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلم قال ایما مومن عاد مومنا خاض الرحمة خوضا فاذا جلس غمرته الرحمة فاذا انصرف وکل الله به سبعین الف ملک یستغفرون له و یسترحمون علیه و یقولون طبت و طابت لک الجنة الی تلک الساعة من غد وکان له یا با حمزة خریف فی الجنة قلت ما الخریف جعلت فداک قال زاویة فی الجنة یسیر الراکب فیها اربعین عاما شرح روایت است از

محمد باقر

امام نهم

ابوحمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلم گفت هر مومنی که عیادت کند مومنی را فرو میرود در رحمت زور فتنی اعم از اینکه بعض باشد یا بتمام پس چون نشیند فرو میگیرد جمیع او را رحمت پس چون برگردد موکل میکند الله تعالی با او هفتاد هزار فرشته را طلب آمرزش میکنند برای او و طلب رحمت میکنند برا او و میگویند که پاکیزه شدی و پاکیزه شد برای تو بهشت باین معنی که بعیش شدی و بعیش شد برای تو بهشت این حالت برای او باقیست تا همان ساعت از فردا و میباشد برای او ای ابوحمزه خریفی در بهشت گفتم چه چیز است خریف قربانت شوم گفت گوشه ایست در بهشت که حرکت میکند سوار دران گوشه چهل سال اطلاق خریف بمعنی جدا کرده شده و زاویه بمعنی گوشه باعتبار منست که باغی علیحده است که داخل اصل منزل نیست بلکه در بعض اطراف منزل است چهارم حصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال ایما مومن عاد مومنا فی الله عز و جل فی مرضه وکل الله به ملکا من العواد یعوده فی قبره و یستغفر له الی یوم القیامة شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر مومنی که عیادت کند مومنی را برای الله عز و جل در بیماری و موکل میکند الله تعالی با او فرشته را از جمله عیادت کنندگان در قبر او عیادت میکند او را در قبرش و طلب آمرزش میکند برای او تا روز قیامت پنجم حصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا من المسلمین وکل الله به ابدا سبعین الفا من الملائکة یغشون رحله و یسبحون فیه و یقدسون و یهللون و یکبرون الی یوم القیامة نصف صلوتهم لعائد المریض شرح یغشون بغین با نقطه و شین با نقطه مفتوحه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام یائی باب علم است الرحل بفتح را بی نقطه و سکون حا بی نقطه مسکن ضمیر رحله راجع بمن موصوله است ذکر صلوتهم اینجا باعتبار اینست که ان اذکار بمنزله صلوتست و صلوة اینجا عبارت از استغفار است چنانچه گفته در سوره مومن یسبحون بحمد ربهم و یومنون به و یستغفرون للذین آمنوا یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت هر که عیادت کند بیماری از مسلمانان موکل میکند الله تعالی بآنکس همیشه هفتاد هزار از فرشتگان را با بزرگش که فرو میگیرند منزل آنکس را و سبحان الله میگویند دران منزل و الحمد لله میگویند و لا اله الا الله میگویند و الله اکبر میگویند تا روز قیامت نصف درود و استغفار ایشان برای عیادت کننده بیمار است و نصف دیگر برای سایر مومنان است ششم حصل سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول ایما مومن عاد مومنا مریضا فی مرضه حین یصبح شیعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة و استغفروا الله عز و جل له حتی یمسی وان عاده مساء کان له مثل ذلک حتی یصبح شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم

میکفت هر مومنی که عیادت کند مومنی بیماررا در وقت بیماری او در وقتی که در اول روز میرسد همراه
میباشند او را هفتاد هزار فرشته پس چون نشینند نزد آن بیمار فرو میگیرد جمیع او را رحمت و طلب
امرزش از الله عز و جل میکنند برای او و تا باخر روز رسد و اگر عیادت کند در آخر روز میباشد برای او
مثل آن تا باول روز فردا رسد هفتم فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال من عاد مریضا وکل الله
عز و جل به ملکا یعوده فی قبره شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت هر که عیادت کند
مومنی را موکل میکند الله عز و جل با و فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او هشتم فصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ایما مومن عاد مومنا حین یصبح شیعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة
واستغفروا له حتی یمسی وان عاده مسا کان له مثل ذلک حتی یصبح شرح این موافق حدیث ششم
این بابست نهم فصل عن ابی جعفر علیه السلم قال کان فیما ناجی به موسی ربه ان قال یا رب ما بلغ
من عیادة المریض من الاجر فقال عز و جل اوکل به ملکا یعوده فی قبره الی محشره شرح ما در ما بلغ استفهامیه
است و منصوبست محلا تا معقول بلغ باشد ضمیر مستتر در بلغ راجع بانسانست که مرکوز خاطر هاست
من در اول برای سببست و در دوم برای تبعیض است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
کفت که بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی صاحب کل اختیار خود را اینکه کفت ای صاحب کل اختیار
من بچه چیز رسید آدمی بسبب عیادت بیمار از جمله ثواب پس کفت صاحب کل اختیار عز و جل موکل میکنم
بان آدمی فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او تا روز حشر او دهم فصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من عاد مریضا نادی مناد من السماء باسمه یا فلان طبت وطاب ممشاک بثواب من
الجنة شرح ممشی بفتح میم اول و سکون میم دوم مصدر میمی است یعنی کفت رسول الله صلی الله علیه
و آله هر که عیادت کند بیماررا آواز میکند آواز کننده از آسمان بنام او که ای فلان خوش شدی
و خوش شد رفتن تو بسبب ثوابی از بهشت که الله تعالی بتو داد بسبب رفتن بعیادت بیمار
نهم فصل باب تلقین المیت شرح التلقین فهمانیدن و مراد اینجا بزبان کسی کذاشتن
چیزیست که فهمیدن آن لازمست یعنی این باب بیان روش تلقین میت است نزدیک
موت در این باب ده حدیثست اول فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا حضرت المیت
المیت قبل ان یموت فلقنه شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده و
رسوله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم کفت چون حاضر شدی نزد میتی پیش از موت
او پس تلقین کن او را کواهی اینکه نیست مستحق عبادتی مکر الله تنهایی او نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده او

ورسول اوست دوم فصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلم وحفص ابن البختری عن ابی
عبد الله علیه السلم قال انکم تلقنون موتاکم عند الموت لا اله الا الله ونحن نلقن موتانا
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله شرح بختری بفتح بای یک نقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای
دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و یای نسبت اسم صحفی است و در اصل بمعنی منسوب بخوش
رفتاریست تلقنون جمله خبریه است واو در ونحن حالیه است و مقصود مذمت اکتفا بتلقین
لا اله الا الله و امر بضم خبریست که ابد ضم آن میکنند در تلقین ایشان موتای خود را صلی الله علیه
و آله اینجا جمله خبریه است و اشارتست باینکه تلقین امامت آل او نیز میکنیم زیرا که الله تعالی درود
کرده بر او و بر آل او یعنی که تلقین کرده بندکان خود را درود بر آل و اعدا ذر درود بر او و در خبر تشهد
نماز و واجب ساخته بر بندکان خود درود بر آل و را متصل درود بر او و جدا کردن آنچه الله
امر بوصل آن کرده مذمومست چنانچه کفته در سوره بقره ویقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی
روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلم و از حفص بن البختری از امام جعفر صادق
علیه السلم که هر یک کفت بدرستی که شما تلقین میکنید مردکان خود را در نزد مرگ لا اله الا الله
یعنی که اکتفا بان میکنید و حال آنکه ما تلقین میکنیم مردکان خود را محمد رسول الله نیز در و درود
الله تعالی در تشهد نماز بندکان بر محمد و آل و یعنی که تلقین درود بر او و بر آل او کرده پس شما
نیز در تلقین جدا مکنید آل و را از او و تلقین امامت ایشان کنید سیوم فصل عن زرارة عن ابی
جعفر علیه السلم قال اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات الفرج لا اله الا الله الحلیم
الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع و
ما فیهن وما بینهن ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین شرح روایتست از زراره
از امام محمد باقر علیه السلم کفت چون دریافتی مرد را نزد جان کندن پس تلقین کن او را چند کلمه
که باعث کشادکار و نجات از عذابست آنها اینست که نیست مستحق عبادتی مکر الله که کذراننده
بدیهاست بخشاینده است نیست مستحق عبادتی مکر الله که بلند مرتبه است بزرکست تنزیه از
نقص میکنیم تنزیهی که لایق الله است که صاحب کل اختیار آسمانهای هفتکانه است و صاحب
کل اختیار زمینهای هفتکانه است این اشارتست بایت سوره طلاق الله الذی خلق سبع
سموات ومن الارض مثلهن و صاحب کل اختیار آنچه در آسمانها و زمینهاست و آنچه میان
آسمانها و زمینهاست و صاحب کل اختیار پادشاهی بزرکست که عبارت از جمیع مخلوقات

باشد وعظمت آن باعتبار نیست که خلق هر کدام از آن مشتملست بر مصالح الا تعد ولا تحصی که معلوم غیر الله تعالی نمیتوانند شد چنانچه کفته در سوره انبیا لا یسال عما یفعل وسیاس الله را که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است اصل قال و قال ابو جعفر علیه السلم لو ادرکت عکرمه عند الموت لنفعته فقیل لابی عبد الله علیه السلم بما ذا کان ینفعه قال یلقنه ما انتم علیه شرح عکرمه بکسر عین بی نقطه وسکون کاف وکسر را بی نقطه مذکور میشود در حدیث پنجم این باب یعنی زراره کفت که کفت امام محمد باقر علیه السلم که اکر دریافتم عکرمه را نزد موت او هر اینه نفع میکردم او را پس کفته شد امام جعفر صادق علیه السلم را که بچه چیز نفع میکرد او را کفت تلقین میکرد او را آن دینی که شما شیعه امامیه بر آنید متن اصل عن ابی بکر الحضرمی قال مرض رجل من اهل بیتی فاتیته عائدا له فقلت له یا ابن اخی ان لک عندی نصیحة اتقبلها فقال نعم فقلت قل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له فشهد بذلک فقلت قل وان محمدا رسول الله فشهد بذلک شرح حضرمی بفتح حا بی نقطه وسکون ضاد با نقطه وفتح را بی نقطه منسوبست بحضرموت یعنی روایتست از ابو بکر حضرمی کفت بیمار شد مردی از خانه داده من پس آمدم نزد او در حالی که عیادت کننده بودم او را پس کفتم او را ای برادر زاده من بدرستی که ترا نزد من سخنی هست خالص آیا قبول میکنی آنرا پس کفت آری پس کفتم بکو کواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مکر الله تعالی او شریکی نیست او را پس کواهی داد بآن پس کفتم بکو و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است پس کواهی داد بآن اصل فقلت له ان هذا لا تنتفع به الا ان یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین فقلت قل اشهد ان علیا وصیه وهو الخلیفة من بعده والامام المفترض الطاعة من بعده فشهد بذلک شرح پس کفتم او را بدرستی که این بهره مند نمیشوی بآن مکر اینکه باشد نسبت بتو بر نهج اطمینان خاطر تو بآن پس مذکور کرد که آن نسبت باو بر نهج کمال اطمینان خاطر است پس کفتم بکو کواهی میدهم اینکه علی وصی اوست و اوست جانشین او بعد از او پس کواهی داد بآن اشارتست باینکه پی این شهادت نفعی از شهادت اول نیست زیرا که بر نهج یقین نیست اصل فقلت له انک لن تنتفع بذلک حتی یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین ثم سمیت الائمة علیهم السلم رجلا رجلا فاقر بذلک وذکر انه علی یقین فلم یلبث الرجل ان توفی شرح پس کفتم او را که تو هرکز بهره مند نمیشوی بآن مکر آنکه باشد نسبت بتو بر نهج یقین پس مذکور کرد که آن نسبت باو بر نهج یقین است بعد از آن نام بردم امامان را برای او علیهم السلم مرد مرد پس اقرار کرد بانچه کفتم و مذکور کرد که انچه کفتم بر نهج یقین هست پس درنک نکرد آن مرد بیمار تا آنکه کذشته شد از دنیا باین معنی که مذموم وفات

در زمان موجود بنسبت او و اوامی کرد از آنکه کرده شده است فرمان بردار او بنص قرآن در زمان ما

یافت

۴۲۶

یافت این اشارتست باینکه عدم تلقین در امام آخر لازم دارد عدم تلقین در امام اول اصل فرجع اهله علیه حتی غاب شهر افقال فغبت عنهم ثم اتیتهم بعد ذلک فرایت عزا حسنا فقلت تجدونکم کیف عزاوک ایتها المرأة فقالت والله لقد اصبنا بمصیبة عظیمة بوفاة فلان رحمه الله وکان مما سخی بنفسی لرؤیا رایتها اللیلة شرح جزع بجیم وزای با نقطه وعین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است اجزع بفتح جیم وفتح زای بمعنی صبر العزا بفتح عین بی نقطه وزای با نقطه والف ممدوده و صبر اصبنا بصیغه ماضی مجهول معتل العین باب افعالست ضمیر مستتر در کان راجع بفلان است من در مما تبعیضیه است سخی بسین بی نقطه وخا با نقطه بصیغه ماضی معلوم معتل اللام یائی باب منع وعلم است با در بنفسی برای تعدیه است یعنی پس بی تابی کردند اهل آن مرد بر او بی تابی سختی ابو بکر کفت پس غایب شدم از ایشان بعد از آن آمدم نزد ایشان بعد از آن مدتی پس دیدم صبری نیکو پس کفتم چون می یابید خود تان را چونست صبر تو ای زن پس کفت بخدا قسم که هر اینه بتحقیق مبتلا شدیم ببلائی عظیم بسبب وفات فلان رحمت کناد او را الله تعالی و شد فلان از جمله آنچه صاحب کذشت کرده نفس مرا از آن بسبب خوابی که دیدم آن خواب را امشب اصل فقلت وما تلک الرؤیا قالت رایت فلانا تعنی المیت حیا سلیما فقلت فلان قال نعم فقلت له اما کنت مت فقال بلی ولکن نجوت بکلمات لقنتنیهن ابو بکر ولولا ذلک لکدت اهلک شرح تعنی المیت کلام ابو بکر است که در میان کلام ام اکلم در آمده برای تفسیر فلان خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انت فلان و استفهام مرادست اما حرف استفهام و حرف نفی است یعنی پس کفتم و چیست آن خواب کفت دیدم فلانکس را میخواست میت را بر حالی که زنده بی آزار بود پس کفتم آیا تو فلانکسی کفت آری پس کفتم او را آیا نبودی که مرده بودی پس کفت بلی ولیکن نجات یافتم از آزار بچند کلمه که تلقین کرد مرا آن چند کلمه ابو بکر و اکر نمیبود آن تلقین نزدیک میبود که هلاک شوم باین معنی که از اهل جهنم شوم مخفی نماند که ذکر این حدیث درین باب برای این نیست که موافق احتجاب کند بلکه برای اینست که آنچه ابو بکر حضرمی تلقین کرده از پیش خود نکرده بلکه شنیده از امامی از ائمه هدی علیهم السلم حدیث ششم اصل عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلم قال کنا عنده وعنده حمران اذ دخل علیه مولی له فقال له جعلت فداک هذا عکرمه فی الموت وکان یری رای الخوارج وکان منقطعا الی ابی جعفر علیه السلم فقال لنا ابو جعفر علیه السلم انظرونی حتی ارجع الیکم فقلت نعم شرح عکرمه مولای عبد الله بن عباس است و اصل او از بربرست

آمرزش

ششش

و یکی از فقهای مکه است و در کتب تفاسیر نقل او بسیارست و وفات او در سال صد و هفت یا صد و
یا صد و پنج بوده و کان یری رای الخوارج تا آخر کلام ابو بصیرست مذهب خوارج اینست که امام هر چند
که عادل باشد مفترض الطاعه نیست پس مخالفت او باجتهاد میتوان کرد پس خروج بر امام غیر
عادل بی اذن امام عادل جایزست منقطعا الی ابی جعفر بتقدیر منقطعا عن الناس متوجها الی ابی جعفرست
انظروا انبوا وظاهرا بالنقطه و را منقطه بصیغه امر باب نصرست یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلم
ابو بصیر گفت بودیم نزد امام علیه السلم و بود نزد او حمران وقتی که داخل شد بر او چاکری از او پس گفت او را
قربانت شوم اینک عکرمه جدا بود از اختلاط مردم و متوجه اختلاط امام محمد باقر علیه السلم بود برای سوال مسایل
مشکله و اعتراف بفضل او پس گفت ما را امام محمد باقر علیه السلم بیاید مرا تا آنکه بر گردم بسوی شما پس گفتیم ایما
انتظار میکشیم فصل فما لبث ان رجع فقال اما انی لو ادرکت عکرمه قبل ان تقع النفس موقعها
لعلمته کلمات ینتفع بها و لکنی ادرکته و قد وقعت النفس موقعها فقلت جعلت فداک و ما ذلک
الکلام فقال هو والله ما انتم علیه فلقنوا موتاکم عند الموت شهادة ان لا اله الا الله والولایة شرح
وقوع نفس در موقع آن عبارت از زود آمدن آن در چاه بر هوت است که چاهیست در حضرموت و آن
محل ارواح منافقان و کافرانست و می آید در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب نود و دوم که باب فی
ارواح الکفارست یا عبارت از وصول ان بجلی ست که توبه عالم دران مقبول نیست چنانچه گذشت
در کتاب العقل در حدیث سیوم باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم و تشدید الامر علیه است
یا عبارت از مفارقت روح از بدنست یعنی پس درنگ نکرد تا آنکه بر گردید با ما غمگینی که زود بر
گردید پس گفت آگاه باشید بدرستی که من اگر در می یافتم عکرمه را پیش از آنکه زود آید جان او در فرود آمدن
گاه خود هر آینه تعلیم میکردم او را چند کلمه که بهره مند میشد بآنها و لیکن من دریافتم او را بر حالی که
بتحقیق فرود آمده بود جان او در فرود آمدنگاه خود پس گفتم قربانت شوم و چیست آن سخن که مرکب
از آن چند کلمه است پس گفت آن بخدا قسم سخنیست که شما شیعه امامیه بر آنید مراد اقرار بامام مفترض
الطاعه است یکی بعد از دیگری پس تلقین کنید مردگان خود را در دم مرگ گواهی اینکه مستحق
عبادتی نیست مگر الله و اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی اگر گویی چرا عکرمه بآن سخن منتفع
نشده بود در زمان انقطاع او بسوی امام محمد باقر علیه السلم و منتفع میشد در دم مرگ گوییم برای اینکه
در زمان سابق ضمیمه هوا و هوس بود و در دم مرگ آن ضمیمه برطرف شد ششم فصل عن ابی
عبد الله علیه السلم قال ما من احد یحضره الموت الا وکل به ابلیس من شیاطینه من یامره بالکفر

در حالت مرگ است و مذهب عکرمه موافق مذهب خوارج بوده عکرمه

زنم ح

وقت ح

در هر زمانی ح

دبشکله

وشکله فی دینه حتی تخرج نفسه فمن کان مومنا لم یقدر علیه فاذا حضرتم موتاکم فلقنوهم شهادة
ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یموت و فی روایة اخری قال فلقنه
کلمات الفرج والشهادتین وتسمی له الاقرار بالائمة علیهم السلم واحدا بعد واحد حتی ینقطع
عنه الکلام شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچیک که حاضر شود او را
مرگ مگر آنکه موکل میکند با او عزازیل از جمله شیاطین خود کسی را که امر میکند او را بکفر و بشک
می اندازد او را در دین حق خود تا وقتی که بیرون آید جان او پس هر که باشد بر حقیقت ایمان قدرت
بهم نمیرسانند آن شیطان بر او پس چون حاضر شوید نزد مردگان خود پس تلقین کنید ایشان را
گواهی اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و اینکه محمد فرستاده الله تعالی است بسوی خلایق ببرد
کرده الله تعالی بر او و آل او و مراد همانست که بیان شد در شرح حدیث دوم این باب تا وقتی که
بمیرد یکی از ایشان و در روایتی دیگر از امام علیه السلم اینست که امام گفت که پس تلقین کن
یکی از ایشان را کلمات فرج که مذکور شد در حدیث سوم این باب و دو گواهی که معلومست و نام
ببری برای او اقرار را بایمه علیهم السلم یکی بعد از یکی تا وقتی که بریده شود از او سخن و حاصل هر دو
روایت یکی است بنابر آنچه گفتیم در شرح حدیث دوم هفتم فصل کان امیر المومنین صلوات الله علیه
اذا حضر احدا من اهل بیته الموت قال له قل لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب
السموات السبع و رب الارضین السبع و ما بینهما و رب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین فاذا قالها المریض قال اذهب فلیس علیک باس شرح عادت امیر المومنین
صلوات الله علیه این بود که چون حاضر میشد یکی از خانه واده او را مرگ میگفت او را که بگو
لا اله الا الله تا آخر حدیث که ظاهرست از شرح حدیث سوم این باب پس چون میگفت آنها را
بیمار میگفت برو پس نیست بر تو باکی هشتم فصل قال ابو عبد الله علیه السلم والله لو ان عابد
وثن وصف ما تصفون عند خروج نفسه ما طعمت النار من جسده شیئا ابدا شرح طعمت بصیغه
ماضی معلوم غایب باب علم است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلم بخدا قسم که اگر اینکه بت
پرستی گوید آنچه را که شما میگویید که اقرار بامام مفترض الطاعه در هر زمانی باشد نزد بیرون آمدن
جان او نمیخورد آتش جهنم از بدن او چیزی را هرگز مراد اینست که با صحت ایمان ضرر خوردن
آتش جهنم نمیرساند بهیچ کسی یا مراد اینست که ایمان برطرف میکند گناهان زمان کفر را
نهم فصل عن ابی عبد الله علیه السلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی رجل

من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه واله قل لا اله الا الله العلی العظیم لا
اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهن
ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه واله و
الحمد لله الذی استنقذه من النار شرح یقضی بقاف وضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب
ضرب است القضاء بآخر رسانیدن چیزی ومراد اینجا بآخر رسانیدن اجل است چنانچه گفته در سوره
احزاب منهم من قضی نحبه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم اینکه رسول الله صلی الله
علیه وآله داخل شد بر مردی از بنی هاشم بر حالی که آمرزد با خر میرساند عمر خود را پس گفت او را رسول الله
صلی الله علیه وآله که بگو لا آله الا الله تا اخر که ظاهرست از شرح حدیث سیوم این باب پس گفت
آنها را پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله سپاس الله راست که نجات داد او را از آتش جهنم
دوم فصل عن سالم بن ابی سلمة عن ابی عبد الله علیه السلم قال حضر رجلا الموت فقیل یا
رسول الله ان فلانا قد حضره الموت فنهض رسول الله صلی الله علیه واله ومعه ناس من
اصحابه حتی اتاه وهو مغمی علیه قال فقال یا ملک الموت کف عن الرجل حتی اسائله فافاق الرجل
فقال النبی علیه السلم ما رایت قال رایت بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا قال فایهما کان اقرب الیک
فقال السواد فقال النبی صلی الله علیه واله قل اللهم اغفر لی الکثیر من معاصیک واقبل منی الیسیر
من طاعتک فقال له شرح روایتست از سالم بن ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلم گفت حاضر
شد مردی را مرگ پس گفته شد که ای رسول الله بدرستی که فلان کس را حاضر شد مرگ پس برخاست
رسول الله صلی الله علیه وآله و با او بودند مردمی از یاران او تا آنکه آمد نزد آمرزد و آمرزد بیهوش بود امام
گفت که پس رسول الله صلی الله علیه وآله گفت ای ملک الموت بازدار خود را ازین مرد تا بپرسم
حال او را پس بهوش آمد آمرزد پس گفت نبی علیه السلم چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی
بسیار گفت پس کدام آن دو بود نزدیکتر بسوی تو گفت سیاهی پس گفت نبی صلی الله علیه واله
بگو خدایا بیامرز برای من گناه بسیار را از جمله معصیتهای تو وقبول کن از من اندک را از طاعت تو
پس آمرزد گفت آنرا سیوم فصل ثم اغمی علیه فقال یا ملک الموت خفف عنه حتی اسائله فافاق
الرجل فقال ما رایت قال رایت بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا قال فایهما اقرب الیک فقال
البیاض فقال رسول الله صلی الله علیه واله غفر الله لصاحبکم قال فقال ابو عبد الله علیه السلم
اذا حضرتم میتا فقولوا له هذا الکلام لیقوله شرح بعد از آن آمرزد بیهوش شد پس رسول الله صلی الله

علیه

علیه وآله گفت ای ملک الموت سبکی کن بار مرگ از او تا بپرسم حال او را پس بهوش آمد
آمرزد پس رسول الله صلی الله علیه وآله گفت چه دیدی گفت دیدم سفیدی بسیار وسیاهی بسیار
گفت پس کدام آن دو نزدیکتر بود بسوی تو پس گفت سفیدی پس گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله یاران آمرزد که آمرزید الله تعالی گناهان را برای یار شما سالم گفت که پس گفت امام جعفر صادق
علیه السلم چون حاضر شدید نزد میتی پس گویید او را این سخن تا گوید آنرا باب دهم فصل باب
اذا عسر علی المیت الموت واشتد علیه النزع شرح باب بی تنوین است اذا ظرفیه مخففه است عسر بصیغه
ماضی معلوم باب علم وحسن است یعنی این باب بیان وقتی است که دشوار شد بر میت مردن
وسخت شد بر او جان کندن در این باب پنج حدیث است اول فصل قال علی ابن الحسین صلوات الله
علیه ان ابا سعید الخدری کان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وکان مستقیما فنزع
ثلاثة ایام فغسله اهله ثم حمل الی المصلی فمات فیه شرح خدری بضم خا و سکون
دال بی نقطه و را بی نقطه و یا نسبت منسوبست بخدره و آن اسم طایفه است از انصار یعنی گفت
امام زین العابدین صلوات الله علیه بدرستی که ابو سعید خدری بود از یاران رسول الله صلی الله
علیه وآله و بود راست در محبت امیر المومنین علیه السلم پس جان کند سه روز پس شستند او را اهل او برای
ازاله نجاست و بعد از آن برداشته و برده شد بسوی جای نماز او پس مرد در آنجا دوم
فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا عسر علی المیت موته ونزعه قرب الی مصلاه الذی
کان یصلی فیه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون دشوار شود بر میت مرگ
او و جان کندن او نزدیک کرده میشود بسوی جای نماز او که عادت او این بود که نماز
میکرد در آن مراد بتقریب بسوی مصلا گذاشتن در آنجاست اگر میسر باشد و گذاشتن در
نزدیک آنست اگر گذاشتن در آن میسر نباشد سیوم فصل عن زرارة قال اذا اشتد علیه
النزع فضعه فی مصلاه الذی کان یصلی فیه او علیه شرح روایتست از زراره که گفت
که از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم است گفت چون سخت شود بر آدمی
جان کندن پس بگذار او را در جای نمازی که عادت او این بود که نماز میکرد در آن یا بر آن
مراد اینست که اگر میسر باشد نقل او بموضعی از خانه او مثلا که در آن نماز میکرده او را در آنجا باید
گذاشت و اگر میسر نباشد مثل کسی که در سفرست پس او را از فرشی یا حصیری مثلا که بر آن نماز
میکرده می باید گذاشت چهارم فصل عن لیث المرادی عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال

ابا سعید الخدری قد رزقه الله هذا الرای وانه اشتد نزعه فقال احملونی الی مصلای فحملوه فلم یلبث ان هلک شرح روایت از لیث مرادی از امام جعفر صادق علیه السلم لیث گفت که امام گفت بدرستی که ابو سعید خدری بتحقیق روزی کرد الله تعالی این دین و تصدیق کردن بحق امیر المؤمنین علیه السلم و بدرستی که شان اینست که سخت شد جان کندن او پس گفت بردارید و نقل کنید مرا بسوی جای نماز من پس برداشتند و بردند او را پس درنگ نکرد تا اینکه مرد حدیث سهل رایت ابا الحسن علیه السلم یقول لابنه القاسم قم یا بنی فاقرأ عند راس اخیک والصافات صفا حتی تستتمها فقرا فلما بلغ اهم اشد خلقا ام من خلقنا قضی الفتی فلما سجی وخرجوا اقبل علیه یعقوب بن جعفر فقال له کنا نعهد المیت اذا نزل به الموت یقرأ عنده یس والقران الحکیم فصرت تامرنا بالصافات فقال یا بنی لم تقرأ عند مکروب من موت قط الا عجل الله راحته شرح معنی قضی معلوم مذکور شد در شرح حدیث سابق سجی بسین بی‌نقطه و جیم بصیغه ماضی مجهول معتل اللام باب التفعیل پوشانیدن کسی برده و مانند آن نعهد بنون بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب علم است و جمله نعهد تا الحکیم خبر کنا است یقرأ بصیغه مجهول غایب باب منع جزای اذا است و مضمون مجموع شرط و جزا مفعول نعهد است یا بنی از قبیل تلطف و مهربانیست یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلم را میگفت به پسرش قاسم را که برخیز ای پسرک من بخوان نزد سر برادرت سوره والصافات صفا را تا تمام کنی آنرا پس قاسم خواند پس چون رسید بفقره اهم اشد خلقا ام من خلقنا با خر رسانید آن جوان عمر خود را پس چون پوشانیده شد و مردم بیرون رفتند رو آورد بر امام علیه السلم یعقوب بن جعفر پس گفت امام را که میدیدیم در زمان سابق برای میت که چون نازل میشد با و مرگ خوانده میشد نزد او سوره یس والقران الحکیم پس گردیدی تو باز که امر میکنی ما را بخواندن سوره الصافات پس امام علیه السلم گفت ای پسرک من خوانده نشد سوره الصافات نزد خسته از مرگ هرگز مگر اینکه شتابان کرد الله تعالی راحت او را باب یازدهم

ضمن باب توجیه المیت الی القبلة شرح این باب بیان متوجه کردن میت است بسوی قبله در وقت موت و بعد از موت و در این باب سه حدیث است حدیث اول عن ابی عبد الله علیه السلم قال فی توجیه المیت قال تستقبل بوجهه القبلة و تجعل قدمیه مما یلی القبلة شرح روایت از امام جعفر صادق علیه السلم که گفتگو کرد در متوجه کردن میت بسوی قبله در وقت موت و بعد از آن گفت مقابل میکنی روی او را بقبله و میگردانی پاهای او را در طرف قبله

ذکر

اورا م

ضم باب م

٥٢

ذکر قید دوم برای آنست که روی میت را بقبله کردن دو شق دارد اول آنکه بر پشت خوابانیده شده باشد و سر او در جای بلند باشد و پاهای او در طرف قبله باشد دوم آنکه بر پهلو خوابانیده شده باشد و روی او بطرف قبله باشد حدیث دوم سالت ابا عبد الله علیه السلم عن المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از میت در وقت موت پس گفت مقابل کن کف دو پای او را بقبله حدیث سیوم سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا مات لاحدکم میت فسجوه تجاه القبلة و کذلک اذا غسل یحفر له موضع المغتسل تجاه القبلة فیکون مستقبل باطن قدمیه و وجهه الی القبلة شرح المیت بفتح میم و تشدید یاء مکسوره مرده آدمی و مراد اینجا آدمی مشرف بر موت است مثل انک میت و انهم میتون و آن احتراز است از مرده غیر آدمی و بجای میت نگفت احد برای اشعار باینکه هر کس مشرف بر موت است سجوه بفتح سین بی‌نقطه و ضم جیم مشدده بصیغه امر معتل اللام باب تفعیل است التسجیه پوشانیدن میت بجامه و مانند آن التجاه بفتح و کسر و ضم تا و نقطه در بالای منقلب از واو و جیم و الف و ها برابر رو و نصب آن بر حالیه از مفعول سجوه است و اضافه آن لفظیست زیرا که در اصل مصدر باب مفاعله است و اینجا بمعنی اسم فاعلست بمعنی مواجه القبلة و کذلک قایم مقام جزای اذا است غسل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یحفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و جمله یحفر تا آخر استینافست برای بیان کذلک اذا غسل و از بیان آن بیان سابق بر آن نیز ظاهر میشود المغتسل بفتح سین بصیغه اسم مکان باب افتعال آنچه میت را بر آن خوابانند و شویند یعنی تخته که میت را بر آن میشویند و آن چهار پایه دارد و دو در طرف جهت سر و آنها بلند است و دو در طرف پا و آنها کوتاه است و برای هر پایه گودی کنده میشود تا آن تخته بر پهلوی خفته و آن گودها موضع مغتسل است و صاحب قاموس گفته المغتسل کمقعد و منزل و المغتسل موضع غسل المیت و صاحب کتاب حبل المتین گفته و الظاهر ان المراد بموضع المغتسل الحفرة التی یجتمع فیها ماء الغسل تجاه حالست از موضع فا در فیکون برای بیانست مستقبل بفتح باء مصدر میمی است الی القبلة خبر یکون است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون مرده باشد از یکی از شما مشرف بر موتی پس برده بر او پوشانید در حالی که او مواجه قبله باشد و همچنان بپوشانید او را مواجه قبله بگذارید و مانند آن چون غسل داده شده باشد بیان این آنکه کنده میشود برای او جای تخته در حالی که آنجا مواجه قبله باشد با نیز و چنین باید استقبال کف

دو پای آمیت و روی او بسوی قبله مراد امنیت که در وقت غسل مواجهه قبله واجبست و در وقت تکفین
تغییر آن نبایدداد و بر اینقیاس در وقت احتضار مواجهه قبله واجبست و در وقت تسجیه میت
از غسل تغییر آن نبایدداد باب دوازدهم اصل باب ان المومن لا یکره علی قبض روحه شرح
یکره بصیغه مضارع مجهول باب افعالست یعنی این باب بیان امنیت که مومن مجبور نمیشود بر قبض
روح او بامعنی که قبض روح او بیرضای او نمیشود در این باب دو حدیثست اول حدیث قال رسول الله
صلی الله علیه وآله لو ان مومنا اقسم علی ربه ان لا یمیته ما اماته ابدا ولکن اذا کان ذلک اواذا
حضر اجله بعث الله عز وجل الیه ریحین ریحا یقال لها المنسیة وریحا یقال لها المسخیة
فاما المنسیة فانها تنسیه اهله وماله واما المسخیة فانها تسخی نفسه عن الدنیا حتی تختار ما عند الله
شرح اقسم بصیغه ماضی معلوم باب افعالست الاقسام قسم خوردن بچیزی و چون متعدی بعلی شود
مراد قسم نهادن بر کسی است بمعنی طلب چیزی از کسی بعنوان جد و توسل بچیزی که عظیم باشد مثل
اینکه میگوییم خدایا بیامرز مارا بحق محمد و آل محمد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اگر اینکه مومنی
الحاح کند بر الله تعالی برای اینکه نمیراند او را نمیراند او را هرگز ولیکن چون شود آن میراندن یا چون حاضر
شود انتهای عمر او شک از بعض راویانست میفرستد الله عز وجل بسوی او دو نسیم را نسیمی که گفته
میشود آنرا فراموشکار سازنده و نسیمی که گفته میشود آنرا صاحب گذشت سازنده پس اما فراموشکار
سازنده پس بدرستی که آن صاحب گذشت میکند نفس او را از زندگی دنیا تا اینکه اختیار کند ثوابی را
که نزد الله تعالی است دوم حدیث قلت لابی عبد الله علیه السلم جعلت فداک یا ابن رسول الله هل یکره المومن
علی قبض روحه قال لا والله انه اذا اتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک فیقول له ملک الموت
یا ولی الله لا تجزع فو الذی بعث محمدا لانا ابر بک واشفق علیک من والد رحیم لو حضرک افتح عینیک
فانظر قال ویمثل له رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر المومنین وفاطمه والحسن والحسین والایمة
من ذریتهم علیهم السلم فیقال له هذا رسول الله صلی الله علیه وآله وامیر المومنین وفاطمه والحسن
والحسین والایمة علیهم السلم رفقاؤک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را قربانت شوم ای پسر
رسول الله آیا مجبور میشود مومن بر قبض روح او یعنی تا بی میکند نزد آن پس میگوید او را ملک الموت
ای دوست خدای تابی مکن سپاس این اله که قسم باکه فرستاد محمد را که هر آینه من مهربانترم و
پرستارترم از ضرر بر تو ام از پدری صاحب رحم اگر حاضر میبود آن پدر نزد تو بگشا دو چشم خود را
پس نگاه کن امام گفت و در صورت مثالی در آورده میشوند برای او رسول الله صلی الله علیه وآله

و آموش کار سازنده بلش و بالشرو اما
صاحب گذشت سازنده پس بدرستی
که آن خ

گفت نه بخدا قسم بدرستی که نا
است که چون آید نزد او ملک الموت
برای قبض روح او

وامیرالمومنین

وامیرالمومنین وفاطمه وحسن وحسین و باقی ایمه که از اولاد ایشانند علیهم السلم پس گفته میشود آن مومن را
که اینک رسول الله صلی الله علیه وآله وامیرالمومنین وفاطمه وحسن وحسین و باقی امامان علیهم السلم
رفیقان تو اند بیان صورت مثالی گذشت در شرح حدیث اول کتاب فضل القرآن سیم قال
فیفتح عینیه فینظر فینادی روحه مناد من قبل رب العزة فیقول یا ایتها النفس المطمئنة الی
محمد و اهل بیته ارجعی الی ربک راضیة بالولایة مرضیة بالثواب فادخلی فی عبادی یعنی محمدا و اهل
بیته وادخلی جنتی فما شیء احب الیه من استلال روحه واللحوق بالمنادی شرح یا ایتها النفس المطمئنة
در سوره الفجرست یعنی امام گفت پس مومن میگشاید دو چشم خود را پس نگاه میکند پس آواز
میکند روح آن مومن را آواز کننده از جانب صاحب کل اختیار و عزت باین روش که میگوید ای جان قرار
یافته بسوی محمد و ایمه اهل بیت او برگرد از بدن خود بسوی صاحب کل اختیار خود بر حالی که راضی
باشی بامامت محمد و آل او و راضی کرده شده باشی بثواب پس داخل شو در بندگان من مخصوص
بلفظ عبادی محمد و آل بیت او را و داخل شو در بهشت من پس نمی باشد هیچ چیزی محبوبتر بسوی
آن مومن از کشیده شدن روح او از بدنش و رسیدن باکه آواز کرد باب سیزدهم اصل
ما یعاین المومن والکافر شرح این باب بیان چیزیست که می بیند بچشم خود مومن و کافر در وقت مردن
در این باب شانزده حدیثست اول اصل عن علی بن عقبة عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله
علیه السلم یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیامة الا هذا الامر الذی انتم علیه وما بین احدکم
وبین ان یری ما تقر به عینه الا ان تبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی بیده الی الورید ثم اتکی وکان
معی المعلی فغمزنی ان اساله فقلت یا ابن رسول الله فاذا بلغت نفسه هذه ای شیء یری
فقلت له بضعة عشرة مرة ای شیء فقال فی کلها یری لا یزید علیها شرح عقبة بضم عین
وسکون قاف و با یکنقطه است الامر بفتح همزه و سکون میم کار عمده تقر بفتح قاف بصیغه
مضارع معلوم غایبه باب علم است غمز بغین و زای با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است
الغمز اشارت کردن بچشم و ابرو و مانند آنها و زدن سر انگشت دست بر کسی ان بفتح
همزه و سکون نون مفسره است یا مصدریه است بتقدیر لان و بنا بر اول اساله بصیغه امر است
و بنا بر دوم بصیغه متکلم وحده و منصوبست البضعه بفتح و کسر با یکنقطه و سکون ضاد با نقطه
و عین بینقطه کسری که بعد از ده و پیش از بیست است یعنی روایتست از علی بن عقبه از پدرش
گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلم ای عقبه قبول نمیکند الله تعالی از بندگان در روز

قیامت مگر این کار عمده را که شما برانید و نیست میان یکی از شما و میان اینکه ببیند چیزی را که روشن شود
بان چشم او مگر زمان اینکه رسد جان او بسوی این بعد از آن برد دست خود را بسوی
شاه رگ خود بعد از آن تکیه کرده بود با من معلی پس اشاره کرد مرا اینکه بپرس او را که آن چیز
چه چیز نیست پس گفتم ای پسر رسول الله پس چون رسد جان او باینجا چه چیز را می بیند پس گفتم او را
دو بار و گری که چه چیز را می بیند پس گفت در هر بار که می بیند زیاد نمیکرد بر آن کلمه چیزی اصل
ثم جلس فی آخرها فقال یا عقبة فقلت لبیک وسعدیک فقال ابیت الا ان تعلم فقلت
نعم یا ابن رسول الله انما دینی مع دینک فاذا ذهب دینی کان ذلک کیف لی بک یا ابن
رسول الله کل ساعة وبکیت فرق لی فقال یراهما والله قلت بابی وامی من هما قال ذلک
رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام شرح فا در فاذا ذهب برای تفریع است کان از افعال
ناقصه است و اسمش ضمیر مستتر راجع بمصدر ذهب است و میتواند بود که تامه باشد ذلک بضم
ذال با نقطه و تشدید لام و کاف ضمیر است و آن منصوب یا مرفوع است و میتواند بود که فا برای تعقیب باشد
و کان تامه باشد و ذلک بصیغه اسم اشاره باشد و مشار الیه آن ترک سوال امام از مجهولات
باشد کیف استفهام انکاریست و خبر مبتدای محذوفست زیرا که بک بتقدیر اللحوق بک است
نظیر قول الله تعالی در سورة الفجر انی له الذکری کل منصوب و ظرف زمانست یعنی بعد از آن باز
نشست در آخر مرات پس گفت ای عقبه پس گفتم لبیک وسعدیک پس گفت نخواستی مگر این را که
دانی در همین مجلس پس گفتم آری ای پسر رسول الله بیان این اکه جز این نیست که دین من
موافق دین تست پس چون رود دین من باینمعنی که اختیار مذهب مخالفان کنم بسبب انکه
سست و بیقوت شود دین من ملیشود باعث خواری تو اشارتست بآنچه مذکور است در سوره
ال عمران وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار
واکفروا آخره لعلهم یرجعون حاصل انکه کفار برای خواری رسول علیه السلام یاران خود گفتند
که ایمان بقرآن آورید در اول روز و منکر آن شوید در آخر روز تا بد نام و سست شود دین محمد
در نظر مردم و شاید که از او برگردند چون میسر است مرا رسیدن بتو ای پسر رسول الله در هر وقت
برای سوالی که داشته باشم و گریه کردم پس امام علیه السلام اشک چشم کرد برای من پس گفت
می بیند آن دو کس را الخدا قسم گفتم فدای تو باد پدرم و مادرم کیانند آن دو کس گفت
آنچه گفتم رسول الله صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام است اصل یا عقبة لن تموت نفس مؤمنة

ابراهیم

ابدا حتی تراهما قلت فاذا نظر الیهما المؤمن ارجع الی الدنیا فقال لا یمضی امامه اذا نظر الیهما یعنی
امامه فقلت له یقولان شیئا قال نعم یدخلان جمیعا علی المؤمن فیجلس رسول الله صلی الله علیه
وآله عند راسه وعلی علیه السلام عند رجلیه فیکب علیه رسول الله صلی الله علیه وآله فیقول یا ولی
الله ابشر انا رسول الله انی خیر لک مما ترکت فی الدنیا ثم ینهض رسول الله صلی الله علیه وآله
فیقوم علی علیه السلام حتی یکب علیه فیقول یا ولی الله ابشر انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبّ
اما لانفعنک شرح لا یمضی استینافست برای بیان لا جمله اذا نظر استینافست برای بیان اسناف
اول یقولان بتقدیر استفهامست جمله یدخلان استینافست برای بیان نعم یکب بیاء بی نقطه
مشدده بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب افعالست الشربیا بی نقطه و شین با نقطه بصیغه
امر باب افعالست ینهض بنون و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع است
یکب در دوم نیز مرفوعست اما بفتح همزه و تخفیف میم است لانفعنک بفتح لام موکد
بنون تاکید ثقیله است یعنی ای عقبه البته نمیبرد جان ذاری که مؤمن باشد هرگز مگر آنکه ببیند آن
دو کس را الخ گفتم پس چون نظر کند بسوی ایشان مؤمن آیا بر میگردد بسوی دنیا پس گفت نه
بیان این اکه میرود براهی که در پیش دارد پس گفتم او را آیا میگویند چیزی گفت آری بیان این اکه
داخل میشوند هر دو بر مؤمن پس می نشیند رسول الله صلی الله علیه وآله در بالای سر او و علی علیه السلام در پائین
دو پای او پس سر نشیب میشود بر او رسول الله صلی الله علیه وآله پس میگوید ای دوست خدا صاحب
بشارت باش من رسول الله ام بدرستی که من بهترم برای تو از آنچه واگذاشتی در دنیا بعد از آن بر میدارد
رسول الله صلی الله علیه وآله پس بر میخیزد علی علیه السلام تا آنکه سر نشیب میشود بر او پس میگوید ای دوست
خدا صاحب بشارت باش من علی بن ابی طالبم که دوست میداشتی آگاه باش هر آینه نفع
میرسانم البته ترا اصل ثم قال ان هذا فی کتاب الله عز وجل فقلت این جعلنی الله فداک هذا من کتاب الله
قال فی یونس قول الله عز وجل ههنا الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی
الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم شرح قول مجرور و بدل یونس است
ههنا اشارت بآیه مذکوره بعد از آنست بیان آیت سوره یونس که گذشت در کتاب الحجه در شرح حدیث
هشتاد و سیوم باب صد و هفتم یعنی بعد از آن گفت بدرستی که این بشارت نیز از مردان
مذکور است در کتاب الله عز وجل پس گفتم کجاست گردانا دمرا الله تعالی فدای تو این از جمله کتاب الله
گفت در سوره یونس در قول الله عز وجل در آنجا که ان آنکه مؤمن شدند و شان ایشان این

من

بیان این آنکه چون نظر کرد بسوی ایشان میرود براهی که در پیش دارد

بود که اجتناب میکردند از عبادت جبت و طاغوت که عبارتست از فلان و فلان برای
ایشانست بشارت در زندگی دنیا و در زندگی آخرت مثبت تعبیری سخنان الله تعالی را که در وعد
و عید گفته آنچه مذکور شد برای مؤمن متقی است مطلب رسیدن بزرگ مخفی نماند که این تقریر
مبنی بر اینست که آنچه درین حدیث مذکورست تفسیر لهم البشری فی الحیوة الدنیاست و تفسیر البشرا
در آخرت می آید در حدیث آینده که فاذا خرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض
علیه و هی فی الجسد و در کتاب من لا یحضره الفقیه تعبیر بشرای حیوة دنیا به رؤیای حسنه شده دوم
ل عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلم اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله
صلی الله علیه و آله و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن
یمینه و الآخر عن یساره فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت ترجو فهو ذا
امامک و اما ما کنت تخاف منه فقد امنت منه ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک
من الجنة فان شئت رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی
فی الدنیا فعند ذلک یبیض لونه و یرشح جبینه و تقلص شفتاه و تنتشر منخراه و تدمع عینه الیسری
فبای هذه العلامات رایت فاکتف بها حیل بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در
پایین بصیغه ماضی مجهول معتل العین واوی باب نصر است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر
است بین منصوبست بظرفیت و میتواند بود که بین نایب فاعل باشد و بر این تقدیر مرفوع
و منصوب میتواند بود زیرا که از اسمای لازمه الظرفیه است ضمیر بینه راجع بمؤمن است که مذکور بوده
در کلامی که سابق بر این بوده و اینجا نقل نشده من شاء الله عبارتست از امیر المؤمنین علیه السلم
عن یمینه و عن یساره منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث سابق که عند راسه است و عند
رجلیه زیرا که هر کدام در دو موضع می نشیند اول آنچه در حدیث سابق گفت دوم آنچه درین حدیث است
تا از چهار جانب بشارت بمؤمن رسد اما هر دو جا بفتح همزه و تشدید میم است یبیض بصیغه مضارع
مجهول باب منع است یرشح براء بی نقطه و شین با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب منع
تقلص بقاف و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب تفعل بحذف یکتا است چنانچه می آید در حد
شانزدهم و میتواند بود که از باب ضرب باشد اشارتست بآنکه کسی که خوشحالست لبهای خود را جمع
میکند و کسی که آزرده است آنها را می آویزد المنخر بفتح میم و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه و ضم میم و ضم خاء
و کسر خاء و بفتح میم و کسر خاء و بینی تدمع بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه مضارع غایبه باب منع و علم

بکسر هم

ای بفتح همزه و تشدید یا کلمه شرطست و منصوب است یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که گفت امام
جعفر صادق علیه السلم چون جدا کرده شود میان مؤمن و میان سخن در وقت مردن می آیند نزد او
رسول الله صلی الله علیه و آله اما آنچه امید میداشتی پس آن اینک در پیش روی تست و اما آنچه میترسیدی
از آن پس بتحقیق ایمن شدی از آن پس گشوده میشود برای آن مؤمن دری بسوی بهشت پس میگوید
رسول الله که این جای تست از بهشت پس اگر خواهی بر میگردانیم ترا بسوی دنیا بر حالی که باشد ترا
در دنیا طلا و نقره پس میگوید مؤمن که نیست حاجتی مرا در دنیا پس نزد آن سفید میشود رنگ او
دو لب او و وا میشود دو پره بینی او و اشک میدهد چشم چپ او پس هر کدام این علامتها را دیدی
پس اکتفا کن بآن علامت در دلیل بر ایمان و وصول بهشت و رضوان فاذا خرجت النفس
من البدن فیعرض علیها کما عرض علیه و هی فی الجسد فتختار الآخرة فتغسله فیمن یغسله و یقلبه
فیمن یقلبه فاذا ادرج فی اکفانه و وضع علی سریره خرجت روحه تمشی بین ایدی القوم قدما
و تلقاه ارواح المؤمنین یسلمون علیه و یبشرونه بما اعد الله له جل ثناؤه من النعیم فاذا وضع
فی قبره رد الیه الروح الی ورکیه ثم یسئل عما یعلم فاذا جاء بما یعلم فتح له ذلک الباب
الذی اراه رسول الله صلی الله علیه و آله فیدخل علیه من نورها و بردها و طیب ریحها شرح علیها
فاعل یعرض است و همچنین علیه و ضمیر مذکر راجع بمؤمن است تغسله را اول بصیغه مضارع غایبه
باب ضرب یا باب تفعیلست و در دوم بصیغه غایبست تقلبه را اول بصیغه مضارع غایبه
باب ضرب یا باب تفعیل یا باب افعالست و در دوم بصیغه غایبست القدم بضم قاف و
سکون و ضم دال بی نقطه و بفتح قاف و فتح دال شجاع تلقاه بتشدید قاف بصیغه مضارع غایبه
باب تفعلست بحذف یکتا یعنی پس چون بیرون آید جان از بدن پس وا نموده میشود بر آن جان
چنانچه وا نموده شد بر مؤمن بر حالی که جان در بدن بود پس اختیار میکند آن جان آخرت را پس جان
میشوید مؤمن را در جمله جمعی که میشویند او را و میگردانند مؤمن را از پهلوی به پهلوی دیگر در جمله جمعی که
میگردانند او را پس چون پوشیده شود در کفنهای خود و گذاشته شود بر تابوت خود بیرون
می آید از غسل خانه جان او میرود در پیش جمعی که مشایعت جنازه میکنند بر حالی که صاحب آن است
و استقبال میکنند مؤمن را جانهای مؤمنان سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را
بآنچه مهیا کرده الله تعالی برای او از نعمت پس چون گذاشته شود در قبر خود بر گردانیده میشود بسوی
او جان از سر تا دو استخوان ران او یعنی از آن پرسیده میشود از چیزی که او میداند پس چون

دو گانه بسته او را الله تعالی پس می نشیند و اول الله صلی الله علیه و آله
در جانب دست راست او و آن دیگری در جانب دست چپ او
ترا م پس میگوید او را رسول الله صلی الله علیه و آله
دو عرق میکند پیشانی او و در هم کشیده میشود

چون آورد آنرا که میداند کشوده میشود بسوی او و آن در که نمود آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله پس داخل
میشود بران مومن از روشنی بهشت و خنکی بهشت و خوشبوی بهشت **اصل** قال قلت جعلت فداک
فاین ضغطة القبر فقال هیهات ما علی المومنین منها شیء والله ان هذه الارض لتفتخر علی هذه
فیقول وطئ علی ظهری مومن ولم یطأ علی ظهرک مومن وتقول له الارض والله لقد کنت احبک وانت
تمشی علی ظهری فاما اذا ولیتک فستعلم ما اصنع بک فتفسح له مد بصره **شرح** وطئ بطا بی نقطه و همزه بصیغه
ماضی معلوم باب علم است ما در ما اصنع استفهامیه است و ابطال عمل ستعلم کرده یا موصوله و مفعول ستعلم
تفسح بفا و سین بی نقطه و حا بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم از جنس یا باب افعال یا باب تفعل
بحذف یکتا است یا بصیغه مجهول باب منع یا باب تفعل بحذف یکتا است یا بصیغه مجهول از باب منع
یعنی ابوبصیر گفت که گفتم قربانت شوم پس کجاست فشردن قبر با معنی که چرا آنرا نگفتی
امام گفت دورست خیال تو بیان این اینکه نیست بر مومنان از جمله فشردن قبر چیزی بخدا قسم بیان
این اینکه این جزو زمین اگر مومنی بران رود فخر میکند بر این جزو دیگر زمین اگر مومنی بران نرود با بیرون کش
که میگوید بزبان حال که پا زد بر پشت من مومنی و پا نزد بر پشت تو مومنی و میگوید مومن را بزبان
حال زمین قبر او که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر حالی که تو میرفتی بر پشت من
خواه نزدیک بمن و خواه دور از من پس اما وقتی که متصل تو شدم پس زود باشد که دانی که چه
نیکی میکنم با تو پس فراخ میشود زمین قبر او برای او چندانکه چشم او کار کند **سیوم مهمل عن یونس**
بن یعقوب عن سعید بن یسار انه حضر احد ابنی سابور وکان لهما فضل وورع واخبات
فمرض احدهما ولا احسبه الا زکریا بن سابور قال فحضرته عند موته فبسط یده ثم قال ابیضت یدی
یا علی قال فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلم وعنده محمد بن مسلم قال فلما قمت من عنده
ظننت ان محمدا یخبره بخبر الرجل فاتبعنی برسول فرجعت الیه فقال اخبرنی عن هذا الرجل الذی
حضرته عند الموت ای شیء سمعته یقول قال قلت بسط یده وقال ابیضت یدی یا علی فقال
ابو عبد الله علیه السلم والله راه والله راه والله راه **شرح** یسار بفتح یا و دو نقطه در پائین و سین
بی نقطه است انه بفتح همزه است حضر بجا بی نقطه و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و
علم است احد مضاف است ابنی تثنیه ابن است وکان لهما تا سابور از کلام یونس بن یعقوب
جمله معترضه است وکان لهما سابور از کلام یونس بن یعقوب اخبات بخا بانقطه و با یکنقطه
و تا دو نقطه در بالا و بی بیکنقطه بصیغه مصدر باب افعال است مرض بصیغه ماضی معلوم باب علم عقبت

برکان

بزکان تا آخر قال استینافست برای بیان حضر احد ابنی سابور که حضرته عطفست بجمله سابق بران که در
نقل نشد و ضمیر منصوب در حضرته راجعست با حد ابنی سابور ابیضت یدی عبارت از کمال قرب
سفیدی و بعد سیاهی است که مذکور شد در حدیث دهم باب نهم که باب تلقین المیت است با معنی که
سفیدی چنین نزدیک شد که دست من بآن رسید و میتواند بود که یدی عبارت از دست پیغمبر
او باشد و سفید شدن آن عبارت از محو گناهان باشد **یعنی** روایتست از یونس بن یعقوب
از سعید بن یسار اینکه سعید حاضر شد نزد مردن یکی از دو پسر سابور و بود آن دو پسر را فضیلتی
و پرهیزکاری و خشوعی پس بیمار شد یکی از آن دو پسر و گمان ندارم او را مگر اینکه زکریا بن سابور باشد بیان حضور
سعید بن یسار اینکه سعید بن یسار گفت پس حاضر شدم نزد یکی از دو پسر سابور وقت مردن او پس پهن کرد دست خود را
بعد از آن گفت سفید شد دست من ای علی سعید گفت پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلم و نزد او محمد بن
مسلم بود سعید گفت پس چون برخاستم از نزد امام علیه السلم گمان کردم که محمد بن مسلم خبر خواهد داد امام را بخبر آن مرد
که یکی از دو پسر سابور باشد پس امام علیه السلم بطلب من فرستاد رسولی را پس برگشتم بسوی او پس گفت خبر ده
مرا بخبر این مردی که حاضر شدی نزد او در وقت مردن چه چیز شنیدی که میگفت سعید گفت که گفتم
پهن کرد دست خود را و گفت سفید شد دست من ای علی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم بخدا
قسم که دید علی را بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم که دید علی را **چهارم حسن** حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلم یقول منکم والله یقبل ولکم
والله یغفر انه لیس بین احدکم وبین ان یغتبط ویری السرور وقرة العین الا ان تبلغ نفسه
ههنا واومی بیده الی حلقه **شرح** یغتبط بغین با نقطه و با یکنقطه و طا بی نقطه بصیغه مضارع مجهول
باب افتعالست الاغتباط آرزوی مثل مرتبه کسی کردن القر بفتح و ضم قاف و تشدید را مصدر
مصدر باب ضرب و علم خنکی دریافتن و آنچه آدمی مشتاق آنست **یعنی** حکایت کرد مرا کسی که
شنید از امام جعفر صادق علیه السلم که میگفت از شما بخدا قسم مقبول میشود طاعت و برای شما
بخدا قسم بخشایش کرده میشود گناه بدرستی که شان اینست که نیست وعده گاه میان یکی از شما
و میان اینکه آرزو کرده شود مثل مرتبه او و ببیند کسی را که باعث خوشحالی و خنکی چشم است مگر
وقت اینکه برسد جان او باینجا و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود **پنجم** ثم قال انه اذا کان
ذلک واحتضر حضره رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلم وجبرئیل وملک
الموت فیدنو منه علی علیه السلم فیقول یا رسول الله ان هذا کان یحبنا اهل البیت فاحبه ویقول رسول الله
صلی الله علیه وآله یا جبرئیل ان هذا کان یحب الله ورسوله واهل بیت رسوله ویقول جبرئیل

بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم که دید علی را

ملک الموت ان هذا کان یحب الله و رسوله و اهل بیت رسوله فاحببه وارفق به شرح ضمیر انه ضمیر شان
است یا راجع باحدکم است مشار الیه ذلک رسیدن جان بحلق است احتضر بحا بی‌نقطه و ضاد با نقطه و را
بی‌نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعالست و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع باحدکم است و فاعل محذوف موت است
یا ملک الموت و مانند او ست از ملائکه یا اعم از ایشان و از رسول و اوصیا است احببه بهمزه و حا بفتح همزه و
کسر حا بی‌نقطه و فتح با یکنقطه مشدده و ضمیر است ارفق برا بی‌نقطه و فا و قاف بصیغه امر باب نصر
و علم و حسن است یعنی بعد از ان امام گفت بدرستی که شان اینست که چون شود آنچه گفتیم و حاضر شود او را
مرگ حاضر میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و علی علیه السلم و جبرئیل و ملک الموت پس نزدیک میشود
با و علی علیه السلم پس میگوید ای رسول الله بدرستی که این مرد دوست میداشت ما خانواده رسول را پس دوست دار
او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه و آله ای جبرئیل بدرستی که این مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش را
و خانواده رسولش را و میگوید جبرئیل ملک الموت را بدرستی که این مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش را
و خانواده رسولش را پس دوست دار او را و هموار کن با او **اصل** فیدنو منه ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت
فکاک رقبتک اخذت امان برائتک تمسکت بالعصمة الکبری فی الحیوة الدنیا **شرح** اخذت و نظایر آن بتقدیر
استفهامست الفکاک بفتح و کسر فا مصدر باب نصر آزاد کردن فکاک رقبتک اشارتست بآیت سوره البلد
فک رقبة و بیان شد در کتاب الحجة در باب صد و بیست و نهم در حدیث چهل و نهم الامان بفتح همزه مصدر باب علم
بیدغدغه بودن البرائة بفتح با یکنقطه و را بی‌نقطه و الف و همزه مصدر باب علم بیدغدغه بودن البرائة
بفتح با یکنقطه و را بی‌نقطه و الف و همزه مصدر باب علم بی عیب بودن و مراد اینجا بی نفاق بودنست العصمة
بکسر عین بی‌نقطه و سکون صاد بی‌نقطه مصدر باب ضرب نگاه داشتن چیزی از فساد و مراد اینجا دستهٔ
ایمانست که باعث نگاه داشتن ایمانست از فساد و کبری بضم کاف و سکون با یکنقطه و را بی‌نقطه و الف
مقصوره مونث اکبر است **یعنی** پس نزدیک میشود با و ملک الموت پس میگوید ای بنده خدا آیا فرا گرفتی
آزاد ساختن گردن خود را که گرد آتش دوزخست آیا فرا گرفتی بیدغدغه بودن بری بودن ترا از آتش جهنم
آیا چسبیدی بدستهٔ بزرگ ایمان در زندگی دنیا **اصل** فیوفقه الله عز و جل فیقول نعم فیقول و ما ذاک
فیقول ولایة علی ابن ابی طالب فیقول صدقت اما الذی کنت تحذره فقد آمنک الله منه و اما الذی کنت
ترجوه فقد ادرکته ابشر بالسلف الصالح مرافقة رسول الله و علی و فاطمه علیهم السلم **شرح** مشار الیه
ذاک هر یک از فکاک و امان و عصمه است زیرا که هر سه عبارت از یک چیز است السلف بفتح سین و فتح
لام گذشتگان و بلفظ مفرد مذکور شده برای اینکه در اصل مصدر باب نصر است بمعنی گذشتن

داداد

وا و او الصالح برای موافقت با موصوف یا در لفظ مرافقة منصوب منون است و تمیز نسبت صالح بسلف است
نظیر و حسن اولئک رفیقا رسول مجرور و بدل تفصیل السلف است یا مرافقه مجرور بی تنوین و بدل اشتمال السلف است
و رسول مضاف الیه است **یعنی** امام گفت پس توفیق میدهد آن مومن را الله عز و جل پس میگوید آری پس ملک الموت
میگوید چیست اینکه گفتیم پس میگوید دوستی علی بن ابی طالب است یعنی بتصدیق مفترض الطاعه بودن او پس ملک
الموت میگوید راست گفتی اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق در یافتی آنرا بشارت در یاب بگذشتگان
که نیکانند باعتبار رفاقت که رسول الله و علی و فاطمه علیهم السلم باشند **اصل** ثم یسل نفسه سلا
رفیقا ثم ینزل بکفنه من الجنة و حنوطه من الجنة بمسک اذفر فیکفن بذلک الکفن و یحنط بذلک
الحنوط ثم یکسی حلة صفراء من حلل الجنة **شرح** یسل بسین بی‌نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم
باب نصر است و نفسه منصوبست یا بصیغه مجهولست و نفسه مرفوعست ینزل بنون و زای با نقطه بصیغه
مضارع مجهول باب ضرب یا باب افعالست با در بکفنه بمعنی ذ است من الجنة متعلق بینزل است و
حنوطه بفتح حا بی‌نقطه و نون و طا بی‌نقطه عطف بر کفنه است الحنوط خوشبویی که با میت کنند مثل
کافور با در بمسک برای تعدیه است یا برای تقویت است و بر هر تقدیر ظرف نایب فاعل ینزل است
الاذفر بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و فتح فا و را بی‌نقطه بغایت خوشبو حله منصوب و مفعول
دوم یکسی است الحله بضم حا بی‌نقطه و تشدید لام لباسی که آستر دارد و خلعتی که مرکب از ردا
و لنگ یا مانند آنها باشد صفرا اینجا مانند قول الله تعالی است در سوره البقره صفراء فاقع لونها
تسر الناظرین **یعنی** بعد از ان ملک الموت میکشد جان او را کشیدنی هموار بعد از ان فرود
آورده میشود در کفن او از بهشت و فرود آورده میشود در کافور او از بهشت مشکی بغایت خوشبو
پس کفن کرده میشود بآن کفن مشک دار و حنوط کرده میشود بآن حنوط مشک دار بعد از ان پوشانیده
میشود حله زرد از حلهای بهشت مخفی نماند که میتواند بود که با در بکفنه برای تعدیه یا تقویت باشد و این ظرف
نایب فاعل باشد و با در بمسک برای ملابست باشد و مراد این باشد که کفنی دیگر و حنوطی دیگر
برای او از بهشت آورده میشود لیکن بر این تقدیر مناسب این مینماید که بجای بکفنه گوید بکفن له
و بجای حنوطه گوید حنوط له و توجیه امثال این از شرح فقرات بعد از این معلوم میشود و الله اعلم
اصل فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب الجنة یدخل علیه من روحها
و ریحانها ثم یفسح له عن امامه مسیرة شهر و عن یمینه و عن یساره ثم یقال له نم نومة
العروس علی فراشها ابشر بروح و ریحان و جنة نعیم و رب غیر غضبان **شرح** پس چون

فرشها

این گرد ترا الله تعالی از ان و اما انکه امید میداشتی
از اینس تحقیق

که انشسته شود در قبرش گشوده میشود برای او دری از درهای بهشت داخل میشود بر او از نسیم بهشت و بوی خوش بهشت چنانچه گفته در سوره طه و سلک لکم فیها سبلا و بیان میشود در شرح حدیث اول باب سی و یکم بعد از آن فراخ کرده میشود در شرح حدیث اول برای او در جانب پیش او یکماهه راه و از جانب دست راست او و از جانب دست چپ او باین معنی که آن دو جانب نیز یکماهه راه فراخ میشود مخفی نماند که این فراخی مکان شخصیست که در خواب مکان خود را بسیار وسیع میبیند پس منافات ندارد با اینکه در جانب چپ او که طرف سطح ارض است محسوس است که زمین شکافته نمیشود و ایضا منافات ندارد با آنکه دیگری در پهلوی او مدفون باشد و برای او فراخ نشود مانند دو کس که در پهلوی هم خوابیده باشند و یکی فراخی در خواب بیند و دیگری تنگی بعد از آن گفته میشود او را که خواب کن مثل خواب زنی که نو عروس باشد در جاهای خواب او مژده در یابد بینی و بوی خوشی و بهشت پر نعمتی و صاحب کل اختیاری که غضبناک نباشد مراد اینست که این حالت برای تو همیشه خواهد ماند **متن** ثم نزور آل محمد فی جنان رضوی فیاکل معهم من طعامهم و یشرب معهم من شرابهم و یتحدث معهم فی مجالسهم حتی یقوم قائمنا اهل البیت علیه السلم فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا معه یلبون زمرا زمرا فعند ذلک یرتاب المبطلون و یضمحل المحلون و قلیل ما یکونون **شرح** الجنان بکسر جیم جمع جنه باغهای درختان خرما و غیر خرما رضوی بفتح راء بی‌نقطه و سکون ضاد با نقطه و الف مقصوره بعد از واو کوهیست نزد ینبع و میان آن و مدینه چهار مرحله است و در بعض روایات اینست که رضوی از کوههای بهشت است و اعتقاد کیسانیه اینست که محمد بن الحنفیه در رضوی است و زنده و مرزوق است و ظاهر این حدیث اینست که ارواح ائمه علیهم السلم آنجا است و تحقیق باغهای آنجا مثل آنست که گذشت در شرح فقره سابقه و میتواند بود که مراد باغهای ینبع باشد زیرا که در ینبع صد و هفتاد چشمه است و امیر المؤمنین علیه السلم در آنجا باغات بسیار داشته اقبلوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال از افعال ناقصه است و یلبون بضم یاء مضارعه و فتح لام و تشدید باء مضمومه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب تفعیل خبر اقبلوا است و ماخوذ است از تلبیه و مراد اینست که تعظیم شعائر الهی میکنند چنانچه کسی در احرام حج میکند زمرا بضم زای نقطه دار و فتح میم و راء بی‌نقطه جمع زمره بضم زای و سکون میم طوائف و ذکر جمع برای آنست که مؤمنان یکزمان نیستند اعلی و اوسط و ادنی و تکرار برای تعدد از منه ائمه سابقین است یرتاب بیاء و راء بی‌نقطه و الف و باء یک نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین واوی باب افتعال است الارتیاب حیران شدن و مانده شدن و فاسد العقل شدن المحلون بضم میم و کسر حاء بی‌نقطه و تشدید لام بصیغه اسم

بلیقتنه

فاعل باب افعال است الاحلال ضد احرام و مراد اینجا بی اعتبار کردن شعائر الهیست و اشارتست بقول الله تعالی در سوره مائده یا ایها الذین امنوا لا تحلوا شعائر الله ما در ما یکونون مصدریه است و مصدر اینجا نایب ظرف زمانست **یعنی** بعد از آن زیارت میکنند ائمه علیهم السلم را در باغهای رضوی پس میخورند با ایشان از طعام ایشان و می آشامند با ایشان از آشامیدنی ایشان و همزبانی میکنند با ایشان در مجالس ایشان تا آنکه ظاهر شود ایستادگی کننده بجمیع احکام الهی و رواج دهنده آنها در جمیع خلایق از جمله ما که اهل بیت رسولیم پس چون ظاهر شود قائم ما علیه السلم بر می انگیزد ایشان را الله تعالی پس رو می آورند با او تعظیم احکام الهی میکنند باین معنی که همه احکام را چنانچه باید معمول میسازند طوائف طوائف پس نزد آن حیران میشوند اهل دین باطل و بی اعتبار میشوند جمعی که بی اعتبار کرده اند احکام الهی را و کمست زمان بودن ایشان در دنیا باین معنی که زود بامیال قهر قائم علیه السلم میشوند **متن** هلکت المحاصیر و نجا المقربون من اجل ذلک قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلم انت اخی و میعاد ما بینی و بینک وادی السلم **شرح** چون کلام منجر بذکر ظهور قائم علیه السلم شد این فقره برای مذمت جمعی از شیعه است که در انتظار ظهور او استعجال میکنند بترک تقیه و همچنین عبارتست چنانچه ظاهر میشود در کتاب الروضه در ذیل حدیث نوح صلی الله علیه که عن ابی جعفر علیه السلم قال الغبرة علی من آثارها هلک المحاصیر قلت جعلت فداک و ما المحاصیر قال المستعجلون المحاصیر بفتح میم و حاء بی‌نقطه و الف و کسر صاد بی‌نقطه و راء بی‌نقطه جمع محصر بفتح صاد که اسم مکان باب علم است الحصر بفتح حاء و فتح صاد تنگی سینه و بی تابی و در کتاب الروضه بیاء میان صاد و راء است و آن جمع محصور است و راجع باین معنی میشود و آنچه اینجا است بهتر است مثال الیه ذلک مذموم بودن استعجال و ممدوح بودن تسلیم است المیعاد بکسر میم وعده گاه و زمان وعده و مراد اینجا معنی اولست ما موصوله است و عبارتست از احکام الهی که جمیع آنرا رسول علیه السلم بامیر المؤمنین علیه السلم تعلیم کرده و وادی السلم عبارت از ظهر کوفه است که وادی فرات النجاست چنانچه می آید در شرح حدیث اول باب نود و دوم و قائم علیه السلم در اول ظهور از مکه باینجا خواهد آمد و اقامت حدود الهی کما هو حقه خواهد کرد و اشارت باین گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهلم مولد النبی صلی الله علیه و آله **یعنی** هلاک شدند جمعی که جاهای تنگی سینه اند و بی تابی میکنند بترک تقیه بخیال اینکه قائم علیه السلم موافق اشتهای ایشان ظهور خواهد کرد و نجات یافتند از فتنها مقربان درگاه الهی که اهل تسلیم و رضا بقضای الهی اند و از برای آنچه مذکور شد گفت رسول الله صلی الله علیه و آله

سیوم باب ما عند الائمه علیهم السلم من آیات الانبیا علیهم السلم که باب سی و هفتم است و اشارت بآن گذشته در حدیث ششم

علی را علیه السلم که تو برادر منی و وعده گاه و رواج انچه میان من و تست از احکام آلهی وادی السلم است
مراد اینست که چون بینی که حدود آلهی معطل شود و ظالمان مسلط شوند استعجال مکن و واگذار تا وقت
ظهور قائم علیه السلم در وادی السلم حدیث قال و اذا احتضر الکافر حضره رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و
جبرئیل و ملک الموت علیهم السلم فیدنو منه علی فیقول یا رسول الله ان هذا کان یبغضنا اهل البیت فابغضه
و یقول رسول الله صلی الله علیه و آله یا جبرئیل ان هذا کان یبغض الله اهل البیت فابغضه و یقو
رسول الله صلی الله علیه الله و رسوله و اهل بیت رسوله فابغضه و یقول جبرئیل یا ملک الموت ان هذا
کان یبغض الله و رسوله و اهل بیت رسوله فابغضه و اعنف علیه شرح اعنف بعین مهمله و نون
و فا بصیغه امر باب حسن است یعنی امام گفت و چون حاضر شود کافر مرگ حاضر میشود نزد او رسول الله
صلی الله علیه و آله و علی و جبرئیل و ملک الموت علیهم السلم پس نزدیک میشود باو علی علیه السلم پس میگوید
ای رسول الله بدرستی که این دشمن میداشت ما اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید رسول الله
صلی الله علیه و آله ای جبرئیل بدرستی که این دشمن میداشت خدا را و رسول خدا را و اهل بیت رسولش را
بهمین معنی که دشمنی اهل بیت لازم دارد دشمنی خدا و رسول را چنانچه دشمنی شیعه اهل بیت لازم دارد
دشمنی اهل بیت را پس دشمن دار او را و میگوید جبرئیل ای ملک الموت بدرستی که این دشمن میداشت
خدا را و رسولش را و اهل بیت رسولش را پس دشمن دار او را و ناهمواری کن برا و حدیث فیدنو منه
ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک رهانک اخذت امان براءتک تمسکت بالعصمة
الکبری فی الحیوة الدنیا فیقول لا فیقول ابشر یا عدو الله بسخط الله عز و جل و عذابه و النار اما الذی
کنت تحذر فقد نزل بک شرح الرهان بکسر راء مهمله جمع رهن بفتح راء و سکون ها گروها و مراد اینجا
جمیع اعضاست که هرکدام گرو آتش جهنم است بسبب معاصی یعنی پس نزدیک میشود باو ملک
الموت پس میگوید ای بنده خدا آیا فراگرفتی آزاد ساختن گروهای خود را آیا فراگرفتی امنی بری بودن
تو از آتش جهنم را آیا چسبیدی بدسته بزرگتر ایمان در زندگی دنیا پس میگوید نه پس ملک الموت میگوید
مژده دریاب ای دشمن خدا بغضب الله عز و جل و عذاب او و آتش جهنم اما آنچه میترسیدی از آن
پس بتحقیق فرود آمده بتو حدیث ثم یسل نفسه سلا عنیفا ثم یوکل بروحه ثلثمائة شیطان کلهم
یبزق فی وجهه و یتاذی بروحه فاذا وضع فی قبره فتح له باب من ابواب النار فیدخل علیه من فیحها
و لهبها شرح یوکل بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است یبزق بیای مکسوره و زای نقطه بصیغه مضارع
معلوم باب نصر است با از بروحه برای سببیت است یا برای تعدیه است الفیح بفتح فا و سکون یا دو نقطه

در پایین و جای نقطه بوی بد یعنی بعد از آن میکشد جان او را کشیدنی ناهموار بعد از آن موکل
میشود بروح او سیصد شیطان هریک از آن شیاطین آب دهن می اندازد بروی او و آزار میکشد
بسبب مجاورت روح او پس چون گذاشته شود در قبر خود گشوده میشود برای او دری از درهای
آتش جهنم پس داخل میشود بر او از بوی به آتش جهنم و زبانه آتش جهنم حدیث قلت لابی جعفر
علیه السلم حدثنی صالح بن میثم عن عبایة الاسدی انه سمع علیا علیه السلم یقول و الله لا یبغضنی
عبد ابدا یموت علی بغضی الا رآنی عند موته حیث یکره و لا یحبنی عبد ابدا فیموت علی حبی
الا رآنی عند موته حیث یحب فقال ابو جعفر علیه السلم نعم و رسول الله صلی الله علیه و آله
بالیمین شرح میثم بکسر میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه است عبایه بفتح
عین مهمله و باء یک نقطه و الف و یاء دو نقطه در پایین است ابدا ظرف لا یبغضنی است در
میان موصوف و صفت درآمده و رسول منصوب است بعطف بر محذوف بتقدیر رآه و یری
رسول الله و میتواند بود که واو حرف قسم باشد و رسول مجرور باشد بالیمین کلام امامست و
یمین بمعنی دست راست است یا کلام راوی است و یمین بمعنی قسم است یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلم
حکایت کرد مرا صالح بن میثم از عبایه اسدی که او شنید از علی علیه السلم میگفت بخدا قسم که
دشمن نمیدارد مرا بنده هرگز که میرد بر دشمنی من مگر آنکه دید مرا در وقت مردن خود در جایی
که نمی خواهد بودن مرا آنجا و دوست نمیدارد مرا بنده هرگز پس میرد بر دوستی من مگر آنکه دید
مرا نزد مردن خود در جایی که میخواهد بودن مرا آنجا پس گفت امام محمد باقر علیه السلم آری می
بیند علی را و می بیند رسول الله صلی الله علیه و آله را در جانب دست راست حدیث ششم سمعت
ابا عبد الله علیه السلم یقول فی المیت تدمع عیناه عند الموت فقال ذلک عند معاینة
رسول الله صلی الله علیه و آله فیری ما یسره ثم قال اما تری الرجل یری ما یسره و ما یحب
فتدمع عینه لذلک و یضحک شرح تدمع بصیغه مضارع معلوم غایبه باب منع و علم است
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت در میتی که اشک میدهد دو چشم او نزد مردن
پس گفت آن نزد دیدن رسول الله صلی الله علیه و آله است پس می بیند چیزی را که خوشحال
میکند او را بعد از آن امام گفت آیا نمی بینی مرد را که می بیند چیزی را که خوشحال میکند او را و چیزی را که دوست
میدارد پس اشک میدهد چشم او برای آن دیدن و خنده میکند حدیث هفتم عن ابی عبد الله
علیه السلم قال سمعته یقول ان النفس اذا وقعت فی الحلقوم اتاه ملک فقال له یا هذا او یا فلان

اما ماکنت ترجوا فایس منه وهو الرجوع الی الدنیا واما ماکنت تخاف فقد امنت منه شرح فایس
بسکون همزه وفتح یا ردو نقطه در پایین و سین منقطه بصیغه امر باب علم هست همزه وصل افتاده
در صورت خط نیز وهمزه بجای یا و یا بجای همزه است پس وزن ان فاعفل است یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت شنیدم ازاو میگفت بدرستی که جان مومن چون رسیده
بحلق آمد نزد او ملک الموت ملکی پس گفت او را ای نیزد یا ای فلان کس اما انچه در ایام بیماری امید
میداشتی پس نا امید شو ازان وآن برگشتن بسوی دنیاست یعنی زوال مرض واما انچه میترسیدی
ازان که اهوال بعد از مرگست پس بتحقیق امن شدی ازان هشتم فصل عن عقبة انه سمع اباعبدالله
علیه السلم یقول ان الرجل اذا وقعت نفسه فی صدره رای قلت جعلت فداک ومایری قال یری
رسول الله صلی الله علیه وآله فیقول له رسول الله انا رسول الله ابشر ثم قال ثم یری علی بن ابی
طالب علیه السلم فیقول انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبه تحب ان انفعک الیوم قال
قلت له ایکون احد من الناس یری هذا ثم یرجع الی الدنیا قال اذا رای هذا ابدا مات واعظم
ذلک قال وذلک فی القرآن قول الله عزوجل الذین آمنوا وکانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا وفی الآخرة لاتبدیل لکلمات الله شرح عقبه بضم عین منقطه وسکون قاف وبا یکنقطه است
تحب در نسخ بحا بی نقطه وتشدید با یکنقطه بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب افعالست وان تقدیر
لان هست ومیتواند بود که لام مقدر نباشد وان انفعک مفعول تحب باشد ومیتواند بود که تحب
بکسر جیم وتخفیف با بصیغه معلوم غایب معتل الفا واوی باب ضرب باشد وان انفعک فاعل
باشد ابدا ظرف مات هست وداخل جزای شرطست اعظم بصیغه ماضی معلوم باب افعالست وضمیر
مستتر راجع بامام هست واین کلام راوی هست قال استیناف بیانی اعظم ذلک است قول مجرد
وبدل القرآن هست وبدل البعض است وتوضیح آیت شد در حدیث اول این باب یعنی روایتست
از عقبه که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت بدرستی که مرد مومن چون رسد جان او
بسینه او می بیند گفتم قربانت شوم وچه چیز را می بیند گفت می بیند رسول الله صلی الله علیه وآله را
پس میگوید او را رسول الله که من رسول الله ام مژده دریاب بهشت ونعمتها بعد ازان امام گفت
که بعد ازان می بیند علی بن ابی طالب علیه السلم را پس میگوید من علی بن ابی طالبم انکه دوست میداشتی
او را دوست میداشتی برای اینکه نفع رسانم ترا امروز عقبه گفت که گفتم او را ایا می باشد یکی از مردم
که بیند این را بعد ازان برگردد بسوی دنیا گفت نه چون بیند آنرا میمیرد همیشه و امام علیه السلم بزرگ

بشنوم

شمرد آن مژده رسول وامیر المومنین را بیان اینکه این انکه امام گفت وآن مژده در گفت
در قول الله عزوجل در سوره یونس آن جمعی که مومن شدند وشان ایشان این بود که اجتناب
میکردند از عبادت جبت وطاغوت برای ایشانست مژده در زندگی دنیا وآخرت نیست تغییری ودر زندگی م
بکلمات الله تعالی نهم فصل عن ابی یعفور قال کان خطاب الجهنی خلیطا لنا وکان شدید النصب ابن م
لال محمد وکان یصحب نجدة الحروری قال فدخلت علیه اعوده للخلطة والتقیة فاذا هو مغمی علیه
فی حد الموت فسمعته یقول مالی ولک یا علی فاخبرت بذلک اباعبدالله علیه السلم فقال
ابوعبدالله علیه السلم راه ورب الکعبة راه ورب الکعبة شرح نجده بفتح نون وسکون جیم
ودال بی نقطه ابن عامر رئیس خوارج بوده حرور بفتح حا بی نقطه وضم را بی نقطه وسکون واو
ورا بی نقطه والف ممدوده وگاهی مقصوره میباشد دهیست در کوفه که محل اجتماع خوارج
بوده یعنی روایتست از عبدالله بن سنان از ابی یعفور گفت بود خطاب جهنی شریک ما در
تجارت وراه کسب معاش وبغایت دشمن بود آل محمد را ومصاحبت میکرد با نجده
حروری ابن ابی یعفور گفت پس داخل شدم برا او در بیماری او که عیادت او کنم او را برای شرکت
ودفع ضرر پس ناگاه او بیهوش در حال مردن بود پس شنیدم ازاو که میگفت چه کار داری
من با ای علی پس خبر دادم بآن امام جعفر صادق علیه السلم را پس گفت امام جعفر صادق علیه السلم
دید علی را قسم برب کعبه دید علی را قسم برب کعبه دهم فصل سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول
اذا بلغت نفس احدکم هذه قیل له اما ماکنت تحذر من هم الدنیا وحزنها فقد امنت منه
ویقال له رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمة امامک شرح شنیدم از امام جعفر صادق
علیه السلم میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه امامیه اینجا که سینه اوست مثلا گفته
میشود او را از جانب ملائکه که اما آنچه میترسیدی ازان که غم دنیا واندوه انست که از جانب سلطان
مثلا بهم میرسد پس بتحقیق ایمن شدی ازان وگفته میشود او را از جانب ملائکه که رسول الله
صلی الله علیه وآله وعلی وفاطمه پیش تواند یا مغبنی که ایشان حاضرند حشم ولکن نادیده شوند
یا بآن معنی که دمی دیگر چون جان بحلق مثلا رسد می بینی ایشان را یا بآن معنی که ایشان شفاعت
تو خواهند کرد یازدهم فصل سمعت اباجعفر علیه السلم یقول ان آیة المومن اذا حضره الموت ان یبیض
وجهه اشد من بیاض لونه ویرشح جبینه ویسیل من عینیه کهیئة الدموع فیکون ذلک
خروج نفسه وان الکافر تخرج نفسه سلا من شدقه کزبد البعیر او کما تخرج نفس البعیر

يرشح براء بی‌نقطه وشين با نقطه وحاء بی‌نقطه بصيغه مضارع معلوم باب منع يا باب فعالت الدموع
بضم دال بی‌نقطه جمع دمع بفتح دال وسكون ميم اشكها سلا حال لغنه است ومصدر بمعنی اسم مفعول
وميتواند بود كه مفعول له باشد بنا براين كه تخرج بصيغه مجهول باب افعال باشد يا بنا بر مذهب بعضی كه
شرط نكرده اند در مفعول له اين را كه فاعل آن وفاعل عامل آن يكی باشد الشدق بكسر وفتح شين با نقطه
وسكون دال بی‌نقطه وقاف پهلوی دهن الزبد بفتح زای با نقطه وفتح باء يك‌نقطه ودال بی‌نقطه كف او
برای تبك راوی است يعنی شنيدم از امام محمد باقر عليه السلم ميگفت بدرستی كه علامت ايمان
مومن چون حاضر شود او را مرگ سفيدی روی اوست كه آن سفيدی بيشتر است از سفيدی رنگ او كه در
سابق بود وعرق ميكند پيشانی او وروان ميشود از چشم او چيزی مانند اشكها پس ميباشد آن بيرون
شدن بيرون آمدن جان او باين معنی كه جان او مانند اشكست واز چشم او بيرون می‌آيد يا باين معنی كه روان
شدن اشك علامت بيرون آمدن جان از چشم اوست وبدرستی كه گاه بيرون می‌آيد جان او در حالی
كه كشيده شده باشد از پهلوی دهن او مانند كف دهن شتر يا امام بجای كزبد البعير گفت چنانچه بيرون
می‌آيد جان شتر دوازدهم فصل عن ابی عبد الله عليه السلم قال قلت اصلحك الله من احب لقاء
الله احب الله لقاءه ومن ابغض لقاء الله ابغض الله لقاءه قال نعم قلت فوالله انا لنكره
الموت فقال ليس ذلك حيث تذهب انما ذلك عند المعاينة اذا رای ما يحب فليس شیء احب
اليه من ان يتقدم والله تعالی يحب لقاءه وهو يحب لقاء الله حينئذ واذا رای ما يكره فليس
شیء ابغض اليه من لقاء الله والله يبغض لقاءه شرح ذكر وهو يحب لقاء الله حينئذ با
وجود آنكه از كلام سابق معلوم شد برای تصريح بمحل توهم معترض است ولهذا ذكر نظير آن شده
در شق دوم كه بيان حال كاره است يعنی راوی است از امام جعفر صادق عليه السلم راوی گفت
كه گفتم اصلحك الله آيا حقيقت اينكه هر كه دوست داشت برخوردن با الله تعالی را پس از
مرگ خود دوست داشت الله تعالی برخوردن با او را باين معنی كه گرامی داشت او را مانند اينكه آن تعالی
او مشتاق شده باشد وهر كه دشمن داشت برخوردن با الله تعالی را دشمن داشت الله تعالی برخوردن
با او را باين معنی كه خوارش كرد امام گفت آری حقيقت گفتيم پس گفتيم كه بدرستی كه ما هر آينه
ميخواهيم مرگ را پس امام گفت نيست مضمون آن كلام آنجا كه ميروی باين معنی كه آنچه ذهن تو بآن
ميرود كه ايام زندگی دنيا باشد مضمون آن كلام آنجا نيست جز اين نيست كه مضمون آن كلام در
نزد ديدن ملك الموت است بيان اينكه چون در آن هنگام ديد آنچه را كه دوست ميدارد از ثواب

پس نيست چيزی محبوب‌تر بسوی او از اينكه پيش برود و بر نگردد بسوی دنيا والله تعالی دوست ميدارد
برخوردن با او را او دوست ميدارد برخوردن با الله تعالی را در آن هنگام وچون ببيند آنچه را كه
نميخواهد از عذاب پس نيست چيزی مبغوض‌تر بسوی او از برخوردن با الله تعالی والله تعالی دشمن
ميدارد برخوردن با او را سيزدهم فصل قلت لابی عبد الله عليه السلم جعلت فداك حديث سمعته من بعض
شيعتك ومواليك يرويه عن ابيك قال وما هو قلت زعموا انه كان يقول اغبط ما يكون امرء بما
نحن عليه اذا كانت النفس فی هذه فقال نعم اذا كان ذلك اتاه نبی الله واتاه علی واتاه جبرئيل
واتاه ملك الموت عليهم السلم فيقول ذلك الملك لعلی يا علی ان فلانا كان مواليا لك ولاهل بيتك
فيقول نعم كان يتولانا ويتبرأ من عدونا فيقول ذلك نبی الله لجبرئيل فيرفع ذلك جبرئيل الی الله عز وجل
شرح حديث مبتداست با وجود آنكه نكره است سمعته تا آخر خبر مبتداست اغبط بغين با نقطه
وباء يك‌نقطه وطاء بی‌نقطه افعل التفضيل ومبتداست الغبطه بكسر غين وسكون باء خوشحالی ما مصدريه
است يكون از افعال تامه است ومصدر مضاف اليه است بنوعی از مجاز در نسبت زيرا كه مراد
بخوشحالتر بودن كون خوشحالتر بودن كائن است ليكن چون كائن اينجا متعدد نيست وكون
او متعدد است متعدد اوقات خوشحالتر مضاف بكون شده وتعدد آن جاری مجرای
تعدد كائن شده با در بما برای سببيت است وما موصوله است وظرف متعلق باغبط است
نحن از قبيل تغليب حال حكايت بر حال محكی است زيرا كه امام بجای نحن گفته انتم وميتواند بود
كه از قبيل تغليب نباشد بنا بر اينكه مذهب امام ومذهب شيعه اماميه يك چيز راجع ميشود
اذا در اذا كانت النفس برای محض ظرفيت است وخبر مبتداست ظاهر ذلك الملك ميت است
كه ملك در ملك الموت منون باشد والموت مرفوع ومبتدا باشد والف لام آن
برای عهد خارجی باشد بمعنی موت كسی كه بر مذهب شيعه اماميه است وعلی در عليهم بنائيه
باشد وظرف متعلق بالسلم باشد وتقديم ظرف برای حصر باشد والسلم خبر الموت باشد
وتعريف خبر برای حصر باشد وجمله الموت عليهم السلم معترضه باشد برای تقويت نعم ومويد
آنست آنچه گذشت در حديث سوم اين باب كه اخبار با ايمان مومن در آن وقت از امير المومنين
صادر ميشود پيش از ملك الموت يعنی گفتم امام جعفر صادق عليه السلم را كه قربانت شوم
حديثی شنيدم آن را از بعض شيعه تو ودوستان تو در حالی كه روايت ميكرد آن را از پدرت
امام محمد باقر عليه السلم گفت وچيست آن حديث گفتم آن بعض دعوی كردند كه امام محمد باقر

علیه السلم میگفت خوشحالتر بودن مردی آن مذهبی که ما بر آنیم در وقتی است که باشد جان در اینجا مراد
حلق است مثلا پس گفت آری این حدیث حجت بیان این اکه چون شود آن بودن جان در حلق
می آیه نزد او پیغمبر خدا و می آید نزد او علی و می آید نزد او جبرئیل و می اید نزد او ملکی از ملائکه که خدمتکار و
زمان بردار علی است مرگ صاحب اینمذهب بنا بر این جماعت و بس سلامتی وایمنی است و بس با بعضی
که شاید ضرر با آن میت پس میگویند آن ملک علی را که ای علی بدرستی که فلان کس بود دوست تو
و اهل بیت تو پس علی میگوید آری دوست میداشت ما را و دوری میکرد از دشمنان ما پس
میگوید آن گفتگو را پیغمبر خدا برای جبرئیل پس بالا میبرد آن گفتگو را جبرئیل بسوی الله عز و جل
یعنی که ما که مقربین را که در طبقات سماوات اند خبردار از آن گفتگو میکند چهاردهم فصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلم یقول اذا بلغت نفس احدکم هذه و اومی بیده الی حلقه قرت
عینه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه امامیه اینجا
و اشارت کرد بدست خود بسوی حلق خود روشن میشود چشم او بدیدن محمد و آل محمد علیهم السلم
پانزدهم فصل قلت لابی عبد الله علیه السلم قوله عز و جل فلولا اذا بلغت الحلقوم الی قوله
ان کنتم صادقین فقال انها اذا بلغت الحلقوم ثم اری منزله من الجنة فیقول ردونی الی الدنیا
حتی اخبر اهلی بما اری فیقال له لیس الی ذلک سبیل شرح اینجا اشارتست بهیچ آیت از سوره الواقعه
اول فلولا اذا بلغت الحلقوم دوم وانتم حینئذ تنظرون سیوم ونحن اقرب الیه منکم ولکن
لا تبصرون چهارم فلولا ان کنتم غیر مدینین پنجم ترجعونها ان کنتم صادقین در این آیات چند
احتمالست از انجمله که مناسب ظاهر این حدیث است که فا در فلولا اذا برای تعقیب ترکذیب زیرا
که سابق این آیات چنین است افبهذا الحدیث انتم مدهنون وتجعلون رزقکم انکم تکذبون
یعنی که آیا پس از قسم عظیم بر سر گفتگوی اینکه انچه نازل بر رسولست قرآن مشتمل بر محکمات
ناهیه از پیروی ظن است در میان گفتگو شاهی که در بنی ها بدمعنی آنرا اگر جمعی که آیت تطهیر در ایشان یا
امثال ایشان نازل شده باین گفتگو شما سهل انکار رانید بتفسیر متشابه بظن خود و میکردانید
راه رزق خود را اینکه تکذیب میکنید ربوبیت رب العالمین را و شریک میشوید در حکم آن پس خود به اجتهاد
و فتوی از روی ظن و آنرا وسیله انعامات و وظائف پادشاهان جایز میکنید لولا در اصل
برای تحسین فعلیست که ممکن و غیر واقع است و چون فعل آن ماضی باشد برای تندیم است و چون
فعل آن مضارع باشد برای طلب است و اینجا استعاره شده برای تبکیت زیرا که فعل آن مستع

و چون

و چون فعل آن مضارعست برای تند طلب است و فعل آن محذوفست بقرینه که گذشته تقدیر فلولا تکذبون اذا بلغت الحلقوم مثل قول شاعر تعدون عقر النیب افضل مجدکم بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا که بتقدیر لولا تعدون عقر الکمی است فا در فلولا ان کنتم برای تعقیب است زیرا که سابق آن خطاب بمنسوبان باسلام است باعتبار ایام زندگی و صحت ایشان و خطاب در ان ایشانست باعتبار حالت احتضار ایشان و فعل لولا اینجا ترجعونها ست جمله شرطیه در ترجعونها ان کنتم صادقین جزای ان کنتم غیر مدینین است و ذکر اذا در اول و ذکر ان در این دو جا برای تحقیق وقوع شرط اول و عدم وقوع و ندرت وقوع شرط دوم و سیوم است و مراد بصادقین راستگویان در دعوی ایمانند و ایشان شیعه امامیه اند یعنی پس چرا تکذیب ربوبیت میکنید و عاجز میشوید چون جان محتضر رسد بحلقوم و شما در آن هنگام نظر میکنید بسوی آن حالت و ما باعتبار ثواب و عقاب باعتبار خلفا شیعه و دعسامی او نزدیکتریم بسوی محتضر از شما ولیکن شما نمی بینید پس از ان چرا اگر مربوبان نیستید بر نمیگردانید نفس خود را از حلقوم خود اگر باشید صادقان در دعوی ایمان و جای خود را در بهشت دیده باشید تا مردم خود را بان خبر دهید یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلم را چه معنی دارد قول الله عز و جل فلولا اذا بلغت الحلقوم تا قول او ان کنتم صادقین مرادش سوال از آیت چهارم و پنجم است و ذکر سه آیه سابق برای کمال ربط با ان دو آیه است پس امام گفت بدرستی که چون روح کسی که صادق باشد در دعوی ایمان رسد بحلق بعد از ان نموده شود با و منزل او از بهشت پس میگوید لله عز و جل ملائکه موترا که برگردانید مرا بسوی دنیا تا خبر دهم اهل خود را بانچه می بینم پس گفته میشود او را نیست بانچه گفتی راهی اشاره است باینکه آن برگردانیدن خارق عادتست و چون از کسی ظاهر شود معجز خواهد بود چنانچه گذشت در حدیث دهم باب نهم اگر گوئی این حدیث منافات دارد بانچه گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که هیچ در آن هنگام نزد مؤمن محبوبتر از کشیده شدن روح او نیست گوئیم مراد بانچه گذشت اینست که زندگی دنیا را چنانچه بود نمیخواهد اصلا و آن منافات ندارد با اینکه برگردیدن یکدم و پس را خواهد شانزدهم فصل سهل بن زیاد عن غیر واحد من اصحابنا قال قال اذا رایت المیت قد شخص ببصره و سالت عینه الیسری و رشح جبینه و تقلصت شفتاه و انتشرت منخراه فای شیء رایت من ذلک فحسبک بها وفی روایة اخری و اذا ضحک ایضا فهو من الدلائل قال و اذا رایته قد خمص وجهه و سالت عینه الیمنی فاعلم انه شرح غیر واحد من اصحابنا عبارتست از نسخه که نقل از صاحب الزمان علیه السلم

فعلی

تنبیه

معنی

جزء

کرده اند یا عبارتست از جمعی دیگر که نقل از امامی دیگر کرده اند شخص بشین با نقطه وخاء با نقطه وصاد بی نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب منع است الشخوص بضم شین ارتفاع باد بصره برای تعدیه است مراد است
که چشم را او از نگذارد و مدتی در بهم زدن آنرا بطرف کند تقلصت بقاف وصاد بی نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب تفعلت فا در فای برای جزای اذا است ای کلمه شرط است و منصوب و مفعول است
است فا در فحسبک برای جزای است حسب بحا بی نقطه وتشدید سین بی نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی
معلوم باب تفعیلت التحسیب کسی را صاحب ظن بچیزی کردن ح یا راجع بنجات است و هر کدام
آنها اگرچه در سابق مذکور نیست اما مرکوز خاطرهاست و میتواند بود که حسبک بسکون سین و ضم
با اسم فعل باشد و بمعنی اکتف باشد وضمیر بها راجع بای باشد باعتبار اینکه علامت است نظر
آنچه گذشت در حدیث دوم و فی روایة اخری اشارتست باینکه بعض راویان فقره فاذا ضحکت
فهو من الدلایل را نقل کرده و دیگران نقل نکرده نکرده اند و ما قبل و ما بعد جمیع ایشان متفق اند انه
بفتح همزه وتشدید نون مفتوحه بتقدیر انه هالک است یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از متعدد
از یاران ما ان متعدد گفت که امام علیه السلم گفت چون دیدی مشرف بر موت را که بتحقیق بالا
بردی چشم خود را و بر هم نمیزد و روان شد چشم او و عرق کرد چشانی او و در هم کشیده شد
لب او و پراکنده شد دو پره بینی او پس هر چیز را دیدی از آنچه مذکور شد پس صاحب ظن میکند
ترا بهشت برای آنست و در روایتی دیگر آنست که چون میت با آنچه مذکور شد خنده نیز کرد پس
آن خنده او از جمله دلائلست بر بهشت برای او یا بمعنی که مفید ظن نیست بلکه مفید یقین است امام
گفت در هر دو روایت که چون دیدی او را با بیرون دش که زرد شد روی او و روان شد چشم راست او
پس آنکه او از اهل جهنم است باب چهاردهم اصل باب اخراج روح المؤمن والکافر شرح
این باب بیان کیفیت بیرون آوردن روح مومن و کافرست در این باب سه حدیث است اول اصل
عن ادریس القمی قال سمعت اباعبدالله علیه السلم یقول ان الله عزوجل یامر ملک الموت فیرد
نفس المؤمن لیهون علیه ویخرجها من احسن وجهها فیقول الناس لقد شدد علی فلان
الموت والمیت وذلک تهوین من الله عزوجل علیه وقال یصرف عنه اذا کان ممن سخط الله علیه او ممن
ابغض الله امره ان یجذب الجذبة التی بلغتکم بمثل السفود من الصوف المبلول فیقول الناس لقد
هون علی فلان الموت شرح یامر بمعنی قد یامر است فیرد بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یهون
بصیغه مضارع معلوم باب تفعیلت و ضمیر مستتر راجع بملک الموت است یخرج منصوب معطوف بر یهون

ضمیر مستتر راجع بای است ضمیر بها راجع بجنبه است ص

قال بقاف و الف و تخفیف نون لام منون است و معطوف بر تهوین است القال مصدر معتل العین
واوی باب نصر قهر مثل سبحان من تعطف بالعز و قال به یا بمعنی که تنزیه میکنم تنزیه کسی که مهربانی
کرد با بعضی بوسیله بی ننگی و غالب شد بقهر بر بعضی دیگر با آن بی ننگی یصرف بیا دو نقطه در پائین
بصیغه مضارع مجهول باب ضرب صرفت قال است و حمل قال یصرف عنه بر ذلک حمل مجازیست
و مراد اینست که ضد قال است مثل اینکه گویند فقر المؤمن شرید فع عنه یا بمعنی که فقر او ضد شر است
حذف واو در واذا کان برای اشعار بکمال انفصال آن از ما قبل است زیرا که ما قبل قضیه حملیه است
این قضیه شرطیه است او برای شک راوی است امره جزای اذا است الجذبة بفتح جیم و سکون ذال
با نقطه منصوب بر مفعول مطلق است و تا برای وحدت است بلغتکم بیا یکنقطه حرف جر که بمعنی فی
و ضم لام و فتح غین با نقطه و کسر تا دو نقطه در بالا است اللغة گفتگوئی که هر قومی میان خود متعارف
کرده اند و مخاطبان اینجا اهل قم اند و این اشارتست باینکه این تشبیه برای تندی جدا کردن چیزی
از چیزی متعارف اهل قم است و بر لطفی ندارد و بمثل بیا یکنقطه حرف جر که برای آلتست و کسر میم و
سکون ثا سه نقطه است السفود بفتح سین بی نقطه و تشدید فا مضمومه و سکون واو و دال بی نقطه سین
سیخ آهن یعنی روایتست از ادریس قمی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم میگفت
که الله عزوجل گاهی امر میکند ملک الموت را پس ملک الموت بر میگرداند و بتدریج قبض میکند روح
مومن را تا آسان کند کار را بر مومن و بیرون کند روح را از بهتر راه آن پس میگویند مردم نادان
که هر آینه بتحقیق کم کرده شد بر فلانکس مرگ و آن قبض روح بتدریج آسان گردانیدن از جانب
الله عزوجل بر آن مومن و قهری است که بر گردانیده میشود از آن مومن چون باشد محتضر از جمله آنکه
با غضب کرد الله تعالی بر او امر میکند الله تعالی گاهی ملک الموت را باینکه کشد روح او را یک کشیدن
که در گفتگوی شما اهل قم مانند سیخ آهن است از ابریشم تر کرده شده و مراد اینست که در تندی مانند
آنکه کسی سیخ آهن چیزی را از ابریشم تر کرده شده جدا کند در اینکه ابریشم تر اصلا مانع جدا کردن چیزی که
ملاصق آنست نمیشود پس میگویند مردم نادان که هر آینه بتحقیق آسان کرده شد بر فلانکس مرگ
دوم اصل دخل رسول الله صلی الله علیه وآله علی رجل من اصحابه وهو یجود بنفسه فقال یا ملک الموت
ارفق بصاحبی فانه مومن فقال ابشر یا محمد فانی بکل مومن رفیق واعلم یا محمد انی اقبض
روح ابن آدم فیجزع اهله فاقوم فی ناحیة من دارهم فاقول ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه
قبل اجله وما کان لنا فی قبضه من ذنب فان تحتسبوه وتصبروا تؤجروا وان تجزعوا تأثموا

و توزروا واعلموا ان لنا فیکم عوده ثم عوده فالحذر الحذر شرح الحذر بکسر حاء بی‌نقطه و سکون ذال
بانقطه و راء بی‌نقطه مصدر باب علم احتیاط وان منصوبست بفعل محذوف بتقدیر خذوا الحذر و تکرار
آن برای تاکیدست یعنی داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردی از یاران خود و او در کار جان دادن
بود پس گفت ای ملک الموت همواری کن بیار من چه بدرستی که او مومن است پس گفت ملک الموت
مژده در یاب ای محمد چه بدرستی که من با هر مومنی هموار کارم و بدان ای محمد که من گاهی قبض میکنم روح
فرزند بنی آدم را پس بی تابی میکنند اهل او پس می‌ایستم در طرفی از جمله خانه ایشان پس میگویم چیست
این بی تابی بیان این الکه بخدا قسم که زود نبردیم او را پیش از اجلی که مقدرست برای او و نشد
برای ما در کرفتن او هیچ گناه پس اگر باعث مطلب ثواب اجرت خود کنید او را شکیبائی کنید ماجور میشوید
و اگر بی تابی کنید گناهکار میشوید و صاحب وبال میشوید و بدانید که برای ما در شما برگشتنی هست بعد از آن
برگشتنی دیگر هست تا هیچکدام از شما نماند پس فراگیرید احتیاط خود را فراگیرید احتیاط خود را
یعنی که مهیای مرگ شوید و دل بر دنیا منهید بدنامیها و الکه آزار رشید بعد از آن فصل انه لیس فی شرقها
ولا فی غربها اهل بیت مدر ولا وبر الا وانا اتصفحهم فی کل یوم خمس مرات ولانا اعلم
بصغیرهم وکبیرهم منهم بانفسهم ولو اردت قبض روح بعوضة ما قدرت علیها حتی یامرنی
ربی بها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انما یتصفحهم فی مواقیت الصلوة فان کان ممن یواظب
علیها عند مواقیتها لقنه شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله ونحی
عنه ملک الموت ابلیس شرح انه تا حتی یامرنی ربی بها در تحت مقول فاقول نسبت بملکه کلامی
علیحده است بار رسول علیه السلم بقرینه اینکه ضمیر متکلم در سابق مع الغیر هست و در اینجا وحده است
و بقرینه اینکه در حدیث آینده در اثنای این کلام با محمد مذکورست و میتواند بود که در تحت مقول
فاقول باشد ضمیر شرقها و غربها راجع بارض است اهل بیت مدر اهل شهرها و دیهها اند و اهل
بیت وبر صحرانشینان که در خیمه‌های موبینه میباشند ضمیر منهم و انفسهم راجع بمرجع ضمیر صغیرهم و
کبیرهم است و میتواند بود که راجع بصغیرهم و کبیرهم باشد و حاصل هر دو یکیست مواقیت جمع موقوت
بمعنی محدودست و مراد وقت محدود است و آن اول وقت فضیلت هر نمازیست یا جمع میقات بمعنی آن
یعنی به درستی که شان اینست که نیست در مشرق زمین و نه در مغرب زمین اهل خانه خشتی و نه اهل خانه
موئی مگر بر حالی که من وامیرسم ایشان را در هر روزی پنج بار و هرآینه من داناترم بکوچک ایشان
و بزرگ ایشان از ایشان بخود ایشان و اگر خواهم قبض روح پشه را توانائی ندارم بر آن پشه مگر

الکه

64

نفیسه

الکه امر کند مرا صاحب کل اختیار من بآن پشه پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله جز این نیست
که ملک الموت وامیرسد ایشان را در اول وقتهای نماز پس اگر باشد مکلف از جمله کسی که محافظت
میکند بر نماز در نزد مواقیت نماز ملک الموت در وقت مردن او بر زبان او میگذارد گواهی این را که
نیست مستحق عبادتی مگر الله و اینکه محمد رسول الله است صلی الله علیه و آله و دور میکند از او ملک
الموت عزازیل را با سایر شیاطین سیوم فصل حضر رسول الله صلی الله علیه و آله رجلا من الانصار
وکانت له حالة حسنة عند رسول الله صلی الله علیه و آله فحضره عند موته فنظر الی ملک الموت
عند راسه فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله ارفق بصاحبی فانه مومن فقال له
ملک الموت یا محمد طب نفسا وقر عینا فانی بکل مومن رفیق شفیق شرح طب بکسر طاء بی‌نقطه
و سکون باء یکنقطه بصیغه امر باب ضرب است نفسا تمیز از نسبت است و قر بکسر و بفتح قاف
و تشدید راء بی‌نقطه مفتوحه و مکسوره بصیغه امر مضاعف باب ضرب و علم است عینا تمیز از نسبت است
یعنی حاضر شد رسول الله صلی الله علیه و آله بیان این الکه حاضر شد نزد آن مرد وقت مردن او پس نظر
کرد بسوی ملک الموت نزد سر آن مرد پس گفت ملک الموت را رسول الله صلی الله علیه و آله که همواری کن
با یار من چه بدرستی که او مومن است پس گفت او را ملک الموت ای محمد خوش باش باعتبار خاطر و خنک
باش باعتبار چشم چه بدرستی که من با هر مومنی هموار کار و صاحب شفقتم فصل واعلم یا محمد انی لاحضر ابن آدم عند
قبض روحه فاذا قبضته صرخ صارخ من اهله عند ذلک فاتنحی فی جانب الدار ومعی روحه فاقول لهم
والله ما ظلمناه ولا سبقنا به اجله ولا استعجلنا به قدره وما کان لنا فی قبض روحه
من ذنب فان ترضوا بما صنع الله وتصبروا توجروا وتحمدوا وان تجزعوا وتسخطوا اثموا
وتوزروا وما لکم عندنا من عتبی وان لنا عندکم ایضا لبقیه وعوده فالحذر الحذر شرح
سبقنا بسین بی‌نقطه و باء یکنقطه و قاف بصیغه ماضی متکلم باب ضرب است باء در به برای تعدیه
است و سبب آن این فعل دو مفعولی شده پس اجله منصوب و مفعول دوم است باء در استعجلنا به
بمعنی الی است القدر بفتح قاف و فتح دال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه تدبیر الهی در قبض روح کسی و مانند
آن العتبی بضم عین بی‌نقطه و سکون تاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه و الف مقصوره رضامندی
و مضمون این ظاهرست از شرح حدیث سابق فصل فما من اهل بیت مدر ولا شعر فی بر ولا بحر
الا وانا اتصفحهم فی کل یوم خمس مرات عند مواقیت الصلوة حتی لانا اعلم منهم بانفسهم
ولو انی یا محمد اردت ان اقبض نفس بعوضة ما قدرت علی قبضها حتی لا یکون الله عز وجل

ازاهل مینویسم
نزد مردی بود آن مرد را مرتبه خوب نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله م

هو الآمر بقبضها والی الملعق المؤمن عند موته شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله
علیه وآله شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق باب پانزدهم فصل باب تعجیل
الدفن شرح این باب بیان وجوب تعجیل دفن میت است و در این باب دو حدیث است اول فصل
قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا معشر الناس لا الفین رجلا مات له میت لیلا فانتظر
به الصبح ولا رجلا مات له میت نهارا فانتظر به اللیل لا تنتظروا بموتاکم طلوع الشمس ولا غروبها
عجلوا بهم الی مضاجعهم یرحمکم الله فقال الناس وانت یا رسول الله یرحمک الله شرح لا ناهیه است
الفین بفا و یا دو نقطه در پایین و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع متکلم وحده از معتل اللام واوی
باب افعال است الالفا یافتن و نهی کسی خود را از فعلی راجع بنهی مخاطب است از موجب آن فعل
با در بموتاکم برای ملابست است یا برای تعدیه است یرحم مرفوع است و جمله دعائیه است و میتواند بود
که مجزوم و جواب امر باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای گروه مردم باید که نیابم البته
مردی را که مرده باشد از او مشرف بر موتی در شبی پس بصبح در رفت انتظار کشیده باشد با آن میت
صبح را و نه مردی را که مرده باشد از او مشرف بر موتی در روزی پس بشب در رفت انتظار کشیده باشد
با آن میت شب را انتظار مکشید با مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آن را تعجیل کنید
باایشان بسوی خوابگاههای ایشان رحمت کناد شما را الله تعالی پس گفتند مردم و تو ای رسول
الله رحمت کناد ترا الله تعالی بدانکه ظاهر این حدیث تحریم نقل میت است از راه دور بمشاهد مشرفه
اگر گویی آنچه معهد مشغول شده که موسی علیه السلم نقل عظام یوسف علیه السلم کرد از مصر بسوی شام
معارض است گوییم قیاس بر آن در این شریعت محل اشکال است دوم فصل قال رسول الله
صلی الله علیه وآله اذا مات المیت فلا یقیل الا فی قبره شرح لا یقیل جزم بمعنی نهی است
ونهی میت راجع بنهی اولیای میت است یقیل بقاف و یای دو نقطه در پایین بصیغه مضارع
معتل العین واوی باب ضرب است القیل خواب نیمروز یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
وآله چون مرد مشرف بر موت پس خواب نیمروز نمیکند مگر در قبر خود مراد اینست که اگر در اول
روز مرده باشد انتظار عصر نمی باید کشید باب شانزدهم فصل باب نادر شرح
باب مضاف بنادر است یعنی این باب حدیثی است غریب تازه در این باب یک حدیث است
فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لیس من میت یموت ویترک وحده الا لعب الشیطان
فی جوفه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلم گفت نیست هیچ مشرف بر موتی که میرد

ود الکذاشته

ود واگذاشته شود پیش از دفن بتنهایی او مگر آنکه بازی میکند شیطان در درون آن میت مراد اینست که
تنها گذاشتن او باعث تغافل و تاخیر در دفن او میشود و این فعلیست که شیطان فرموده چنانچه
مشاهد است در جمعی که میت خود را بامانت در کنجی میگذارند تا نقل نمایند باب هفدهم فصل باب
الحائض تمرض المریض شرح تمرض برای بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب
تفعیل است التمریض بیمارداری یعنی این باب بیان زن حائض است که بیمارداری میکند بیمار را
در این باب یک حدیث است فصل قلت لابی الحسن علیه السلم المرأة تقعد عند رأس المریض وهی حائض
فی حد الموت فقال لا باس ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب ذلک فلتتنح عنه وعن
قربه فان الملائکة تتأذی بذلک شرح گفتم امام موسی کاظم علیه السلم را زنی می نشیند نزد سر
بیمار بر حالی که آن زن حائض است در نزدیکی مرگ آن بیمار پس امام گفت پروایی نیست
در اینکه آن زن حائض بیمارداری او کند پس چون ترسیدند بر بیمار و نزدیک شد آن زد را مرگ
پس باید که آن زن حائض دور شود از او و از نزدیکی او بامعنی که در آن خانه نباشد خواه نزد او
و خواه در کنجی چه بدرستی که ملائکه آزرده میشوند از حضور زن حائض باب هجدهم فصل باب
غسل المیت شرح الغسل بفتح و ضم غین با نقطه و سکون سین بی نقطه مصدر باب ضرب
شستن و بعضی میگویند بضم غین اسم مصدر است یعنی این باب بیان شستن میت است
در این باب شش حدیث است اول فصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اردت غسل المیت
فاجعل بینک وبینه ثوبا یستر عنک عورته اما قمیص واما غیره ثم تبدأ بکفیه ورأسه ثلث
مرات بالسدر ثم سائر جسده وابدأ بشقه الایمن فاذا اردت ان تغسل فرجه فخذ خرقة
نظیفة فلفها علی یدک الیسری ثم ادخل یدک من تحت الثوب الذی علی فرج المیت فاغسله
من غیر ان تری عورته فاذا فرغت من غسله بالسدر فاغسله مرة اخری بماء وکافور وشیء من
حنوطه ثم اغسله بماء بحت غسلة اخری حتی اذا فرغت من ثلث غسلات جعلته فی ثوب
ثم جففته شرح ورأسه منصوب بفعل محذوف بتقدیر و تغسل رأسه چنانچه در بعض کتب
روایات هست ثلث مرات متعلق بغسل رأس است سائر منصوب بعطف بر رأسه
وابدأ متعلق بسائر جسده است و شیء بفتح شین با نقطه و یا و همزه است و میتواند بود که سین
بی نقطه باشد و آن مخفف سیء بفتح سین بی نقطه و تشدید یای مکسوره و همزه باشد الحنوط
بفتح حای بی نقطه و ضم نون و سکون واو و طای بی نقطه بوی خوش میت و مراد اینجا ذریره است

آفتاب
عنده

و اضافه آن بضمیر برای عهد خارجیست و اشارتست باینکه مخالفان ذریره داخل آب میکنند پس اگر
تقیه باشد داخل میباید کرد چنانچه می آید در حدیث آینده و البحت بفتح با یکنقطه و سکون حا بی نقطه
و تا دو نقطه در بالا خالص **یعنی** روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت چون اراده کنی شستن
میت را پس حایل کن میان تو و میان او جامه را که بپوشاند عورت او را از تو آن جامه یا
پیراهنست یا غیر آنست بعد از آن ابتدا میکنی بشستن دو دست او و میشوئی سر او را سه بار بسدر بعد از آن میشوی سر او را سه بار بسدر
باقی بدن او را و ابتدا کن در شستن باقی بدن هر بار بنصف راست او پس چون اراده کنی که
بشوئی فرج او را خواه با جانب راست و خواه با جانب چپ پس فرا گیر پارچه را که پاک باشد پس بپیچ
آنرا بر دست چپ خود بعد از آن داخل کن دست خود را در پایین جامه که بر فرج میت است پس بشو
فرج او را الی انکه یعنی عورت او را پس چون فارغ شوی از شستن او بسدر پس بشوا او را بار دیگر
بآبی که کافوری و چیزی از بوی خوش میت که مقررست میان مخالفان و از آن آورده اند بر آ
این میت بعد از آن بشوا او را بآبی خالص شستنی دیگر تا انکه چون فارغ شوی از سه شستن که یکی
بآب سدرست و دیگری آب کافورست و دیگری بآب خالص خشک گردانی او را در جامه بعد از آن
خشک میکنی او را بآن جامه که غیر کفن اوست **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلم سالته عن قال م
غسل المیت فقال اغسله بماء و سدر ثم اغسله علی اثر ذلک غسلة اخری بماء و کافور و ذریرة
ان کانت و اغسله الثالثة بماء قراح قلت ثلث غسلات لجسده کله قال نعم قلت یکون علیه ثوب
اذا غسل قال ان استطعت ان یکون علیه قمیص تغسله من تحته و قال احب لمن غسل المیت ان فعلم
یلف علی یده الخرقة حین یغسله **شرح** الاثر بفتح همزه و فتح ثا سه نقطه و کسر همزه و سکون ثا و را بی نقطه
بعد بی فاصله باین معنی که بقیه سابق هنوز بر طرف نشده باشد الذریره بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون
یا دو نقطه در پایین و را بی نقطه ریزه کرده شده و مراد دریره گیاهیست خوشبو که از هند می آورند ضمیر
مستتر در ان کانت راجع بذریره است یا راجع بتقیه است و حاصل هر دو یکیست زیرا که اگر او را نمی
میت در ذریره برای غسل میت حاضر کرده باشند موضع تقیه خواهد بود چنانچه می آید در حدیث سیزدهم
باب آینده که انما الحنوط الکافور و لکن اصنع کما یصنع الناس الثالثة منصوب و صفت مفعول
مطلق محذوفست بتقدیر الغسلة الثالثة القراح بفتح قاف و را بی نقطه و الف و حا بی نقطه خالص تغسله
بصیغه مخاطب صفت ثوبست و جزای شرط محذوفست یا جزای شرطست **یعنی** روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از شستن میت پس گفت بشوا او را بآب سدر بعد از آن

بشو

بشوا او را برای آن شستن شستنی دیگر بآب کافور و ذریره اگر حاضر شده باشد و بشوا او را بار سوم
بآب خالص گفتم سه شستن برای جمیع بدن اوست باین معنی که هر یک از آنها برای جمیع بدنست
گفت آری گفتم میباشد بران میت جامه چون شسته شود گفت اگر توانی که باشد بران میت پیراهنی بشوئی
او را در پایین آن پیراهن و امام گفت دوست میدارم برای کسی که شست میت را اینکه بپیچد بر دست خود
پارچه در هنگامی که میشوید او را اما برای غیرت عورت زیرا که چرک او بهتر بر طرف میشود و اما برای
عورت تا ملاقات عورت نشود نیز **سیوم اصل** قال ابو عبد الله علیه السلم یغسل المیت ثلث
غسلات مرة بالسدر و مرة بالماء و یطرح فیه الکافور و مرة اخری بالماء القراح ثم یکفن
و قال ان ابی کتب فی وصیته ان اکفنه فی ثلثة اثواب احدها رداء له حبرة و ثوب آخر
و قمیص قلت و لم کتب هذا قال مخافة قول الناس و عصبناه بعد ذلک بعمامة و شققنا
له الارض من اجل انه کان بادنا و امرنی ان ارفع القبر من الارض اربع اصابع مفرجات و ذکر ان منفرجات
رش القبر بالماء حسن **شرح** یغسل بصیغه مضارع مجهول غایب باب ضربست بالسدر شعار
باستحباب کثرت سدرست و مفید رحمه الله تقدیر آن برطل کرده و ابن البراج تقدیر آن برطل و نصف
کرده و اگر آب مضاف شود مضایقه نیست یطرح بصیغه مضارع مجهول غایب باب منع است یکفن
بصیغه مضارع مجهول غایب با تفعیلست الحبره بکسر حا بی نقطه و فتح با یکنقطه و بفتح حا و فتح با و را
بی نقطه قسمی از اقسام برد یمنی و می آید در شرح حدیث نهم باب میت و دوم عصبنا بعین بی نقطه
و صاد بی نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم باب ضربست العمامه بکسر عین بی نقطه و تخفیف میم
آنچه پیچیده شود بر سر و ذکر خرقه ران بند اشارت بآنست که آن از تتمه غسل میت است چنانچه برای م
اشارت بآن میشود در حدیث پنجم این باب البادن بیا یکنقطه و دال بی نقطه و نون بصیغه اسم
فاعل باب حسن و نصر بزرگ بدن ذکر منفرجات منافات ندارد با اینکه منضمات اولی باشد چنانچه
ظاهر میشود از حدیث دوم باب بیست و ششم که باب تربیع القبرست زیرا که در اینمقام شاید
تقیه است ضمیر مستتر در ذکر راجع بامام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلم بوده باشد و بنا بر اول ذکر
کلام راویست و بنا بر دوم کلام امام جعفر صادق علیه السلم است الرش بفتح را بی نقطه و تشدید
شین با نقطه مصدر باب ضرب پاشیدن **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلم شسته میشود
میت سه شستن باری بسدر و باری بآبی که انداخته میشود در ان کافور و بار دیگر بآب خالص
بعد از آن کفن کرده میشود و گفت بدرستی که پدرم نوشت در وصیت اداء این که کفن کنم او را در سه

همه جامه یکی از آنها ردای او بود که حبره بود و آن سرتاسری است چنانچه ظاهر میشود از حدیث اول
باب آینده و جامه دیگر که لنگ شود و پیراهنی که مقتضم و چرا پدر تو نوشت ایز الکفن از ترس که شکوی مردم
که کفن را زیاد بر سه جامه میکنند و بستیم او را العمامه اشارتست بانکه عمامه داخل کفن نیست و لیکن لازم
برای او زمین را برای اینکه او بود جسیم و پدرم امر کرد مرا که بلند کنم قبر را از زمین بقدر چهار انگشت گشاده
و مذکور ساخت که پاشیدن قبر با آب نیکوست چهارم اصل سألت ابا عبدالله علیه السلم عن غسل
المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة حتی یکون وجهه مستقبل القبلة ثم تلین مفاصله فان امتنعت
علیک فدعها ثم ابدا بفرجه بماء السدر والحرض فاغسله ثلاث غسلات واکثر من الماء فامسح بطنه
مسحا رفیقا شرح باطن برای تعدیه است حتی یکون وجهه مستقبل القبلة اشارتست بانکه کسی که
بر پشت خوابیده باشد استقبال روی او قبله را منحصر است در صورت استقبال کف پای او قبله را
باعتبار اینکه جای سر او بلندتر است از جای پای او یا باعتبار اینکه اگر نشیند روی او بقبله خواهد بود
تلین بصیغه مضارع مخاطب باب تفعیل خبر بمعنی امر است بفرجه بتقدیر بغسل فرجه است الحرض بفتح حاء
بی نقطه و سکون فتح راء بی نقطه و ضاد با نقطه مصدر باب علم و بفتح حا و سکون را مصدر باب نصر و
ضرب مبالغه تمام در کاری و ماخوذ از آنست آیت وحرض المؤمنین علی القتال و آن معطوف است
بر ماء نه بر سدر و بعضی بضم حا و سکون و ضم را میخوانند بمعنی اشنان و بر این تقدیر ذکر آن محمول است
بر استحباب یا بر صورت وجوب تقیه یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از شستن میت
پس گفت رو بقبله کن کف دو پای او بر پشت خوابیده تا شود روی او برابر قبله بعد از آن
نرم سکنی سر بندهای او را مثل آرنج و زانو پس اگر نرم نشود پس واگذار آنها را پس ابتدا کن
بشستن فرج او با آب سدر و بعنوان مبالغه تمام در شستن پس بشو فرج او را سه شستن و بسیار
کن از ریختن آب پس دست بمال شکم او دست مالیدنی هموار اصل ثم تحول الی راسه وابدا بشقه
الایمن من لحیته و راسه ثم ثن بشقه الایسر من لحیته و راسه و وجهه فاغسله برفق وایاک والعنف
واغسله غسلا ناعما ثم اضجعه علی شقه الایسر لیبدو لک الایمن ثم اغسله من قرنه الی قدمیه
وامسح یدک علی ظهره و بطنه ثلاث غسلات شرح لحیه بکسر لام و سکون حا ریش ثن بفتح ثا بی نقطه
و تشدید نون مکسوره صیغه امر معتل اللام یای باب تفعیل است اضجع بصیغه امر باب افعال است
القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون بلندترین اجزای چیزی و مراد اینجا سر او است باعتبار
اینکه کسی که بر پهلو خوابیده باشد سر و دوش او بلندتر از باقی اعضای او است یعنی پهلوی پیش سر آدمی را نیز

قرن مینامند

قرن مینامند و شاید که یونس بن عبدالرحمن این حدیث را حمل بر این کرده باشد چنانچه می آید
در شرح حدیث آینده و قدمیه بلفظ تثنیه اینجا و در فقره آینده اشارتست بانکه پاهای میت را
بر روی یکدیگر گذارد زیرا که باعث عورت میت است و در این هنگام پاهای پیش نیز فی الحقیقه شمرده میشود
اگرچه مقصود نباشد چنانچه بلفظ مفرد می آید در تتمه این حدیث منصوب بظرفیت است و متعلق
بامسح است زیرا که مضاف بمصدر و در حکم مصدر است و مصدر نیابت ظرف زمان میشود مثل آتیک
قدوم الحاج یا ثلث مفعول مطلق اغسله است و بنا بر اول اشارتست بانکه تثلیث غسلات در
سر و جانبین مقرر است و احتیاج ببیان ندارد زیرا که در غسل فرج تثلیث هست با وجود استحباب
چنانچه مذکور شد پس اینجا که فرض است بطریق اولی است یعنی بعد از آن بگرد بسوی سر او وابتدا کن
او در شستن او با آب سدر و حرض که مذکور شد بنصف راست او از ریش او و سر او بعد از آن
دوباره کن شستن بنصف چپ او از ریش او و سر او و روی او و پس بشو آنرا بهمواری و دور دار
خود را و نما همواری را از یکدیگر و بشو آنها را و شستنی نرم بعد از آن بخوابان او را بر نصف چپ
او تا ظاهر شود برای تو نصف راست او بعد از آن بشو او را از سر و دوش او تا دو پای او
و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در سه شستن اصل ثم رده علی جنبه الایمن لیبدو
لک الایسر فاغسله بماء من قرنه الی قدمیه وامسح یدک علی ظهره و بطنه ثلث غسلات بماء
الکافور والحرض وامسح یدک علی بطنه مسحا رفیقا شرح در اینجا از کاتبان غلطی شده چه بجای الکافور السدر
السدر میباید چنانچه در سابق مذکور شد و ما موافق آنچه می باید شرح میکنیم یعنی بعد از آن برگردان
او را بر پهلوی راست او تا ظاهر شود برای تو پهلوی چپ او پس بشو او را با آب از سر و دوش
او تا دو پای او و بمال دست خود را بر پشت او و شکم او در سه شستن پهلوی چپ با آب سدر و
بعنوان مبالغه تمام در شستن و بمال دست خود را بر شکم او مالیدنی هموار اصل ثم تحول الی راسه فاصنع
کما صنعت اولا بلحیته من جانبیه کلیهما و راسه و وجهه بماء الکافور ثلث غسلات ثم رده الی
جانبه الایسر حتی یبدو لک الایمن فاغسله من قرنه الی قدمه ثلث غسلات ثم رده الی الجانب
الایمن حتی یبدو لک الایسر فاغسله من قرنه الی قدمه ثلث غسلات وادخل یدک تحت منکبیه وذراعیه
ویکون الذراع والکف مع جنبه کلما غسلت شیئا منه ادخلت یدک تحت منکبیه وفی باطن ذراعیه
شرح المنکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و باء یکنقطه سر بازو که بشانه متصل است و مراد اینجا
بازو است یعنی بعد از آن بگرد بسوی سر او پس بکن چنانچه کردی در بار اول بریش او از دو جانب او